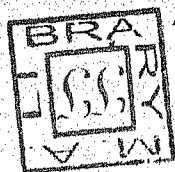


وَجَاهِدْكَ بِمَا رَجَبٌ مُمْرُطٌ يَغْرِي

مِنْ رَجَبٍ سَمَاءٌ شَدِيدَةٌ أَرْيَبُ

سَمَاءٌ شَدِيدَةٌ تَصَافِيَتْ بِنَةِ الْعِلْمَاءِ الْمُنَافِرِينَ سَلْبُ الْفَقِيرِ
شَدِيدٌ فِي طَابِ شَدِيدٌ وَجِلٌ لِحَبْتِهِ مَشْوَاهُ سَمَاءٍ

السيف



سَمَاءٌ شَدِيدَةٌ تَصَافِيَتْ بِنَةِ الْعِلْمَاءِ الْمُنَافِرِينَ سَلْبُ الْفَقِيرِ
شَدِيدٌ فِي طَابِ شَدِيدٌ وَجِلٌ لِحَبْتِهِ مَشْوَاهُ سَمَاءٍ

سَمَاءٌ شَدِيدَةٌ تَصَافِيَتْ بِنَةِ الْعِلْمَاءِ الْمُنَافِرِينَ سَلْبُ الْفَقِيرِ
شَدِيدٌ فِي طَابِ شَدِيدٌ وَجِلٌ لِحَبْتِهِ مَشْوَاهُ سَمَاءٍ



PE7871

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱۸۸)



الحمد لله الذي خلق الارض والسماء وظهر عبوده فوق ظهور الانبياء حتى اقر به الاكباد والاعنياء وطمأن كثره وامن
 مشرقه العظماء حتى عجز عن ترك ادراكه الصديقون والانبياء ان تصف بصفات الكمال وحسن الاسماء المنزهة والى قول
 في اهل الاحبار والصلوة والسلام على امامنا القتيبي وقايد الفرائدين المصنفين جودنا في الناس الى الجنات سيد
 مبلغه والاتباع الاعلى الذي شفى الرحمن لم يخش احد غيره من الناس والجان وعلى الله واصحابه بل البربر الكائن
 وعلى الذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان اما بعد سيكوي في تغييره يا الله
 غما في نفسه بنده محمد بن يوسف الله لا ولا سلافة كراول اذ فرغ من كماله انسان به ان مكلف شدة في جميع غفائره
 على بابا باه لا يكون من رب العالمين في الله وسدده خاتم النبيين وخوفا للمسلمين في قول بني خادوا واهل
 وروني قلوب درويزن نظري فرقه اي مستوده على اسلام پياشند وجميعهم به وقدر به ووافض وخواج
 ودر حيا لبرم اهل حق براي دفع شكوك و شبهات نشان و تاسيس ميثاقين و انكسار ان كسب و رسالت
 تصديق خود به جزم اقتضاي اجراء اما چون از فرقه اي از انچه حكيم اما لايد في سبب جوار ادا اما با جمع اناس
 بگشتن في الارض كذا كسب بغير ربه الا نشان كذا بظاهر و توفيا جز شد و كذا في اسير المنان القتل
 و كان الله قويا عزيزا و سران فرقه اهل حق اهل صفت جامعيت باي نماند كذا و كذا من خصوصياتنا شريفة
 و در بزم الانبياء و اوليائهم و در وقت قربان بيار بزم شريفة و جود پيدا كرده و بصيبت بعل و حسن
 انرا با انچه خصوصيتي اهل باه پايان پيشه كذا و كذا و انرا با انچه خصوصيتي اهل باه پايان پيشه كذا و كذا
 و در وقت كذا و كذا و انرا با انچه خصوصيتي اهل باه پايان پيشه كذا و كذا و انرا با انچه خصوصيتي اهل باه پايان پيشه كذا و كذا

الزام خصم بآیات قرآنی استدلال کرده میشود و یا بروایات کتب معتبره روایات مثل کافی تصنیف محمد بن یعقوب الحکمی و تهذیب و تنصیب تصنیف ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی و فقه من لا یخضره الفقیه تصنیف محمد بن بابویه القمی و تنصیب ابن مظهر علی و جامع عباسی و غیر آن و تفسیر منسوب بسو ابی محمد حسن العسكري و مانند آن تا رد و انقضای در آن مجال کار نباشد و در اکثر مسائل عقاید مثل حدوث عالم و اثبات صلوات و توحید مبارک الهی و غیره و از صفات نقصان مثل حقیقتی مانند آن چون اثنا عشریه در آن اهل حق نزاع ندارند و نیز اوله عقلیه و نقلیه آن در کتب کلام شرح و بسط نموده است و بجهت ظهور و آلاء آن مسائل در رنگ بیات تردید و غم و غنا است لهذا در آن مسائل بنابر اختصاص چندان گفتگو نموده شده و بزوات آن مسائل و خلاصی که بعضی از فرقهای روافض در آن داشته اند گفته شده و هر جا سلیقه مقدمه لطیفه بر خاطر بخینه آنرا نوشته شده و درین باب عالیاصل و عارف اکمل فربه الدیر و حیدر العیون الفکر فیضیه الیه بن محمد المشرقی بنویه نظر اندیشی المکی المدنی اصلاً الکمالی و طائفتی بنی نوشته است و رعایت حسن و جمال و براعت کمال آن بزرگ کتب روافض از تفسیر و حدیث و عقاید و فقه و سایر اصلاً و الاخطه فرموده و در غیر خود و در آن صرف نموده اند و در کتب خود وجهه البطلان نسبت خصم و اثبات مذمت خود و از کتب معتبره عند الرافضی در ده است این تفسیر هم بحکم علی بن حسن من کلام انکار فضیلت و آیات کتب و افضل از آن کتابی که نوشته شده و السیما من تلذذ العصمة السداد و چون این کتاب بجز الله تعالی نیستی شده لا اله الا الله و روافض صفت و بهانه باشند حکم کنند که روافض را اصلاً احتجای دوم زدند مگر آشنه اندام این کتاب البیضاء لسلوک السلف علیهم السلام و فرمود اینهم و کما نواشیعنا منها و بنده این کتاب را تصحیح بجهت کرده شد بر مقدمه و بیفت مقاله و خلاصه مقدمه در بیان فرقهای روافض مقاله اولی در ابطال مذمت رافضی و اثبات مذمت اهل سنت و جافه بر وجه احوال مقاله دوم در بیان عقاید اهل سنت و جافه و ابطال مسائل خلافیه و افاض بر وجه تفصیل مقاله سیوم و در بحث امامه که آنرا روافض از اهل عقاید و اهل سنت آنرا از فرق میدانند مقاله چهارم در جواب مطاعن خلفاء و غیر صحابه کرام و مطاعن فرقه تابعیه اهل سنت مقاله پنجم در فضیلت دوران که جمیع صحابه بخیرینکی یاد نمایند کرد و در کتب اللسان عامه شجره و ما بسبب بنهم یقین برید مقاله ششم در ذکر خرافات روافض و ابطال آن و ذکر بعضی مسائل فرقهای آنها



مقاله پنجم در ذکر بعضی مسائل فروع که اهل سنت و جماعت بدان تمیز انداخته و در ذکر حقایق و غایب و غیبت
 المتصلین و نفوت و شاعلی محمد بن عبد الله علیه السلام مفصله در بیان ایامی و فتن و بانیان فرقه ای و اخوان چهارم
 یکی خلافت دوم کیسانیه سوم زیدیه چهارم امامیه پسر خلافت بیست و چند فرقه شده اند یکی سبائیه منسوب
 بعد از اندرین سبائیان و حذائی که پیروی بود منافق در زری مسلمانان در آنده اول بنا بر فتن نهاده
 و ملت اسلام را بر مژدن خوبه میگویند که علی خداست این علم شیطان را بر صورت علی نوشته و علی در برابر است
 رعدا و اوست و برقی دره او و در پیمنضلیه صاحب مفضل صیرنی میگویند که خدا در آنده حلول کرده است و متقطع
 نمیشود و سوم سرغیه صاحب پیمنضلیه میگویند که خدا در پنج کس حلول کرده بی و عباس و جعفر و عقیل چهارم زبینه صاحب
 پیمنضلیه و پنجم که جعفر بن محمد اخذ گویند و میگویند که دجی بسوی آمدی آید نجم کالمیه صاحب کمالی که خدا را
 بگماینه موصوف و ارواح را به تماخ قائل اند و میگویند که روح خدا در آدم پسر و ریش و همچنین در انبیا و اند
 و میگویند که صاحب کافر شده بر کعبه علی و علی کافر شده بر کعبه حق خود ششم پیمنضلیه صاحب پیمنضلیه بن سید
 علی که خدا را بنهم بصورت مروی میگویند بر او تاج منعم بنام قائل اند تماخ ارواح و او میگویند که خدا
 روح است در آدم پس ریش و همچنین در انبیا و اند و علی و سید پسر حسن و حسین و محمد پسر در عبد الله بن
 سعاده بن عبد الله بن جعفر و ابنی الحنا حین حلول کرده و او را بعد محمد بن خنیه نام پیمنضلیه اند و انکار معاد
 و استحال محام میگویند ششم بانیان اصحاب بیان بجزان میگویند که خدا در علی حلول کرده است و محمد بن علی پسر
 در کثیر بن ابی ماسم بن محمد پسر در بیان تهم مضوی اصحاب بی تصور علی و آنها را عجلیه نیز گویند بقدم عالم
 و ابیه آن قائل اند و احکام را انکار و جنت و نار را تاویل میکنند و محمد باقر امام میگویند پسر ابی منضم
 و هم امویه اصحاب موی می گویند که علی شریک محبت بود در بقوه یا تو هم نفوذ پیمنضلیه میگویند که خدا دنیا را پیدا کرده
 به محمد صلی الله علیه و سلم سرده و هر چه در دست بروی مصلح کرده و بعضی میگویند که به علی تفویض نموده
 و بعضی گویند به هر دو و از هم خطاب به ابی الخطاب محبت بن سید الاخدع الاهدی میگویند که علی خدا را جزو
 است و جعفر صادق خدا را خود و اندر آن خدا را و ابی الخطاب بنی است و ابی الخطاب یا علی خود را
 بشهادت زور بخانان خود امر کرده نیز و هم از جمله خطابه یک فرقه سمریه است اصحاب سمریه میگویند که جعفر صادق را

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا نَالِ الْغَالِغَالِ

ابی الهی بن محمد بن عبد الله بن جعفر طیار است ششم فرزند اصحاب مختار بن ابی عبیده
 ثقیفی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیه یا زیدیه که خود را نسبت میکنند به پدر علی
 ابن حسین نه فرقه اند یکی فرقه اولی که عقائدشان در اصول و فروع موافق اهل سنت و جماعت است مگر آنکه
 آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود و او به طوع و رغبت خود بخلفا
 نامه داده و جمیع صحابه ابر نیکی یاد می کنند و مردم جارد و ولایت صحابه بی الحار و دریا و آب را میگویند که امام
 بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی است رضی الله عنه با لفض علیه صفا لاسیمه و تکفیر صحابه میکنند
 بجهت ترک اقتدار علی و امام بعد علی حسن است پس حسین پس زاماته شوری است و میان اولاد حسین
 هر که نزوح بصیف کند و عالم و شجاع بود امام است زید را امام میگویند و پیشش بی را امام میگویند و در امام
 اختلاف دارند بعضی میگویند که منتظر محمد بن عبد الله بن حسین بن حسن است که دعوی امامت کرده بود
 و در عهد ضو کشته شده زید میگویند که او زنده است کشته شده و بعضی گویند که محمد بن حسین صاحب
 کوفه که در ایام خلافت تنگ کشته شده و آنها انکار قتل و میکنند سیوم جریریه و آنها را سلیمانیه نیز گویند اصحاب
 سلیمان بن جریر را منتهی شوری در امام خلق میگویند و معتقد میشوند اما نزدشان بدو مرد از خیار سلیمان میگویند
 که ابو بکر و عمر آنها را اگر چه است خطا کرده که با وجود علی با آنها بیعت نموده و تکفیر عثمان و طلحه و زبیر و عایشه میکنند
 چهارم تبری که آنها را تومیه نیز گویند اصحاب تبری تومی و هو المغیره بن سعید الملقب بالبربر میگویند که بنی ابی بکر
 و عمر خطا نیست چرا که علی ترک کرد اما منتهی برای شان توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند و در وقت
 بیعت او و تخم بنی امیه اصحاب بنی امیه تبری اند مگر آنها تکفیر عثمان میکنند نه غیر او و اصحاب پیغمبر که بنی
 اصحاب فضیل بن و کین مثل جارد و زید میگویند مگر آنکه تکفیر طلحه و زبیر و عایشه میکنند نه عثمان از صحابه
 هفتم خشویه اصحاب خلف بن عبد الله میگویند اما منتهی شوریها است و را و لا و فاطمه و سر که سوای اولاد فاطمه
 خلیفه شود بر وی خروج و طرد است آنها را با دشمنی خروج کرده بودند و سلاح شان نبود و مکر خشب
 مانند آنها را خشبیه گفته شده هشتم یعقوبیه اصحاب یعقوب علی اند بر جبهه و انکار امامت ابی بکر و عمر و سر از آنها
 میکنند نه صحابه اصحاب بنی امیه میگویند که امامت سرور است در اولاد فاطمه هر که خروج به بیعت کند و عالم

و جماع باشد امام است اما امامیه که نصیب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زاده خالی نمی تواند از امامی
از اولاد و غایب نیست هیچ فرقه اندازانچه یک فرقه اسمعیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هفت فرقه شده اند
یکی اسمیه میگویند که امام عبد علی مرتضی حسن نجفی است پسر حسن بنشی المسی بالرضا پسر کثیر بن عبد الله
برود و در امام خلافت منصور و واقعی خروج کردند و خلقی که نیز آنها را جمیع گشته پسر گشته شده و دوم
نقیه میگویند که نفسی کی گشته شده ظاهر خواهد شد سی و یک صاحب ششام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است
پس حسن بن حسین پس علی بن حسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسی است که طول
عوض عن اوصا و است چهارم سالیه اصحاب ششام بن سالم جوفی در امامت مانند حکمیه و خدا را بر صورت سال
میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شطانیه که انهار انما نیه نیر گویند اصحاب بن تکان الصیر مقلب سلطان
الطاق ششم اسمیه اصحاب شیعی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضایی گویند هفتم زراریه
اصحاب زراره بن عین در امامت مثل حکمیه اند لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را حادث میگویند هشتم یونسیه
اصحاب یونس بن عبد الرحمن الفقی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان حامل عرش اند بنهم بدائیه
که قائل اند به بدائیه میگویند که خدا پیری میکند پس بخاطرش پیری دیگر میگذرد آن می کند دهم موقوفه
میگویند که حق تعالی بیجا کردن دنیا به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی و بنی امیه
سپرده و بعضی میگویند که به برود و پیروان فرقه از خلاه امامیه اند متفق اند بر شش امام مذکورین تا دهم
باقریه میگویند که امام عبد علی بن حسین باقر است و او فرقه منتظران خود هم است و دوازدهم حاضر به میگویند
که امام بعد از باقر پسرش و زکریاست زنده است در کوه حاضر سیزدهم نادوسیه اصحاب نادوسیه بن نادوس
چهری میگویند که امام بعد از جعفر صادق است زنده است منتظر چهارم ظاهر اصحاب میگویند که امام
بعد جعفر پسرش است تا نزد پنجم اسمیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسمعیه است پسر اسمعیه سیزده
فرقه شد یکی مبارکیه اصحاب مبارکیه میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موعود است و دهم باطنیه میگویند
که اسمعیل مرد امام بعد اولاد است میگویند که علی باطن کتاب است نه ظاهر او سی و یکم قریه
اصحاب آن بن قریه و بعضی میگویند که قریه و سی است از باطنیه و سی میگویند که امام بعد جعفر محمد

پسر کثیر بن عبد الله

و از آنجا که ایشان است که میگویند حسن بن صباح صحابی چون بمصر درآمد بعضی زنان نزار را دریافت
 با وی پسری صغیر از او لا و نزار بود یعنی با وی پس و برادرش کرد و درین قضیه طویل می آید و ابل
 تاریخ میگویند که با وی پسرنزار بود و نیز درهم متغلیه میگویند که امام بعد متصرف پیش مستعلی باشد ابو القاسم اح
 که مستصرف بعد چهر نزار ثانی را و از خلیفه ساحت و فضل بن ناسخ فضل و است و چون مستعلی را بعد موت پدر
 مردم بغیته کردند نزار برادر خود را معیه هر دو پس صغیر و کبیر سخت در قید شدند که تا که همه در قید مردند و نزار هیچ
 او را و عقب نگذاشته و امام نیز مستعلی بعد مستعلی باشد پیش منصور الامام با حکام المذمت ثم ابیه بیسول
 عبد الحمید الحافظ لکن المذمت ثم ابیه منصور محمد الطاهر فام المذمت ثم ابیه ابو القاسم علی الطاهر بنصر المذمت ثم ابیه
 ابو عبد الله محمد الحافظ بن المذمت چون بوبت بوی رسید یعنی امرای با دستانان شام بروی غالب آید و او را
 حبس کردند تا که در حبس بمرد و از او و مهدی کسی نماند که دعوی ماکتند اینهمه فرقهای احمیلیه اند که میگویند
 که بعد جعفر صادق امام سمعیل بن جعفر است از هم از فرقهای امامیه جمیع است که آنرا فطیه و عامیه نیز گویند و صاحب
 عبد الله بن عی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است و او مرد و او لا و مگذشت لیکن بعد از
 رجوع خواهد کرد و بعد از سمعیل میگویند که امام بعد جعفر صادق پس بن سختی است که مثل پدر بود و علم و تقوی
 و شعبان بن عیینه غیره طاعت محمد بن اهل سنت از وی روایت حدیث کرده اند و نیز درهم اصحاب ابی یعقوب میگویند
 صد و رکنه از انبیا و ائمه است و نیز درهم قطعیه بیستم و سوه بیست یکم مخطوریه بیست و دوم جمیع این چهار فرقته میگویند
 که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگویند که موسی قطعیه ده و سوه بیست و دوم است و توقف اند و مخطور
 میگویند که در حدیث و نحو اینها که مالک بن مزین شود و هو المهدی و جمیع میگویند که مرده است لیکن باز رجوع خواهد کرد
 بیست و دوم صحابه که امام بعد موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پیش علی بن موسی حاکم
 ثم ابیه محمد العقی ثم ابیه علی العقی ثم ابیه الحسن العسکری ثم ابیه خیمه جعفر بن علی العقی و او لا و مگذشته بیست و پنجم
 اثنا عشر میگویند که امام بعد حسن عسکری پیش محمد بن اسلم است و او زنده است منتظر مهدی موعود است
 و از خود ایشان مخفی شده بعد از آنکه برخواهد شد مقاله اولی در ابطال مذمت و بعضی از اشیا که در سب
 اهل سنت و جماعه بر وجه اجمال بر آن اول بابایت قرانی مثل قوله تعالی این الذین امنوا و عملوا الصالحات

اخرج بشطره فازره فاستغظ فاستوى على سوقه يعجب ان راع ليغظهم الكفار
 وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات مغفرة واجرا عظيما وقوله تعالى وجهدوا في الله
 حتى يجهاده هو اجبتكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ماله ابيكم ابراهيم هو سلك
 المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلوة
 واتوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولى لكم فغم المولى ونعم النصير وقوله تعالى انتم خير امت اخرجت
 للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقوله تعالى انكم الرسول واللى
 آمنوا معي جاهدوا باموالهم وانفسهم اينما اتوا ودرگرايات وولات رند برانكه صحابه از مهاجرين
 و انصار بهترين آنها اند تحقيق عند مؤمنان اند منافق چنانچه روضه معونان خيال ميكنند آنها
 بجان و مال خود و راه خدا جهاد كردند حق جهاد ايمان اعمال صالحه محبوب الهى شان است و كفر و عيوان
 كرده است نزد آنها كلمه تقوى از لوازم وجود آنها حق تعالى ساخته و آنها حق ندي تقوى و اهل تقوى اند
 آنها صادقانند و ايمان و اقوال گناهان شان را بحق تعالى آمرزيده و جان مال شان را حق سبحانه
 عرض شست خريد فرموده آنها بصفات حميده از توبه و عبادت و حرم نماز و امر معروف نهى منكر و نگاه داشتن
 حد و حق تعالى موصوفند حق تعالى همه آنها را وعده بهشت كرده پس روافض ملعون كه تهمت اينها را
 باهمي كنند محال و طاعت و الاجل حق تعالى از عواقب امور لازم آيد باز حق تعالى ميفرمايد
 قوله تعالى والذين اتبعوهم باخسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعده لهم جنات الانسية
 وقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقون بالايمان
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم وقوله تعالى ومنيت بجمع غيبييل
 المؤمنيين قوله ما تولى ونصليهم وجمع مصير اين آيات و مانند اين لاله دارند بر آنكه
 هر كه ميت صحابه كند نيكي و دعوى مغفرة كند برايشي آنها در اول نيكين و عداوت از طرف آنها ندارد حق سبحانه
 آنها را رضيت آنها از خدا را رضيت آنها بهشت براى آنها مهيا و نيز كه پروي كند سواى راه آنها او را بدو نيز
 رساند و نيكينيت كمال سنت و جاده براى صحابه ميروند و آنها را به نيكو نى ياد مى كنند و دعوى مغفرة

برای آنها سجد و رافضی تکبیر صحیح میکنند و مطاعین آنها می شمارند و از ذکر غیر آنها غیظ و غضب می جویند
 و در این معنی وافر از امیر المؤمنین علی و از جعفر صادق روایت کنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
 علیه و سلم که می نشستند و می گفتند که چه کار کنیم تا پیغمبر روایت کرد و می گفتیم این قیاس در کتابت نبی صلی الله علیه و سلم
 که صحابه بعد پیغمبر صلوات الله علیه می نشستند و می گفتند که چه کار کنیم و در روایتی از صادق روایت کرد که می نشستند و می گفتند که
 فاسده سب لکن صحابه میکنند و رای سواي راه آنها بر آورده اند پس این آیات اهل حق همیشه با و در وضو
 بر اجل و قوه تعالی بلغیظ هم الکفار بر روض و در برهان ثانی آنکه حق تعالی میفرماید و عدا الله
 الذین آمنوا منکم و علموا الصلحات لیست خلعنهم فلا یضربکم الاستخفاف الذین
 معرفت لهم و لیکن الذین رضوا لهم و لیبدلهم من بعد خوفهم انما یعبون
 لا تشرکون فی شئیاً یعنی حق تعالی وعده کرده است که ایان صالحان از شما یعنی از صحابه که آنها را یعنی یکی را
 از آنها خلیفه سازد و قوه بدین آنها که حق تعالی آن دین را بر آنها قبول کرده است و خوف آنها را از کفار
 دور کرده است و در عبادت خدا کنند بنوحید این آیه دلیل است بر آنکه در سبیل ستم و جاحنه حق است و ستم
 و ستمی می قبول الهی که متعالی خلفا را شدین را از صحابه در زمین خلیفه کرده و آنقدر قوه و شوکت
 که کفار را از جزیره عربت گردانند و ملک سری و قبیله بر هم زنند و خراسان عربت عجم را برای مسلمانان قسمت نمودند
 و دین صبی الهی را در چهار سوی عالم منتشر ساختند و کفار را بقتل و امر و اخذ خبریه وکیل کردند و از اهل سنت خلافت
 صالحه خلفا را شدند تا الان و در وقت اقدم غالب و منزهت و اندر کتاب و ستم مروی صحابه که امر عمل میکنند و اگر ستم
 رافضی حق باشد خلفت و وعده الهی لازم آید چه بر عتقا و فاشان علی و شعیب اودوه بر اطهار دین حق نیستند
 و عتبه از اهل اهل بر جان مال و اهل محال خود خائفند و قرآن تحریف کرده خلفا را تمام عمر خوف اعداء
 در ناز و خیره میخوانند تا آنکه در ایام خلافت و عجم امیر المؤمنین علیه السلام دین خود و خواندن قرآن خود قدره قیاس
 چنانچه بعضی که از کابر علماء شیعه است در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة بدان تصریح کرده و دیگر ائمه بنوبت محال
 نرسیده بودند دین حق را پوشیده بباران خود میسپند و در ظاهر بدروغ میسپند میگویند که در اعتقاد آنها
 کفر است و اگر دین حق را پوشیده بباران خود میسپند و در ظاهر بدروغ میسپند میگویند که در اعتقاد آنها

که در هر دو روایت متعارض نیست بلکه ما نا علیه و اصحابی و ما انا علیه بل می مال بر روی است چه اهل بیت
هم داخل صحابه فاطمه و علی و الحسن و حسین و زینب و ولادین و غیره و عایشه و زینب و حفصه و سایر
ازواج و غیره و عباس و علی و جعفر و عقیل و سایر ان عباس و غیره هم از اهل بیت اند و هم از اصحابان و اعیان
سبیل ایشان بل سنت و جماعت اند نه روافض که منکر و لاعن طاعن کلام و دشمن اند و فاطمه و تمام
ازواج و غیره از صلعم و از پدر و فضل اهل بیت بر علی و فاطمه قصه میکنند عرفا و لغت و شرعا باطلست نیز آنچه ظاهر
میکنند که علی و فاطمه را دینی سوا دین دیگر صحابه بود تا بل است و خلافت اهل قنوت را نیز میگویند که علی
و فاطمه و اولادشان اگر چه در ظاهر موافق جماعتی که تقدیر باطن ما را پوشیده میریزی دیگر گفته اند متغی خلاف
و آیه و روایت است حتی در نهج البلاغه از امیر المؤمنین در کلامی طویل آورده قال لرمی السواد الاعظم
فان يد الله الجماعة و اياكم و الفرقة فان الشاذ من الناس الشيطان كان الشاذ من الغنم للذي
و شيعه اجماع و اندر آنکه آنچه در نهج البلاغه است صحیح و متواتر است نیز رضی در نهج البلاغه و غنی از
میر المؤمنین روایت کرده که امیر المؤمنین کتابی بمعاوی بن ابی سفیان نوشت که الان للناس جماعة حم لله
عليها و غضب الله علي من بغ الفضاقتك نفسك قبل حلول كذا و محمد بن بشر بن نهج البلاغه ما میگوید
آورده و نیز در نهج البلاغه و در شرح آن آورده که امیر المؤمنین بمعاوی نوشت که ما كنت لا ارجو من المهاجرين ان
يما اوردوا و اصدت كما اصدت و اوما كان الله ليحجهم على الضلال و مودعت رواية ما انا
عليه و اصحابي را حدیث عجم با خطاب بول و لا بر سر الله صلى الله عليه وسلم اصحابي كالنجوم باهم
اقتد بهم اهتد بهم رواه البيهقي و روى ابن عساکر في الكامل باهم اخذتم قال البيهقي و هتته
شهری و قد رواه ابواسايند متوجه ترقی بها الى جهة الحسن و اخبرنا را اثر علماء الاممية هم رواه
کرده اند ضعیف تلمیذ محمد بن بابویه قمی که از کبار علماء و فضلاء و عتبات کرده که اخبرنا هم همست و کتابی علی
تصنیف کرده و زنی قوله صلى الله عليه وسلم اصحابي كالنجوم باهم اقتد بهم اهتد بهم و رواه ابن عساکر
انوارات بسیار گفته و ضعیف است حدیث اتفاق فرمود محمد بن بشر بن نهج البلاغه ما میگوید و در حدیث
ابن عباس و در طعنی فضائل صحابه و ابن عباس را از جابر و عبد بن حمید میگویند خود و در ابن عباس

و عبد روفی و جمیع بنی الصبیحین بن عباس و حاکم از عمر بن الخطاب است که در حدیثی که از حاکم نقل کرده قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یسأل ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاما وحی الله بالحق
 ان اصحابک عندی کما یخفیهم بعضهما القوی من بعض و فی رواية اخرى من بعض و کل نور من اخذ
 بفتی عالم علیه من اختلاف هم فهو عندی علی هدی و من یستقی و یرتجل از بن عباس و این که در حدیث
 قال اختلاف اصحابی رحمة بر اخیدیت استحقاقی و غیر بنی شریک الحفظ و اخر من کرده اند که اگر اختلاف
 رحمة باشد بر این اتفاق خدا باشد بخواجه نصر الله رحمة الله علیه بر جوانی بر این مراض گفته که این را عمر اص
 از خود فهمیده منقرض نیست چرا که چون اختلاف رحمة باشد اتفاق بطریق ادلی رحمة است لیکن چون در
 اختلاف خطه خطای و در این خصوص استحقاقی است علیه و سلم برای من توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
 جانگیر بیان فرموده که لا یجمع اثنی علی المصلی و یفیر و جواب این مضمون میگردد که منی اختلاف اصحاب
 رحمة است که در اختلاف اصحاب است را توسع در خصوص است که هر که از اصحابی فقهی و اعتقاد را نمایند جایز باشد چنانچه
 اصحابی کالجویم بر آن دلالت دارند بر رحمة که بر هر یک از دو دسته در خصنة و این از دسته در اجماع و اتفاق نیست بلکه
 در تخصیص و وجهی است بر اختلاف که بر آن اتفاق سابقا بر روند و الاستحقاق نیز در این است و هر دو قول اولی
 و تفصیلیه جمیع و سبب همگی که در حدیث از اینهمه حاصل است که استصحاب باید کرد اگر چه بر قول
 اتفاق دارند از آنرا انحراف تراوان کرده و اگر این اختلاف دارند یکی را از آن اقوال علی باید بود و چون بعد نیست
 لا یجمع اثنی علی المصلی و یفیر و جواب این مضمون میگردد که منی اختلاف اصحاب
 استحقاقی است علیه و سلم برای من توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
 جانگیر بیان فرموده که لا یجمع اثنی علی المصلی و یفیر و جواب این مضمون میگردد که منی اختلاف اصحاب
 رحمة است که در اختلاف اصحاب است را توسع در خصوص است که هر که از اصحابی فقهی و اعتقاد را نمایند جایز باشد چنانچه
 اصحابی کالجویم بر آن دلالت دارند بر رحمة که بر هر یک از دو دسته در خصنة و این از دسته در اجماع و اتفاق نیست بلکه
 در تخصیص و وجهی است بر اختلاف که بر آن اتفاق سابقا بر روند و الاستحقاق نیز در این است و هر دو قول اولی
 و تفصیلیه جمیع و سبب همگی که در حدیث از اینهمه حاصل است که استصحاب باید کرد اگر چه بر قول
 اتفاق دارند از آنرا انحراف تراوان کرده و اگر این اختلاف دارند یکی را از آن اقوال علی باید بود و چون بعد نیست
 لا یجمع اثنی علی المصلی و یفیر و جواب این مضمون میگردد که منی اختلاف اصحاب

و کینه ایست که چندی از بزرگان و اولاد اجدادشان انکار دارند و انشاء عشره پیر زید بن علی بن حسین
 و پیشتر یحیی را و ابراهیم بن موسی را که علما و انصاف و صاحب نظر و وطن بودند کفر و فسق
 میکنند و جعفر بن موسی را جعفر که اسب نام نهاده اند و هم چنین جعفر بن علی برادر حسین عسکری را تکذیب
 می کنند و حسن بن شعیب را پیشتر عیبه و پیشتر محطوب بن قیس و ابراهیم عیبه و زکریا
 بن سید الباق و محمد بن عبد المتنب بن حسین بن الحسن بن محمد بن قاسم بن حسین بن یحیی بن عمر از احادیث و بزرگان
 بن الحسین بن الحسن و شیخ عبد القادر جیلانی و جامع کثیر از علما و اولیاء و شرفاء و سادات کافر میدانند
 و محمد بن الحسن بن یحیی بن محمد بن قاسم بن حسین بن یحیی بن عمر از احادیث و بزرگان
 و محمد بن الحسن بن یحیی بن محمد بن قاسم بن حسین بن یحیی بن عمر از احادیث و بزرگان
 اگر در عقیده و نسبت قایل نباشد باید که بعد مدت طولانی از دروغ پرستی و نداشتن حال نشان با اولاد طاهر
 و با دیگر اهل بیت از اوراق و اولاد و عصبانیت و جملت حال محبت آنها ظاهر است پس عوی محبت با عشره
 باطل است و چنین آنچه عوی اتباع آنها می کنند و میگویند که از امامت علی بن ابی طالب است که دروغ
 و باطل است و طایفان بن ظاهر سازیم انشاء الله تعالی و اهل سنت که عوی محبت و اتباع صحابه میکنند
 ظاهر است از این فیه و همچنین محبت اتباع ایشان را با تمام طایفه است اما شیخ و معتزف اند که معتزفین
 اهل سنت اند که علم کرده اند از امام اهل بیت امام ابو حنیفه اخذ کرده علم از امام جعفر صادق و امام مالک هم از امام جعفر
 اخذ کرده و هم از سید و آواز عکرمه و آواز بن عباس و آواز علی بن ابی طالب و فاضل از مالک اخذ کرده
 که سلسله وایت او با اهل بیت میر و محمد بن حسن از ابراهیم و محمد بن حسن از شافعی و غرض که اسناد و اینهمه
 باطل است میرسد که از کتب این اظهر علی فی التبیح و التبیح و نیز از ابراهیم و حنیفه از امام باقر و ولایت کرد و او از
 زید بن علی و باقر و صادق هر دو و حنیفه را اجازه اجتهاد دادند و نیست ابی اوسین گفت شنیدم پیغمبر
 بن یوسف را که گفت داخل شد ابو حنیفه بر لایفه ابو جعفر منصور و پس از حدیث که فغان از که علم اخذ می گفت
 از اصحاب علی بن ابی طالب و از اصحاب بن عباس و منصور گفت حکم کنی کار خود را و مرویست که ابو
 حنیفه در مسجد کوفه بود که روی او حرام بود و جواب ایل میفرمود که جعفر صادق آمد و بر سرش تسبیح و التبیح
 جعفر را شنید که صادق است بر خاست گفت یا این رسول الله اگر از پیشتر خبر داری می شنیدم نشسته

[illegible]

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خير من ان يكون لنا نصيب من
سنتهم ونحرمهم ومضوا في انارهم ولا يقيم بها تيمنا هم مكافين مولودين بهم يدينون
بينهم على شاكلتهم السابع ما روى هذا الفصول من الامامية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد
بن علي الباقر انه قال لما دعا خاضوا في ابي بكر وعمر وعثمان انا اشهد انكم لستم من الذين قال
الله فيهم والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
الا نيتنا من في النفي المرسول الي الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الامامية
ان الله تعالى قال لولم يحيا موتي ما علمت ان فضل اصحاب محمد علي جميع صحابة المرسلين فضل
ال محمد علي جميع المرسلين الا ناسع ما النفي المذكور ايضا ان آدم قال اخي محمد الله الطيبين وخيار
اصحابه المنتجبين ان تغفر لي قال الله تعالى قد قبلت توبتك ثم اوحى اليه كاد في فضل سيد المرسلين
والطيبين واصحابه المنتجبين واخبره ان الله تعالى يقضي على كل واحد من عبي محمد وال محمد واصحاب
محمد ما الوقت على كل عدد خلق الله من طول الدهر الى اخره وكان الكافي فيهم ولاداهم الى علي بن محمد
ولوا حب كل من الكفا لوجوبهم رجلا من اهل محمد واصحابه خير من ائمة الله عز وجل عن ذلك
بان يختم له بالتوبة والايان ثم يدخل الجنة قولوا ان رجلا من يفض الى محمد واصحابه الخبز او اود
منهم يذبح الله عند الوقت على مثل خلق الله لاهل كلهم جميعا العاشر ما روى صاحب كتاب السواد والسياسة
من الامامية عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى فخرني
عنهم ورضوانه رضي الله عنهم بما سبق لهم من العناية والتوفيق ورضوانه بما سئل عنهم بما سئل
رسول الله وقولهم ما جاز به الحادي عشر ما روى علي بن عيسى الا ردبيلي من عظماء الشيعة الامامية
الاثنا عشرية عن الصادق عرابيه عن جده علي بن ابي طالب انه قال قد سمى ابا بكر رسول الله والمهاجر
ولا نصار صدقا ومن لم يصدق فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد انزلهم الانجيل في كتابه
كشف الغيبة في معرفة الاثنا عشر ايراد ما اتفق عليه الفريقان من الاخبار والاثر الثاني في غيره ما روى عن علي بن الحسين
في الصحيحين الكافي والتهذيب والاعلام وصلى عليهم محمد بن الحسن بائناهم احسنوا الصلوة وانهم فاروق الانبياء

شایع شد و وضع کرد جزیه را و بنا کرد بجد را و او را مع شرف در خلافت او فتنه و مراد ابو بکر است یا عمر بن
 انار مرید از امیر المؤمنین و از امامت الهیست که و افضل بصیرت آن اعتراف میکنند و تامل می نمایند بکبر و عمر
 در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبت آنها مصیبتی است که در اسلام و ابو بکر صدیق است و سر که او را صدیق گویند
 خدا او را تصدیق کند و امیر المؤمنین هم خود و بخدا گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با مرتدان و جزیه
 نهادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و دعا کرد برای آنها که حق تعالی آنها را جزا بخیر دهد و بر تو
 ای بیکر و عمر کمیت و مناقبشان بیان نمود و سوم خود ده گفت که و اندکی نیست در هر دم که دوست ترا باشد و نزد
 انکه مانند وی گل در صحنه حسن باشد و با خدا ملاقات کنم از عمر و بر خنده ابو بکر گریست و گفت امر خود را فتنه پیشتر منقطع
 شد و مناقب و بدایه بیان نمود و در حق جمیع صحابه گفت که هر که امام گوید خداوند است و انان امام است و هر که
 از راه ایشان جدا شود بروی غضب است و او را جهنم است این انار نیز بکبر و افضل را از حق تعالی مازود
 اهل سنت و جاف ثابت شده مگر آنکه در فرض این انار را حل میکنند بر تقیه و جوشش و جوه است یکی انکه تقیه
 باطلست چنانچه بیان کنیم انست و تقیه دوم انکه بر تقیه تقیه نیز بر تقیه انست که محبت بر تقیه
 و جعفر صادق و مرتضی نبود چنانچه باید انست تعالی و اینجا انار محمد باقر هم ندانند که سیوم انکه تقیه بر تقیه
 حلال و مقال و دلالت دارند باین انار منی بر تقیه نیستند چرا که تقیه عبارتست از اظهار طبل و انهای حق
 برای خوف است و شکایت که برابر ضرورت تقیه باین باشد و بر ضرورت تقیه چنانچه باید انست که در تقیه
 ارباب حرام است و تقیه است لذات و آنچه ضرورت تقیه است بقدر ضرورت پس در صورتیکه مثلاً مسلمانان
 کفار گرفتار باشند و کفار او را اگر اه کنند بر آنرا کلمه کفر بر زبان پس اگر اه تقبل یا قطع عضو شود و بکراه
 قادر بود بر آنچه از ان می ترساند از قتل یا قطع در انصورت اگر مکره صبر کند و کلمه کفر نگوید و کشته شود با جوار
 و شهید شود و عمل بر عمرت که ده چنانچه حقیقتی انست عنه در دست کفار که افتاده بود و کشته نشد چنانچه صلی الله
 علیه و سلم او را سید شهیدان فرمودند و اگر در خیالت کلمه کفر بر زبان راند و خفوت است چنانچه عابین یا سر
 در دست کفار باشد و تقیه بر تقیه صلی الله علیه و سلم و امر خود را و اگر اه تقبل مانند آن نباشد بلکه تقویت
 سهل تر ساندیده یا انکه اگر اه کننده قادر بر قتل و مانند آن نباشد در انصورت اگر اه مر جوه نشود

و از آنکه کفر و انباشت و اذیت بهل مستتر نیست و در صورتیکه کسی اگر آه نکرده باشد کسی طلب کرده باشد
و مسلمانی از خود و کلمه کفر بر زبان راند چگونه روحا و انشرح صدر است کفر حق تعالی میفرماید الا من اکل و قلبه
مطمئن بالا ایمان و شک من شهرم بالکفر فصل افعیلهم غصب من الله در این فیه مثلاً اگر
کسی من غفلت را نشین بخورد از آنکه طبیعت کرده باشد و کلمه اسکوئت کند یا یک گونه تصدیق نماید بیک مسی
بر ترقیه باشد و اگر چنین باشد بلک بی بسته های کسی چون لیمو نمین اینهمه من و ثنا و خلفه را نشین کند و بخور
آنها چشمه گریان حاضر شود و قسم باشد تعالی خورد و آرزو کند که شل اعمال و در صحیفه من شده من بخور
ملاقات کنم و در ترقیه که ام محال ترقیه است چه ضرورتی داعی بر ترقیه دیگران در آنوقت سر از مردم بودند
کی چنین الفاظ گفتند و چه ضرر را بهنا رسیده خصوص در سم یا در کردن کنایه ضرورت است و محمد باقر و جوکبیکه در ترقیه
نکست که در از جا برست و کلمه نعم الصدیق نعم الصدیق گفت چه احتمال ترقیه است این فترتیه خالی دلالت دارد
بر نفی ترقیه و دیگر در آنرا نکرده قراین حالی و مقالی بسیار دلالت دارند که این قول بنا بر ترقیه بود که لا یخفی علی
مرسل او فی سطور برهان ساس و آنکه این مظهر علی در هیچ گفته هر فرق از مقتدا و طبیعت که عقاید او از
عقاید دیگر ملته با این وجه باشد و موافق بود و اگر اندک آن فرق بر حقیقت و هر فرق که باطل باطل شتر موقت
و داشته باشد و باطلست و گمان برده که نسبت با میرزا است چرا که سوای امامیه از مقتدا و دو مله باطل
کسی مسئله است قابل نشده و کسی بتکفیر صحابه طعن و لعن شان زبان نگشوده اینهمه عقاید صحیح اند لیکن
استدلال بن مظهر این عقاید بر ترقیه بر امامیه باطل اینهمه صحیح که هر فرق که در اکثر مسائل عقاید با دیگر
فرق باطلی باطل چون بعید است باشد حق است چه بر بی که حق ضد باطلست و اما بعد الحق الا الضلال و اینهم
صحیح که از مقتدا و دو ملت مسلمانان مسئله است کسی قابل نشده و طبع و لعن صحابه کی زبان و درازی
نکرده فی الواقع اینهمه حق و چهل مرکب و نگارند بهیات که اینهمه دوستی کردن با کسی که تا م عمر رفاقت چنین
نکرد و حوائط خود را نشانموندند و این پیغمبر در حیات بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کرد و در وقت از معنوی
ثابت شده که پیغمبر با ایشان صحبت های محبت و یگانگی بود و کو یک یک حریف بدرجه ترقیه رسیده باشد و آن
محمد از مردم و نشانان حاکم است با نکان شایسته و سواد که ای پیغمبر بر ترقیه و نفاق محمول است از

و در حق پند که حق تعالی او را رحمت الهامین گفته و با نام دین و ایمان محبت بر او بشمارت داده گمان
برون که بجز چهار حکم پس از وی بدایت نیافته اینست حق و انکار به بیسای از هیچ عاقلی نباید مگر از دهن
بنا از خوارج که گمانها هم کجائی و دیگر مثل نیرفته گمانند که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و خودی محبت پیغمبر میکنند
و با علی که او را پیغمبر طغیانی شل فرزندان پرورش کرده و خود جوانی دختر خود را کجای دین داده و او را وادار
از صلب او مانده و نام خود در تربیت او در رخ نکرده و بی سیدارند و تکفیر میکنند و بسبب لعن تجویر مینمایند
از نفسا و دولت سواد خوارج باین طاقت مبتلا نیست نفوذ با تنهها اگر این انیار خود را امانت باطنها
باطنه طاهر نمایند چنین امتیاز از خوارج هم موجود است و نیز از انکار صحابه اتفاق بر مسئله امانت دارند
اینهمه هم حیده فرق اند که یکی تکفیر دیگری می کنند احتیاطیه و استیجابیه تکفیر ثنا عشر میکنند و با یکس کثیر که یکی
از فریقین امام میدانند دیگری تکفیر او میکند پس فی ثمره بجز یکی بر دیگری ترجیح است بلامرجه و تحقیق
مقام آهسته که امتیاز امامیه از دیگران با حفظ مسئله امانت از و اهل سنت و سبیل از موضع است چه نصب امام
بر عباد و چه نصب بر بنیاد و چه نصب و امامیه اکثر اصول عقاید با متغیر و خوارج و مرجع موافقت دارند
چنانچه در محبت الهیات مذکور شود و انشاء الله تعالی و در اصل سنت و جماعت از همه بون بعید دارد و گفته این
سخن نیست که فضل در اوراک مسائل ذات صفات بر تعالی و احوال قیامت کائنات و الا احتیاج
به پیغمبران نمی شد و در احوال اختلافات نمیشد چنانچه در شیایع انبیا اختلاف نیست پس چون
پیغمبران آمدند و احکام الهی در دوز بعضی چیز را عقلی قصه مساعدت نکرده اهل سنت و جماعت عقل را
بر کنار داشتند بجز آنچه شرع ناطق شده بود و تمام آن ایمان آوردند و از من بعضی و تکفیر بعضی گفتند پس اگر
موافق عقل است نور علی نور و اگر موافق عقل نیست حاصل بر تصور عقل خود کردند و کل من عند الله گفته و تفهم
نمودند و کیفیت و چگونه یکی آن مفوض به اسم الهی داشتند این راه است که اهل سنت را در تمام مسائل اعتقاد
جایز است و این راه است که حق تعالی برین مرجع میکند و میفرماید اینک انات محکمان من ام الکتاب
و اخر من مشاهبات فاما الذین فی قلوبهم زینغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و استعلاء
اولیاه و ما یعلم تاویل له الا الله و الی سخن فی العلم یقولون انما به کل من عند ربنا و این چه

بنا از خوارج که گمانها هم کجائی و دیگر مثل نیرفته گمانند که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و خودی محبت پیغمبر میکنند

که این شبهه و جماعت بدان امتیاز دارند و بگویند که این را اینست که اینها هر یک به پیروی عقل ناقص خود گنگا ب
 دستند و این نیست انداختن پس کتاب نیست اگر موافق عقل نشان اند بر آن راه و انداختن را کردند و مخیر
 مانده و راه گم کردند قال الله تعالی کما اضاء لهم مشرقیه و اذا اظلم علیهم قاموا از حال
 شکیان خبر میدهد بعضی گفته اند که موجود یک جسم غلبه و مکان و چیز و جنم باشد تا باشد معقول یا نباشد آنها خدا را
 جسم گفته و جسم باشد بعضی رو فیض جسم این را گفته و بعضی گفته اند که عقل تعالی تکلیف کرده است عباد
 را بابتیان عبادات و اشتیاق به معصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد را
 ظلم بر عباد لازم آید و عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و محسوسین را گفته اند
 و بعضی رو فیض باین راه هم رفتند و بعضی گفته اند که ممکن است سلا حیه خالقیت ندارد و انچه در جمیع مذاهب غلط کرده
 و گفته اند پس بنابر بر صحت عباد و ظلم است نیز نیست خاک پیچیده را چنانکه بن عقل قبول نمیکند آنها
 بر شیده بعضی رو فیض باین راه هم رفتند میگنند شیعه علی بر گنای که کند او را عذاب نخواهد شد و این را بجز
 و القدر که از شرع ثابت است کسی را از جریریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زاید بر ذات کردند
 مبتدعه حکما و بعضی را بلکه که مملکتها را باطله را بودن قرآن غیر مخلوق وصفی از صفات نشد معقول نشد
 که حریف صورت است چگونه بدست می آید باقی ماند بعضی منکر عذاب شده اند میگنند که مرده عباد است
 عقل قبول نمیکند که معذب باشد و اکثر آنها صراط و میزان و وزن افعال و اکثر تفصیل معاد را معقول
 نمیدانند و رویه حق تعالی را معقول نمیدانند از خجسته این منقاد و دولت باطله هم رسیدند پس بنابر
 این همه مذاهب باطله هر یک اصلست که عقل را مقدم میدانند و شرع را تابع عقل میکنند و بر سر وی عقل ناقص
 خود کرده و راه دیگر رفتند و بر سر راه شیطان بود و با او وصل بهیم شده و اول سنه و جماعه عقل را گم کردند
 خود را قهر دادند که حق تعالی میفرماید و ما الوتیم من العلم الاقلیلا و میفرماید و الله یعلم و الله اعلم
 لا تعلمون و نسبت بهستی معصوم که او را حق تعالی برای راهنمایی گوران فرستاده بود و در او را
 و عثمان اختیار خود بوی پیر و دین را که بر دامن راه رفتند و بی نشویش منزل مقصود را گم کردند و نسبت به
 بیت پنجم و دوازدهم است که باشد چو توطئه شنیان چه پاک از مویج بجز آنکه باشد و کشتنیان

ای برادر اهل سنته با کونین تعالی منزله از شریف مثال میدهند و از چشم انهمه کاشی میگذرانند و چون با اینهمه
حق تعالی میفرماید الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ الْمُسْتَوِی و بدینا صفتی قایلیدیم ایمان بدان می آرند و نگار
آن نمی کنند و میگویند که الاستواء معلوم و الکیف مجهول و الايمان به واجب و البحث عن کیفیه
لا یجوز چنین با وجود تنزیه حق تعالی از جلد و رتبه و بدانند قائلند و میگویند که کیفیت این صفت معلوم
نیست مفوض است بعلم الهی **سپه سالار** آنکه تحت پر صفتی بزرگ افضل از قوه ثابت میشود
و نه مناجله الله الصبیح علی الله علیه و سلم بلکه از تمامی متواترات و ثوق پر مغز و انکار متواترات
و منقطع بهم سید چرا که ما پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دیده ایم و نه ابوبکر را و نه علی را و نه مجزه پیغمبر را و نه جبرئیل
را و نه قرآن بخصوص را مانا نازل شده بلکه قرآن را یافتیم و بخبر متواتر دریافتیم که این قرآن بر محمد نازل
شده بود و فصاحتی عریض طبعه مجاز صفت آن کردند و نمیکند بدان که کثرت اشخاص و طول زمان و تحسین
از جانب محمد بقوله فالتواصی و صفت الله از معارضه آن عاجز اند و آن محمد نامی مردی بود و از حضرت
امتی دعوی بنوعی که در این قرآن خواند و مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آنوقت کسی از حق محمد
برود و فرج و چشم نه اشت از احادیث اسنی این سخن محمد بر وضع و تشریف صل بلکه با وین آبی
الفت گرفته بودند که آن اند و بر عداوت محمد بر خاستند چون مجزات برست محمد طاهر شد و کلام
در قلوب ممتناثیر کرد بقدر استعداد مردم بر قبول وین محمد آوردند اول کسی که ایمان آورد ابوبکر بود
یا علی پس دیگر جماعتی مسلمانان ثقیل عمر و عثمان هم از آن جماعه بودند پس از بر و زاف آب بر دست
الهی قوه میگویند و غلظت کفر فرغ میشد و کفار در عداوت محمد و اصحاب محمد و بر هم زدن این قصور
نکردند و مسلمانان که مانع محمد شده بودند و محبت و تائید دین او از جانب مال تقصیر نمودند تا وقتیکه
از هر طرف بر جانب بلا و قری متابعه مردم هر سو که هر یک بینی و دیگر الفت شدت محبت وین محمدی
در یافتند و از هر جانب دید خلوت فی دین الله افواج انگاه خطایه لیوم الکلیت لکهم دینکم
میشدند و از هر دو حکم اذ فرغ غلبه و ربک فاعلم ان غلب الله الرقیق الاعلی بر ذلالت
محمد و فوات انهم و یاران او همچنانکه در حیات و در ترویج دین او میگوشتند بعد وفات او

همچنان سبک گردانده بود که باقی ضعیف و غیره قبایل عرب که میزدند شده بودند و هر یک را در دو عمر افتد و با او کفر را بنور اسلام
 منور کرد که کسری و قیصر را بر سر و اینهمه خبر متواتر اگر موجب علم نیست پس بنوع محمد صلی الله علیه و سلم مسلم
 و قرآن هم مسلم و حق محمد صلی الله علیه و سلم بر کوه مسلم که انهدم بجا کشیده و جیهام نموده ماه دوم را از
 طلعه بکفر بر آورده بنور اسلام شرف کرد و راه جنت نمود و همچنین سخن را بیکر و عمر و عثمان و علی و غیره و صحاب
 محمد صلی الله علیه و سلم که درین بخشها و سبها شریک رفیق علی محمد صلی الله علیه و سلم بودند بر کوه ثابته
 و متفق شدند یکیش برابر یکدیگر تفاوت در حیات که شش خالی گفته اند لا یتوی القاعدون و المؤمنین
 نخیروا لی الضیروا المجاهدون فسیبیل الله بامر الله و انهم فضیل الله المجاهدین
 بلعوا الله و انهم علی القاعدین در حجت و کلا و عدل الله الحسنى و قال الله تعالی لا یتوی عنکم
 من انفق من قبل الفتنه و قال اولیاءک عظیم در حجت عن الذین اتفقوا بعد ما و قالوا
 و کلا و عدل الله الحسنى و نه و باطن با شد و در سبیل الله ثابت شد و اگر این خبر متواتر است بنفید علم
 نیست و اینهمه مردم که بازان و ده و عمر و عبد الله بن مسعود از قبایل شتی و اکنه متابعه و اضر بنو کله که در دنیا
 ابا خود را گذاشته دین محمد اختیار کرده بودند و انهدم از جهان و مال بر بجا کشیده و دین محمد را حکم نموده بودند
 و انهم صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر آنها را هیچ فایده نکرده و آنها همه بخاطر داشت ابو بکر و عمر دین
 محمد را بر پا و دادند و قرآن منزل را گذاشته قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده متواتر و است کردند
 و دینی دیگر سوای دین محمد را از خود تراشیده بار سائیده پس از کجا ثابت شد که صحابای در دنیا
 موجود شده و بخیر این ظاهر کرده و در انصوات که اعدا و برین خبر متواتر نماند بود و محمدا و معجزات او علم از
 کجا حاصل شود بلکه از خبر متواتر است و ثوق بر به خیر و چه جایز است که بصره را بجا داد و مصر و جهان موجود
 نباشد مردم بدین متفق شده خبر موجود آن بلاد بار سائیده باشند و این خود نشط است و دعوی کردن
 با نیک ازین خبر متواتر علم موجود بنوع محمد صلی الله علیه و سلم حاصل میشود و علم با جسان و اسلام را بی خبر حاصل
 نمیشود این دعوی بیدلیل است که لایق بر آن ما من انکله من رب انض بیح و علی اوادله شریع
 ثابت نمیشود پس آنند سب باطل است چرا که بر قرآن اعتماد ندارند میگویند که قرآن را اصحاب و تحریف

از اصحاب جعفر صادق عین سعید درانی و غیره میگویند که امام بعد جعفر ششمین است و علی بن ابی حمزه
 سالم و علی بن ربیع و غیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جاعلی گفته که امام
 بعد موسی پیش علی است همچنین در اصحاب سنی اختلاف شد احمد بن ابی شهاب راجع الی جعفر و حسین بن علی
 و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابو عمر و عامری و صفوان بن عیسی ابو محمد عجل میگویند که امامت بر موسی
 ختم شد و دیگر اصحاب سنی میگویند که امام بعد موسی علی است اینها نیز اختلاف بسیار در اصحاب امام واقع
 شده و این اختلاف دلیل کذب است و موجب اضطراب درستی است و احادیث احادیثی استوار
 که اینها نیز چهارم آنکه دعوی امامت از امام متعارف شده و خلاصه بر فرزند موسی و پسران علی ابن سین و سرود
 عالم در متنی و تصنیف و صدف کمال و امامیه بر یک دعوی امامت نقل میکنند و بدین از بدین و از شاعران و بزرگان
 از علمای پس کی تصدیق کردن و دویم را که میگوید نمودن هیچ است بلام حرج و تفاوتها و تساقطها و نیز بعضی از
 اصحاب که چنانچه حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضاء و جواد منکر امامت آن هر دو بود و تکذیب میکرد
 کسی را که هر دو را امام واجب الطاعة دانند و اسماعیلی هم بران حضری از اصحاب صادق و کاظم و عثمان
 بن عیسی از اصحاب کاظم و رضا منکر بودند امامت رضاء پس ما اینهمه کاذب و تعارض در اقوال است و اقوال
 اصحاب امامت چگونه ثابت شود و پنجم آنکه امامیه میگویند که امام از خوف خدا نرسد خود ظاهر نمیکردند
 و در ظاهر مثل اهل طایفه حق میگویند و قول حق پوشیده بپایان خود میگویند بلکه در خلوة هم نمی نشیند
 و میگویند که حیطان اذان یعنی و بار هم گوش در دروازه بکینی عن الصادق پس قول
 اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد محتمل که آنچه پوشیده با نهانی گفته عیان بطل باشد و مقصود هتکال
 آنها باشد و آنچه در ظاهر میگویند حق میگویند چنانکه ضلال شمره قلیل بهتر است از ضلال جم غفیر یعنی
 که تعارض در قول و قول از هر دو قول می برد و لهذا اگر استاده بعد ادای شهادت از شهادت بروج
 گفته و گوید که شهادت بر فرغ داده بودم هر دو قول و قابل اعتماد نیست چه که احتمال کذب بر هر دو قول
 یکسانست و لهذا اگر پیش از حکم رجوع کرد قاضی حکم نمکند و بعد از حکم از رجوع نشاید قاضی مخ حکم
 کند بلکه ضمان بر ذمه شماست لازم گرداند ششم آنکه امامیه از امامه استخاره است و گویند که

که همان کتاب مذکور است متواتر است بلکه بعضی از آن کفریات است و سلطان آن ظاهر است پس و فرق از دیگر روایات ما نیز گرفته جماعتی از محدثین آن فخر خدا را از امیر المؤمنین روایت می کنند آنه قال فی خطبته انما اخذ العهد من الارواح فی الاکل انما المنادی المست کبره انا صنفی الا نام این کفر است بلکه اشیدانواع کفر است که دعوی الوهیت است و نیز ابی نصیر و صادق و علای روایت کرده که مشرود دعوی الوهیت است و از این جهت است که از مفسران آن فرق رب را معنی علی تفسیر میکنند و بر قول تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و بر قول تعالی انهم ملا قوار بهم و انهم الیه راجعون و نیز امامیه از آن روایت می کنند ان الله بعث الرسل والنبيين علی ولا یعد و در تفسیر قول تعالی انما انشئت لیحبطن علمک میگویند لکن انشئت یا جعل فی الخلق رفعة علی غیر لیحبطن علمک نیز از امیر المؤمنین روایت می کنند انما التقدیم علی غیر این نیز کفر است که مقتضی تفضیل علیست بر انبیا بلکه بر محمد صلی الله علیه و سلم نیز و آن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت کرده و دعوی تواتر آن نموده که صادق گفته محب علی لا یثقل لنا داین مخالف نفوس قطعی از کتاب سنی متواتر است چنانکه هر که محب علی نیست کافر و فحش فی النار است نزد در فض و چون محب علی هیچ گناه داخل نشود پس باید تحریم محاسنی باقی می ماند همچنین خرافات مبطل شرائع است سنی هم آنکه سلسله روایت جمیعت امامیه از آنکه بعد تواتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود مغرور اند که از خود اعداد تفتیمی نموده و در سب و فحش ظاهر نمیکند که در آن تفتیم و اخفاء انقدر منظور باشد که در خلوة کلمه باندیشه گفته شود بعد تواتر نتوان رسید چرا که اختای خبر متواتر محال است و تواتر مستلزم شیوع و شهره بین تواتر تفتیم منافات است آئی برادر اهل سنت که از رجال اهل بحیروایت می کنند در روایات شان علی رؤس الائمة و الاعوان است باینکه کثرت شان بجز غیبه حدیث از روایات اهل سنت بهر چه تواتر نمیرسد و نیز تواتر اهل سنت متواتر یعنی است که قدر شتر که از چند حدیث متواتر میگویند و خریه متواتر است پس سنتی که خطاب اهل سنت است که بنای عقاید اهل سنت بر آنست روایات امامیه که سلسله اسنادش آن

در رد جوی اربعی در صاحب الطاقی که مذکور النجاشی پس روایت کسی از آنها معتبر نباشد و نیز ائمه اربعین
از اصحاب خود و شکیار یسیر کرده که سخن من نمیشنوند و اطاعت من نمیکند چنانچه باید باشد از الله تعالی
پس روایت چنین مردم معتبر نیست و نیز اکثر راویان اخبار ایشان که بیشتر روایت از آنها در کتب معتبره
خود می آرند و متک با حادیش آنها می کنند که ابی ضلع اند من هم جعفر بن محمد بن عیسی بن شهاب و قراری
ابی عبد الله که کتاب است و ضلع قال النجاشی قال ابو عبد الله ضعیفا فی الحدیث وقال احمد بن اسیر
یضع الحدیث ضعیفا وروی عن الجاهل وسمعت من قال کان فاسدا المذهب وکانک ابو جعفر طوسی
شیخ طائفه ضاله و غیره از وی روایت می کنند و نیز روایت و اعتماد دارند و من هم حسن بن عیاش
بن البرقیش الرازی ابن علی نیز ضعیف بلکه وضع است قال النجاشی الحسن بن عیاش بن البرقیش
الرازی ابن علی ضعیف جدا وضع که کتاب فی انا انزلناه فی لیلۃ القدر و من کتابه فی الحدیث
مضطرب لا لفاظ حائلا بلکه از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نزد آنها از صحاح
و من هم علی بن حسان و من وضع قال النجاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الخلاه فاسد الاغلقه
و که کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله روایت کرد کلینی از وی و من هم محمد بن عیسی قال نصیر بن
صباح موه که ابی و عنده او عمر و الکبیری و غیره و من هم عبد الرحمن بن کثیر النجاشی قال النجاشی نعم
اصحابنا یضع الحدیث حالانکه از وی اتقات آنها مانند علی بن حسین و ابن فضال و غیره روایت
کرده و از آنها کلینی روایت کرده و نیز از آنها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایت
کرده که بنابر پیشان برانست و همانندی که از مجتهدان امامیه است زندقه بود و وضع و من هم
بن سعید پیری بود و در کوفه از روافض که سائر کذاب و این هر دو صادق نگذیب کرده و گفته یقینا
علینا اهل البیت ویر و این عنایا کاذب و بعضی از راویان احادیث آنها ان کسانند
که معرفه خداوند دارند و توحید میکنند و در مساله توحید بر الله افترا می کنند چنانچه شام بن سالم و شام بن حکم
و صاحب طاق خدا را حشمت میکنند و به آئینه نسبت مینمایند اما ابی اسحٰق علی الرضا از آنها
بتر می کرده و گفته و لیس لقول منا قال الهشام و با ایهمه جمیع محدثین روافض از آنها روایت

حدیث می کنند و آنها را تعدیل می نمایند غایت تعدیل و دیگر در کتب اسناد و احادیث بنا بر بیشتر احادیث از آنها
 مرویست ضعیفا اند و بیشتر هم برای هم بر صالح الاندلیبی ابو اسحق و احسن بن سبل النوفلی و احسن بن راس
 الطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلینی و اسمعیل بن یسار الهاشمی و حسین بن احمد المقرئ و حاتم
 بن سعید شخصی و محمد بن ضعیف سعد و کلینی از وی روایت کرده و عثمان بن علی شایخ الطائفة یعنی ابو جعفر
 طوسی و غیره از وی روایت کرده و عمر بن مسلم طوسی و غیره جماعتی از وی روایت کردند و بر خبر او اعتماد
 دارند با آنکه ضعیفست و اسمعیل بن زیاد از وی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن یحیی بن زید
 طوسی و غیره روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند حال آنکه ضعیفست و ابراهم بن عمر البایعی و داود
 بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فساد العقیده هم هست و طوسی از وی در تهذیب و استبصار و غیره
 روایت کردند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و امیه بن یحیی و معاویه بن معبد و عاصم
 الاحمسی و خالد بن الفضل و محمد بن یحیی بن ابی اسحق و محمد بن عیسی و داود بن حصین و علی بن حمزه
 و قتیبه بن سعید و حسین بن یزید بوقی و اسمعیل بن ابی زیاد و سکونی و محمد بن و سب و حسین بن
 یحیی و جماعتی کثیر دیگر همه آنها ضعیفا اند نجاشی و عنصاری و علی و ابن ابی داود و غیره علماء
 صحیح و تعدیل غیر از آنها را بر ضعیف انجا بحث مفصّل کرده و با اینهمه محدثین آنها را در صحاح خود احادیث
 از آنها روایت میکنند و فقهائى آنها با احادیث آنها حجته می آرند و دیگر در سلسله اسناد احادیث
 آنها جماعتی است لا تخصی مجهول الحال اند حسن بن ابان که حال و باتفاق علماء مجهول است
 حال آنکه خبر از اصحاب شمرده اند نص علیه بن المطهر فی المنتهی و شیخهم المقتول فی الذکوس و القاهر
 بن سلیمان و عمر بن یحیی و غیره مجهول الحدیث اند و عمر بن ابان مجهول الحالست و عباس بن عمرو
 بن یحیی و علی بن عقیب بن یحیی بن سیمان و یحیی بن ابی اسحاق و بشر بن یسار و موسی
 بن جعفر و فضل بن سکره و فیه البیاضی و سعید بن زید البایعی و عبد الرحمن بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی
 بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی
 سعید الکامی و در کازین فرقد و حسن الثعلبی و قاسم بن الحراز و صالح بن الشیخ و علی بن دعلج

و حسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحق الخوی و عثمان بن عبد الملک
 و عثمان بن عبد الله و عیسی بن عمر و مولی الانصار فی برنج بن محمد السملی و علی بن سعد السعدی و محمد بن
 یوسف بن ابراهیم و محمود بن میمون و جعفر بن سواد بن جعفر بن کلاب بنیمه بچولان اند با جماعتی کثیر
 دیگر حالا که ازین جماعه شیوخ آنها روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و میر شمس ابراهیم و محمد بن
 یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی و شیخ ابو عبد الله که او را سعید گویند اینهمه مشایخ
 روافض از انجا که در کتابهای خود روایت کرده اند و عمل بران کتابها مجتهدان واجب گفته اند
 نفس علیه الرحمه و ابو جعفر الطوسی و جمال الدین یوسف بن المظهر الحلی و نیز از بعضی از روایان مثل
 آنها آن کسانی که اند از آنها نیز ارشاده در حق آنها بدعا کرده اند و گفته اند از راه الصدوق زراعه
 بن اعمین و بعضی از رواة آن کسانی که روایت میکنند از امام یا غیره و ثقات از علمای رجال آنها را
 مذهب میکنند چنانچه عبد الله بن سکان که از ابو عبد الله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن
 یعقوب و رکابی و ابن بابویه قتی در فقه و ابو جعفر طوسی در تہذیب غیرشان و در کتب خود روایت
 او از صادق آورده حالا که نجاشی میگوید که ثابت نشده که از امام ابی عبد الله چیزی روایت کرده
 باشد و این سخن در امامیہ مشهور است و با اینهمه در اوقات پیشمارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره
 روایت کرده و ابو عمر کتبی گفته که نصیر بن صباح میگوید که محمد بن عیسی خود رسالت افتد عمر ندارد
 که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از رواة آنها آن کسانی که ثقات قوم در آنها طعن میکنند چون
 محمد بن عیسی بن عبید ابن یقطين محمد بن بابویه قتی از ابن الولید روایت کرده که بر حدیث محمد بن
 عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن محمد بن عمران شمری قتی نجاشی و غیره در ان طعن می کنند
 و میگویند بروی عز الصنفاء و لایالی عن لخذ و بعضی از رواة مدلس اند که ثابت میکنند
 حدیث را از شیخ ابی شیخ و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمرو عبد الله بن مغیره و قفیری حالا که کلینی
 از صادق من از حسین وایت کرده و بعضی از رواة نشان آن کسانی که مذهب بعضی اند میکنند
 و رد عوی امامت چون حسن بن سماعه ابی محمد کندی صیمر فی و از دیگر را و این بزرگ و مشہور نشان

آنها باشند که با سید بن طاووس سید الشهدا چنانچه جبار و دیه با نذا احمد بن محمد السعدی الهذلی و طبرستان
 چون حسن بن علی بن فضال و عبد الله بن بکر بن اعین شیبانی و عمرو بن سید ابی الحسن المدائنی
 و واقفیه چون حسن بن ابی سید ششم بن جهان المکاری ابی عبد الله محمد بن حسین بن مهران بن محمد بن ابی
 نصر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن سید المبطانی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن حسین بن محمد
 البطانی الحزبی المعروف بطلطری و صفوان بن یحیی ابی محمد الصعلی و عثمان بن یحیی ابی حمزة العامری
 الرواسی مولی بنی رواسن خیرشان و این شهر است در میان آنها و با آنکه حکم بقضا و نه شیان می کنند
 ازین بزرگان شیخ امامیه صحیح خود روایت حدیث می کنند اثنا عشر شیخ و واجب است اندایان با نذا
 اثنا عشر و این جماعه با نذا اثنا عشر بیان ندارند و نیز در حق قبول می کنند روایتی را که فاسد باشد و عمل حرام
 چنانچه ابو جعفر طوسی در عدة گفته که فسق با فاعل جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند
 روایتی که از امامان و از او را کرده اند و منع کرده اند و قبول در خود و نیز از جمله روایات است که کسی است که من بود
 او معلوم نیست و چنانچه ذکر این را بر ابراهیم نصرانی که در طاهر نری انصاری نگه داشته خود را نصرانی می گفت
 طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پوشیده اسلام داشت و بعضی از روایات شان آنها
 هستند که روایت می کنند از آنها که خود را وایان مروی عنه را قویتر میکنند چون علی و فاطمه و او اکثر از
 روایات شان آنها هستند که در اینها منع کرده اند و نه قبح چون منزهین غیر و همچنین باریان و تصانیف
 و اکثر تصانیف می کنند و بعضی را وایان در حدیث آنها حکم بصحة می کنند و نیز امامیه وایت میکنند
 از کتابها که در حدیث می کنند از کتاب بشایع خود و گمان می برند که آن بشایع آنچه درین کتب است از امام باقر
 و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون تقیه سخت است و مدت الوجود از روایت نکرده بعد مردن
 شان آن کتب است آمده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
 میکنند و اکثر اخبار آنها که بطریق مرویست از چنین بیل است نیز بعضی از روایان شان آن کتب است
 که کتب خود را قرار کرده و قرار کرده اند با آنکه از افشا این امر امام منع کرده بود و بجز افترا نموده یا چنانچه
 گفته شده بود و باز نمانده و آن را وایان نزدشان از مسترین و ثقات اند چنانچه ابی نصرانی

و از لغات آنها است که گفته که ابو نصر از نیکی که در حدیث از صادق می شنود و از پیشش و ابیت
 میکند و گاهی از پیشش می شنود و ابیت از پیشش می شنود و ابی باویه از ابی نصیر روایت کرده که گفت از ابو
 عبد الله پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری و پیش از روز قیامت هم دیده اند
 گفتیم که چگونه دیده اند گفت روزی که گفت است بر یکدیگر پیوسته و شامش را ندیده اند گفت که من آن خدا را در دنیا
 هم می بینم پیش از روز قیامت مگر قومی بینی در آن وقت ابو نصیر گفت گفتند که مردم فدای تو از تو این
 سخن نبردیم حدیثی که گفتند حدیث کن و ابو نصیر عرض او رفت حدیث کرد بان تا انکه مشهور شد
 در میان شیعه و کثیری از صحابه ابی نصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصطفی داد و گفت که در آن منگونی تو زن
 آنرا که تو هم خواهم در آن سرور کم یابم پس فیم در آن نام نهادم و در پیشش نام پدر آن را نهادم و نیز
 از روزه آنها که است که از یک امام روایت می کنند و خود من که امامان آن امام اند و آن را و از جلیل صحیح
 می شناسند و نیز از خندان و ثقات را و ایشان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب
 پاک نه ارد و از اهل عمل میداند و چند کتاب در حقش خبر کرده است و این معنی با خرافات را آن او ثابت شده
 و نیز آنچه عقل میکند بر عقل چنانچه بر عقل ابی عمر که سیح میداند حالا که کلیبی از ابی عبد الله روایت کرده
 که هر که را سال کند کاذب است و ابو جعفر طوسی عمل میکند بر فاسق هم بجز مضطرب عجب از نیمه طاقت
 احمقان و افزاینده تر این است که چهار کس متعاقب حوی کرده اند که ماسفر همی صاحبان ایم از نزد امام
 مهدی صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان بن سعید الثمالی دویم پیشش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
 سال سه صد و بیست و شش توفه شده سیوم ابو القاسم بن ابی الحسن بن ارج چهارم علی بن محمد که او را خاتم
 السلفه میگویند و چهار سال مدت این مدعیان که ابان را متحقق عید صغری میدانند و بعضی دیگر
 سان بی دعوی سقا و دعوی میکنند که من مهدی را دیده ام و از روایت میکند چنانچه ابی ماسم
 و او را بن ابی القاسم جعفر و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابی یحیی بن مهران و محمد بن ابراهیم
 و غیره و این احمقان دعوی بیدل غافلان آن مفتیان را باور کرده روایت حدیثی که مهدی از آنها
 می کنند و نیز روایت میکنند از رفته ها و گمان میبرند که رفته ها بواسطه سفیران غیرشان نسبت الزمان

نوشته بودیم صاحب الزمان با چنین جواب نوشته از انجمله رفته علی بن الحسن بن موسی بن بابویه
 القمی است و در قریب خط صاحب الزمان ظاهر کرده در جواب سوال خود گفته ابوالقاسم بن ابی اسحاق
 بن روح یعنی هم میریوم رفته بدست علی بن جعفر بن ابی اسود صاحب الزمان فرستاده بود صاحب الزمان
 این جواب نوشته و از انجمله رفته محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن ابی کلبه حمیری ابو جعفر محمد بن نجاشی
 گفته که ابو جعفر بنی صاحب الزمان نوشته بود و چند سئله از ابوابش برین پرسیده بود و گفت که احمد بن
 حسین گفته دیدم امین سایل از نوشته در اصل و جواب آن نوشته بین السیطان ابو یوسف احمد بن حسین
 طوسی در کتاب الغیبه و کتاب الاختجاج نوشته تری کتب صحیح که بنابر آن برین خرافات باشد و از انجمله است
 بابی العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ فقیان و رئیس روضه ابوالعباس شکر کتابی
 در ترفع جمع کرده و از قریب استناد ابی صاحب الامر نام نهاده و از انجمله رتفاع برادرش احمد و برادرش
 حسین اینها هم گمان میبردند که ابی صاحب الامر منسوبیم و صاحب الامر جواب ایل مای نویسد چنانچه نجاشی
 و غیره ذکر کرده اند و از انجمله رتفاع علی بن سنیان بن حسین بن الجهم بن بکر بن عیین ابوالحسن ازانی هم
 دعوی مکانی میکرد و در ترفع ظاهر میبود چنانچه گفته او را صاحب الامر انصالی بود و از آن جمله دیگر رتفاع اند
 از قدما را نیز در فضاله و از همین سبیل مرده خرافات است آنچه محمد بن علی بن حسن بن سحر بن بابویه قمی بخط خود
 صاحب الزمان ظاهر کرده و این امتحان گمان میبردند که محمد بن علی یک سئله یا چند سئله از مشکلات
 مینوشت و در سوادش درختی که بیرون شهر قم بود می نهاد و یک شبانه روز آنجا میگذشت روز دیگر می آورد
 و جواب سائل بر پشت آن نوشته می یافت ازین سبب بنشین دارند که آن خط صاحب الزمان است که منخوت
 خیال ثانی است و برین بنا و چون آن است و از همین سبب خرافات احمق فریب آید که کابر میرسیم خطوط
 انکه با ضعیف ظاهر کردند و جواب سائل که شیعیه از آنها پرسید بودند و آن خطوط را این جماعه المتعارض
 بر حدیث مروی بنسناد صحیح ترجیح میدهند چنانچه ابن بابویه در یک سئله توقیفی بخط ابی محمد حسن بن علی
 بر آورده و در کتاب کلینی از روایحی خلاف آن توفیق بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
 حدیث فتوی میدنیم ملک فتوی میدنیم بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن حق است

کوه حسن بن علی را که می شناسد بر تقدیر سنا حریف است که خط و عکله حال را بپایان این کلام
انست و بنامد بر ایشان برین خرافات است و کتب است و فقه اینجا عدا بین لغویات شون الله
ترین کتب نزد اینجا چهار اند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی دوم تهذیب یوم استصار
این بر دو تصنیف محمد بن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
بابویه قمی و گمان میرسد که کل برین چهار کتاب است و چنین پراکنده روایت کرده اند از امامی و جمع
کرده اند از اربابان او با زانامه ازین چهار کتاب کافی را در چهارم می رسد و جماعتی فقه من لا یحضره اصح می گویند
و حال این کتب آنست که بر توطئه ظاهر گردیم که از هشت م بن حکم و هشتم م بن سالم و صاحب طایف قائلان
تسیم و زراعه بن عیین و بکر بن عیین و سلیمان بن جعفر و محمد بن مسلم و بنی فضال و ابن مهران
و جماعتی دیگر فاسد اند بهب یا عفا و اما سیه و بعضی و ضلع و کذا اب جعفران شان چون جعفر فرار
و ابن عباس و محمد بن عیسی و غیره و بعضی ضعیفان بسیار اند و مجاہل بسیار چون ابن عماره و ابن
مسکون و زید بای و غیره و بعضی مستور الحال چون ثعلبی و قاسم خزوان و فرقه و غیره و از ضائق
در عمل و احادیث روایت میکنند پس اینچنین کتب را صحیح گفتند و واجب حمل السنن حق است
و چون حال صحیح کتب شان نیست و ای بر حال دیگر کتابها عجب کلامهای متناقض از اینجا عدا صابر
میشود که کل برین کتب واجب می گنند با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث احاد کو صحیح باشد کل واجب است
و ابو جعفر طوسی باین علوم مرتبه خود در آن گمان که ششم انطالعه است روایت می کند از ابن مسکان
از صادق و جماعتی تکذیب میکنند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایت میکنند طوسی
از ابن بابویه صاحب فقه مزوره و نیز از مرتضی و آنها از محمد بن نعمان و او کاذب است و بود جایز نیست
کذب برای نصره نریب فایده ابن بابویه یعنی روایت کلینی را که در علم خود پسند و صحیح روایت کرده
چون احادیث تخریص قرآن و انقطاع آیات حکم و جمیع کرده و چنین عملی حکم پوشش کرده فایده بدانکه
فرقهای روایات کلیم عمل میکرد بر آنچه یاران آنها بدان روایت می کردند بی تحقیق حال رجال
استاد و دیگر کتابی نیستند که در آن احوال رجال باشد از حرح و قحط مل تا و تشکیک گفته

از اثناعشر در صد چهارم کتابی تصنیف کرد در طایفه اختصار در احوال رجال که از اربع ضروریه و غیره است
باجور متاخرین این علمها بر وضع کتابی تصنیف کرده و عجایبی و ابوجعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
طاووس و ابن مطهر و نقی الدین بن داود و شرح و نقد علی کتابها تصنیف کردند و عمل گشتند
بسیاری را و غافل از انداز تو چه شرح و نقد و اختلاف بسیار کردند و ترجیح احدی بر دیگری الوارد بن المدح
و القبح بود و چه که از حق تا بل هر چه فرق ظاهر نشند و در رجحانیت سخنان واهی گفتند و لهذا صاحب
الدرایه من الامامیه از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسرار رجال تصحیفها کرده و چنانچه ابی بصیر
که بنون بود آنرا یاد موصود گفته و همراهی که بر او جمله و چه بود آنرا برای منقوط و حار هبله خوانند و در رجال
و عروای و در سیم و آسم و در معنی بود چنانچه محمد بن یحیی مشترک در چهار کس دورا نشیند اندکیان
نمود محمد بن یحیی سدی ابی الضیر و محمد بن یحیی بعلی و یکی را محمد بن یحیی میگویند بی توشیح و آن محمد بن یحیی
اسدی مولای بنی الضیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن یحیی ابی احمد بن بابویه اکثر از محمد بن یحیی روایت
میکند بی توکرابه الامتیا ز پس در حدیث یفرقه من حیث الرجال موافقند با ایشان بهم اعتماد
چه عدالت در روایت شرط است چون متقدمان آن از احوال رجال بحث نمیکردند بر سر طرب و سایر
عمل میکردند مثلاً آن که باندند بر چند تبغی علی سننه بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را از باطل
امتیا ندادند و اگر امتیا میدادند و باطل را ترک نمی کردند و باطل را بطلی میگویند که میدادند تا چار عمل
کردند بر همان روایات متقدمان و چه گفته که از اصحاب متقدمین با بران عمل کرده اند و بنا
اینهمه خلافات شان بر اینها است و تحقیق آنست که بنا بر حسب روایات منافع آن بقصد بدیم
درین سلام بناده اند اول عبدالعزیز بن بایهودی بود منافق و در زنی مسلمانان و رانده مردم را بسو
حسب طبیعت که مرغوب علی سلامت گشته و از اینجا بوطه ضلالت انداخت که افراط در شان علی است
با ثبات الوهیت چنانچه خلاصی گفته با ثبات معنی رسالت که ملاحظه است یا ولایت بقیر گفته و تفریط
در شان و دیگر صحابه و طبیعت بهمت عداوت بعد از آن دیگر منافقان در وقت زمین افتاد بدین
محمد باقر و جعفر صادق بر روی کار آمدند چون ششام بن سالم و ششام بن حکم احوال و احوال دوم

و با ضلالت منافقان و غیاب ایشان و رسان شیعیان فاسد بود آن کو فیان بنا بر شایع و عقاید خود باز میگفتند
 اگر از ابا بکر و عمر و ثوابی ماتر اند و کاری میکنم و اگر نه ترا میگزاریم نیز گفت هر قدر از ابا بکر و عمر و ثوابی
 کرد بلکه دوستی آنها خواهم داشت چرا که پدر من با آنها دوستی داشتی و دو کشتیان بخیزم و خودی سر و علائق
 آن کو فیان گفتند از این فضیلت یعنی این هنگام با ما میگردیم نیز میگفتند اذ هبوا فانکم الی الله
 یعنی بروید شمار و فتن اند پس آنهمه کو فیان از رفاقت نیز بر گشتند و زید با آن شدت خلقی از آنها
 تبری کرد و از اثر و زانها را در فتن نام میبرد گشت و نیز از زنا و دزدان موسی بن جعفر حقی بن ابراهیم
 ملقب به بیک الحن شاعر ظاهر شده که نه اقرار داشت به صانع و نه به نبوة و سلام ظاهر میکرد و مذمب روفتن را
 تا نمیدید و روفتن را در ارضهای خود میشمارد که مذکره محمد بن محمد بن النعمان ملقب به عیسی شیخ ابی جعفر
 طوسی و مرتضی بعد از آن در ابائی که امان ایام را ایام هجرت محمد مهدی میگویند جماعتی که اسب بلد فرب پیدا
 شده که دعوی سقارت کرده اند با طرف محمد مهدی و رقیبات ظاهر نموده و بعضی زنا و دزد گشت و در آن مذمب
 نالیف نموده و نسبت کرده و ابائی که اسب بسوی باقر و صادق و عیسی و نسبت کردند تا ایست آن کتب با صحت
 مخلصین آنها از فتن علیهم و ائمه و اهل بیت و هم پیران کتب را ظاهر کردند برای شیعه
 و گفتند که مصنف از جهت تقیید کتب ظاهر نموده بود و از آن زمان که بعضی خود را در زمره مخلصان
 صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب کتب حضرت
 صادق است پیش شیعه آن کتاب اگر فتنه آنچه در وی بود و از صادق بنی تحقیق روایت کردند و از جمله
 اسلاف روفتن که روفتن مذمب خود را دگر گفته و کریا بن ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر و بن نصاری
 را نیکو گفته با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و شبیه خود را محبت مذهب قرار داده مطاع صحابه
 و اجماع مؤمنین ذکر نموده باز در آن که اما بن مرتضی نامی شخصی پیدا شده که او را عالم الهدی القتب می
 گفتند پرازد و روع و طبل کتب تصنیف کرده بسو نصرانی و غیره نسبت نمود و شبیه او صاحب قدیم و از
 الکذب و خس بود و نسبت نسبت مذمب فتن و چون تمام روایات این گمرازان فحلاف اخبار متواتره
 بود که مردم متواتر از امیر المؤمنین علی و از فرزندان او که ایمه بری بودند موافق جمهور صحابه روایت

میگردند و اخبار را محال بود و لهذا آن اخبار را خود امامیه هم از این روایت نمیکنند
 ناچار برای حفظ مذہب خود بوجوب تفسیر قایل شدند چه اگر تفسیر قایل نشوند و فرض را بطلان
 مذہب خود بخواهند لازم آید اکنون برای ابطال مذہب فرض ابطال تفسیر باید کرد تا آن گرامان
 را مغری باقی نماند **فصل در ابطال تفسیر** باید که فرض دعوی نمی کنند که تفسیر بر تفسیر است
 و اگر واجب بود و بر همه نیز واجبست و برین دعوی خود با تائید آنکه از کثیری از ارباب نصیر و است
 کرده قال قال ابو عبد الله انما التقيمين دين الله قلت من دين الله قال والله من
 دين الله ولقد قال يوسف عليه السلام انما العبر انكم لسارقون والله ما كانوا
 سر قوا شيئا ولقد قال ابراهيم عليه السلام اني سقيم والله ما كان سقيما وروي بن بابويه
 في الاصل انه سال عن ابي عبد الله هل كان رسول الله صلى الله عليه وآله تقي قال ما بعد
 نزول والله يعصمك من الناس فلا وصاحب محاسن از ابي عمر روايته كرويه قال قال ابو عبد الله
 جعفر بن محمد الصادق يا ابا عبد الله سمعت ابا عبد الله في التقيين ولا دين لمن لا تقيته له تخمين اثار
 و فضيلت تفسير و ايجاب ان بساير روايتي كنند و در تفسیر قوله تعالى ان اكل من عند الله اتفقا كذا
 ميگویند که اتقي مشتق است از تقيبه يعني اگر من نزد خدا آنست که بساير تقيين و همچنين كليتي و غير
 از شمام بن سالم از ابي عبد الله در تفسیر قوله تعالى و يدعون بالحنيفة السيئة هي گویند که مراد
 از حنيفة تفسیر است جواب اين اثار موضوع و مقترانند و تفصيح حال ایشان از ابي نصير و شمام بن
 سالم و غيره بالا نکرده و نیز اين اثار مخالف متواترات است و ثابت بالجملة چه که اگرچه بخير
 تفسیر ميگردانند و مجادلات و مجادلات با کفار ميگرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ ميگرد و بر تفسیر
 تسليم اين اثر دلالت دارد بر آنکه تفسیر بعد نزول والله يعصمك من الناس مشنوخ گشت
 فلو حجة لنا لا علينا و اوله بر بطلان تفسیر بسیار اندکی آنکه کذب و بر سبیر اديان حرام است
 بخصوصا بی ضرورت پس آنرا واجب است گفتن و کذب تسعة اعشار الدين و کذب دين خدا
 و کذب را اگر چه عذر انداختن کفر است و دينم آنکه تفسیر مخفی است در وثوق را اخبار و آنچه مخفی

در توفیق بر اخبار در امتیاز و در کسی که در حق بنیاد فرض کرده شود محال و اگر نه حجت القدر خلق قائم نشود
 نمی بینی که شاعر بودن یا سحر بودن که از آن و هم در بودن نظم قرآن انچه خبر خدا بود و بودن معجزات از نبی
 سحر پداری می شود حال آنکه کسی از شاعران مثل قصه سوزنی انچه قرآن می خوانست آورد و کسی از سحران با
 با عضای موتی نتوانست که در تمام این هر دو صفت را حق تعالی از پیغمبر علیه السلام باطن و جوه نفی کرد
 و گفته و ما علمناه الشعر و ما یستغنی له لیس کن ببقیه بر پیغمبران چگونه روانا بشد پیغمبر آنکه حق تعالی
 در معراج انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یحییون و لا یمیتون احدا الا الله و در معراج
 بر ایشان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم و میفرماید یکنتم خیر امتی اخر حجت
 للناس فی حوزن بالمرحوف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله سرور با پیغمبران و قایم بر حسنات
 بحجت چگونه از غیر خدا ترسد و فریضه تبلیغ شرع ترک کند سبحانک هذا بهتان عظیم چهارم آنکه در بدو
 اسلام قول تعالی یا ایها المدثر فأنذر و قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقرین نازل شد
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تنهایی که در ابتدای اسلام بود هیچ قدر رنجها و محنتها کشید که از حیطه بیان
 خارج است اگر حفظ الهی شامل حال نمی بود کفار و مشرک و درین نکرده بودند قول تعالی و اذ یکره
 الذین کفروا لیسبتوک و یقتلوک او یخرجوک و یکره و عیبر الله و الله خیر الما لکین شاید
 در آنوقت آنسر و علیه السلام در تبلیغ احکام و انداز تصور نکرده باز چون اسلام توه گرفت و حکم بجا نازل
 شده انچه محارک و منازعی بعمل آورده و ظلمت من شمس است اگر تقیه میکرد چرا در ابتدا اسلام بر نمی کشید
 و چرا جهاد فرض میشد و عمل می آورد پس ثبات تقیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از صحابه هم نتوانست
 ان بیدار اسفند بینه و تفصیل قول باینجوجه که از اوجیل و مثال او و از خراب کفار و از بر قل عظیم الروم
 و بر وزیر خرافه نشیخ نکرده و از ابی ابکر و عمر تقیه میکرد قابل آن نیست که کسی بخلاف عوایب آن پرداخت
 حاصل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم چنین انبیا سابق نوح و ابراهیم و موسی و صالح و شعیب و لوط
 و موسی که قصص آنها تفصیل و تذکره در قرآن مذکور است به کس از آنها با وجود صفت سلام و توفیق
 کفار از غیر خدا ترسیده و در تبلیغ احکام الهی تصور نکرده و صد سال نوح از دست کفار رنجها کشیده

وصال موی را با و چون و ابراهیم را از رز با دست هفت اقلیم و حور با با عا و صالح را با بخود و عیسی
 را با اهل مدین و اصحاب یکدیگر و لوط را با قوم او و معاصرات شنیده ماند و بعضی اینها مثل یحیی و غیره از دست
 کفار شهید شدند چنانچه حق تعالی در توبه بنی اسرائیل میفرماید قل تعقلون انبیاء الله من قبل
 ان کنتم مؤمنین و عیسی با پستان شریف بر پیکش از آنها تفتید نکرد و علی با معاویه جنگیده و او را از ولایت
 شام تغیر فرموده حالانکه پسرش حسن عجبی میگفت که معاویه را تغیر مکن فانما خاف من کیدک و ان کیدک
 لعظیم و ان حباب من گفتم که با قتل پسر دشت و بعد یکماه تغیر یاکر و علی قبول نکرد و گفت و ما کنت
 متحن للمضالین عصدا اینچنین روضه خور و بیت کند حسین بن علی با زیر چنگیده شهید
 اگر اینهمه بزرگان تفتید میکردند و بت با بنی امیه پس اکنون آثار از آنکه بروایات امامیه آمده است و در لغتی
 تفتید آلات را زنده را در کرده می شود و اول آنکه از امیر المؤمنین و است انه قال الی الله لو بقیت واحد
 و هم طامع الارض کلها ما بالیت ولا استوحشت و الی من صلاتهم الذی هم فیها و الحمد
 الذی انا علیه اعلی بصیرة من نفسی و نقین من ربی و الی الی الله الله محتاج و الحسن ثواب المنتظر
 و ارج ذکره الاضی فی فهم المبادیة پس قتی که علی تنها از بسج من فی الارض باک نکند و خوف خطره
 بخاطر نیر و او میدارد ثواب حق تعالی باشد تفتید چرا کند و ویم آنکه تفتید نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
 اذیت یا و قتل و خوف طمان نبود چو که گفتم روایت کند که الله فی میر نه مگر با اختیار خود و آنکه امیر المؤمنین
 قاتل خود را در زمان موت خود را میداشت و اذیت و قتل برای تسلیح احکام الهی و احراز عظیم
 چندان کار نیست و امر است محمود قال الله تعالی لا یصیدهم ظوا و لا نصب و لا خنصة فی مبیل
 الله و لا یطون موطنای غیظ الکفار و لا ینالون من عد و ینالوا الکتب لهم بعمل صالح
 ان الله لا یضیع اجر المحسنین و لا ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة و لا یقطعون و اذیا الکتب
 لهم لیخرجهم احسن ما کانوا یعملون میوم آنکه روی السبا عن ذرارة بن عیین عن ابی بکر بن حزم قال
 یوصا رجل فخر علی خیرة فدخل المسجد فصلى فجاء علی فوطأ رقبته و قال و یراک تصلى علی غیر
 من هو فقال امی فی عن الخطا فخذ بیدک فانتهی به الیه فقال نظرم اذ یقول هذا عنک

و رفع صوته علی عرفه قال انا سمیته اگر تفتیه فرزند من میشود و علی کردن آن مصلی را پامال میکرد و تفتی گفت
 انصاح علی غیور و صنوع و برایم اموال و منین عمر او از بلند نسبیکر و چهارم آنکه راوندی از سلمان فارس
 روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شعیبه در ابدی یاد می کند پس ^{بعضی} راهبهای باغبانهای
 مدینه با عمر مقابل شد و در دست علی قوس بود پس گفت علی مرعرا که با خبر رسید که تفتیه را بیداری
 یادی کنی عمر جواب بخشود و او علی مکان خود را بر زمین زد و آن مکان از او مانده و در کشته ده بسوی
 عمر دو آورد و عمر گفت ای ابا الحسن چه میکنی باز چنین نخواهم کرد و عازمی پیش گرفت علی
 دست بسوی از او باز که مانده شد عمر دست خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون نشست
 علی مرا طلبید و فرمود که پیش من برو مالی از طرف مشرق نرو و او آمده است میخواهد که بنده کند او را بگو که
 بغیر من و ذریه من تقسیم کن و اگر نه تفتیه نصیحت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا
 دانست سلمان گفت از علی چه خبر پوشیده میماند پس عمر سلمان را گفت که علی سحر است و من بفر
 شقت میدارم تو از علی جدا شو و با پادشاه سلمان گفت نه چنین است علی و ارشاد سر زبونه است
 و زود بی از وی آنچه دیدی و نزد او زیاد از نیست عمر گفت برو پیش علی و بگو که سماع طاعة حکم تو قبول
 کردم پس باز آمد پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه که در من و عمر شده بود ظاهر کرد و گفت علی
 که خوف آن افزود و دل عمر تادقت مرگ باقی خواند ما لعنة الله علی کذا بین اگر این امر صحیح
 است پس ثابت شد که علی تفتیه نیکو و اگر نه برای یاد کردن عمر شعیبه علی را بیداری تفتیه با عمر مجادله
 نکردی و باز عمر گفته تفتیه نیکو که مال تقسیم کن و اگر نه نصیحت خواهم کرد و چرا تفتیه کند کسی که این
 قدر قوت و غش و شسته باشد و خوف و تادقت مرگ در دل و دشمنی مکران باشد و اینهمه روایات
 قوه صلی و منکر بی عمر و فضل اکثر احوال و افعال علی را در خلافت عمر بر تفتیه عمل میکنند تا آنکه میگویند
 که عمر تفتیه را تفتیه گفت و علی بنا بر تفتیه دم نزف لعنة الله علی کذا بین برای گفتن و در شعیبه
 و این سور شیل شده و مکان را از او گرفته و برای عصب کردن دختر که از زنا که از او گرفته
 با خوش نشد و دم نزد مثل مشهور است که در روزگارها فطنه نباشد تخم آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از ابی

روایت کرده که حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و در آن مودعی پیغمبرین و صحبت است بسوی ایشان پیغمبر گفت
وما البخاء بالجنه بل یعنی بخا بستند ای جبرئیل جبرئیل گفت علی اولاد او و بران کتاب مهر بود
از در پس او پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن کتاب بسوی علی و امر کرد او را که یکم شب بیدار بماند و بر آن نوشته
باشد بر آن عمل کند و پتیر دفع کرد علی آن کتاب بسوی حسن و یکم شب بیدار بماند و بر آن نوشته
باشد و در آن یافت که بر آبا تو می برای شهادت پس نیست شهادت آنتارا مگر با تو نفس را برای خدا
بنفوس پس بمحمان کرد و پتیر داد آن کتاب به علی بن حسین پس کشاد یکم شب یافت در آن که سرنگون
باشی و خاموشی اختیار کن لازم گیر خانه خود را و عبادت کن پروردگار خود در آن که آید ترا پیشین بینی متوجه
پس داد آن کتاب به پیش من محمد بن علی او مهر کشاد پس یافت در آن که روایت کن حدیث با مردم
و فتوی بده و علوم علمیت خود را پراگنده کن و نصیب یق کن آبا و احسان خود را و متوسل کسی مگر از خدا
پس بدستی کسی بر تو غلبه نخواهند شد پس در او به پیغمبر خود جبرئیل یکم شب یافت در آن که کتاب
محمد ان حدیث الناس واقعه و انتم ولا تخافن الا الله و انتم علوم اهل بیتنا و صدق ابائنا
الصلحین و لا تخافن الا الله فانك فی حذر و امان پتیر داد به پیش من علی بن محمد بن خواجه و او را مودعی
مودعی کسی که بعد از خود آمده و پیغمبر قیام مهدی و از طرفی از معاوین کثیر نیز از ابی عبد الله روایت کرد
در آن در خانه پیغمبر برای محمد باقر نوشته بود قل الحق فی الامن والخوف و لا تخش الا الله یعنی
کمال حق بگو در حال امن و بیم در حال خوف متوسل به هیچ کس مگر از خدا ازین اثبات میشود که تقصیر
باقدر و بیفرض صادق را جایز نبود پس بپند و فضل اقوال و افعال این مرد و امام را بر تفسیر جعل میکنند
است و از اقوال و افعال این مرد و امام بطریق اهل سنته و آثار ثابت شده و از طرفی در نفس هم
بصیرت رسیدند و چه که مطلق سرب افرض باشند مثل قول محمد باقر و حق ابی یوسف الصدیق نعم الله
فمن لم یقل الا الصدیق فلا صدق الله و جعفر صادق مخبر کرده و گفته و لدنی ابویک معنای ششم
آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در کتاب خود در حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم وفات شد
یافت و در وصایای مگر سینه کردند علی فاطمه و حسن حسین را با خود گرفتند و در یکپار از میان پیغمبرین

والاضمار واصل بدو و نحوه رفت و از آنها طلب بدو و گویند زانها کسی یاری علی بن ابی طالب نکند مگر چهار کس
 زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و نیز ابان بن عباس از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده که چون مردم
 با ابی بکر بنی کعبه کردند ابو بکر قنقذ را نزد علی فرستاد و گفت پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر
 شو چون قنقذ پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب او گفت چه جلد دروغ بر رسول خدا صلعم بگفتی
 و مرتد شد قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من دیگر راستتر قنقذ را گفت که برو ابو بکر را
 بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگر را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر شد عمر غضب و در دوازده
 علی را به سختی پیش فاطمه آید و او را زد و با او آید رسول الله عمر شمشیر بر پشت و بر چادرش زد پس علی
 عمر را گرفت و او را بجنبانبند و پی و کرد و نشاند و عمر عمر علی را گفت که ای بکر بنی کعبه ای بکر بن کعبه
 عمر گفت از آنان کردنت خواهی نزد علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی این قدره ندارد مگر من کم هستم
 در یاران و مددکاران بنی قصه هر که از بطلان تفتیه خبر میداد به او می گفتند که می گردانند خانه بخانه مباحرین و انصار
 نمی رفت و طلب ابی بکر حاضر میشد و بلا توقف بنی می نمود و قسم خدا می داده اظهار اختلاف خود
 نمیکرد و با عمر شمشیری می زد و آخرین قصه اول دلیل است بر بطلان تفتیه و نکند ابی امامیه در آنکه میگویند
 که علی ترک حق نموده بود و بجهت عدم قدره چنانچه اول قصه را آن دو لازم دارد که از مباحرین و انصار
 و اهل مدینه را بخیر چهار کس کسی با علی یاری نکرده و از آخر قصه که علی عمر را گفت که گردن زدن دروغ
 گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مددکاران ظاهر میشود که علی قدرت مدد
 آنها و قدره گرفتن خلافت داشت چنانچه از آنهمی دیگر از علی نه که امامیه و است می کنند که علی عمر را گفت
 لا اله الا الله خبیبی لا اخوزن لعلمت من اضعف ناصرا و اقل عددا و تیر ظاهر میشود که علی قدره
 متفاوت و تیر معلوم شود که علی با ابی بکر بنی کعبه بعد ظهور حق ابی بکر کرده و نایب او تفتیه فثبت المد عار
 و حروفات این چهار بعضی بعضی را نگذیب که گفته اند که بعد بن سلمان روایت کرده که امیر المؤمنین به عمر گفت
 می معز دین ترا می بنی مقتول زبیر غلام ابن ام عبد که تو روی حکم بنظم کنی و تو بنویسی را امکت و دیگر
 به سنبل داخل بنی شد و زبیر بن عثمان و نحوه روایت کردند که امیر المؤمنین به عمر گفت که تو و یار تو

یعنی ابو بکر را آورده شود یا از محراب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس می آید که کشیده شود یا پشیمان
 درخت خشک پس سبز شود و آن درخت پس فتنه افتند و درستان تو پست را آورده شود و آتش سوزنده که حرام
 شده بود بر ابراهیم پس شعله در آن انداخته شود و شما خاکستر شود پست را بدی پس بر دانه خاکستر را
 بر ما لعنة الله علی الکذبین این اندک و لانت از بر طبلان تفتیه چه اگر تفتیه واجب بود این سخنان
 تلخ علی بفرمایند شتم آنکه تجاوز از حد است و شتم به جماعت و شتم بر اویش صحیح شده که امیر المؤمنین در اکثر
 احکام اجتهادیه مخالفه خلفا را نشین میکرد و با آنها مناظره مینمود پس اگر تفتیه واجب بود مناظره نمیکرد
 نه آنکه شتم دعوی تو از سر میکند و زایل شتم نه ثابت که علی رضی الله عنه و علامت یا آن اختیار کردن
 راستی است بر دروغ مضیه دلال فی شمع البلاغه علامته الايمان ان تؤثر الصدق حين يضرب
 علی الکذبین ینفعل و در فنی تفتیه هم آنکه رضی در منج البلاغه روایت کرده الا هم بالمعروف والنهي
 عن المنکر لا یقر بان من چل ولا ینقصان من الحق و افضل ذلك كله عدل عندنا ما جانب
 این مبرم است و فنی فضیله تفتیه پیغمبر اوله بطلان تفتیه از کتاب البیحه پیغمبران علیهم السلام و آثار
 مرید مغفیان ملعونان آورده شده سواي این از ادله عقلی است که عقل مردم و انا حکم می کند بطلان
 تفتیه چرا که علی و اولاد او و عثمان خدا و محبوبان بارگاه بودند و بصفا کمان متصف بودند و حق
 قتالی میفرماید و لله العزت و الرسول و المؤمنین و لکن المنافقین لا یصلون و شک نیست
 که تفتیه ضمنی کمال نامردی است و خوف و دروغ و کفر و اقرار بر خدا و رسول خدا صلعم و در تفتیه و در پیغمبر
 است بحدیکه کفار غصب خزان آنها را بگیرند و آنها خوف جان بلکه خوف جان خویش از بی گنجی کمتر
 از آن نراحت نمایند و توانند کرد و تمام عمر بلکه چند پشت زین ذلت و خواری بگذرانند عقل علی علیه السلام
 با انصاف قبول این معنی نمیکند و نیز نظیر و وجوب لطفت در حق بندگان بر خدا انصاف است بر خدا واجب
 میگویند و غصب نام با قول بوجوب تفتیه و عدم اظهار حق لغو است و سفته و لطفت نیست و محال است که حق
 تعالی با ما قیام کند و بر وی واجب کند که حق ظاهر نماید و آنکه خدا سال خود مختفی باشد که منافی حکمت است
 نمی بینی که اگر کسی گوید که با پادشاه شخصی را از طرف خود امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن پادشاه

واجب کرده است که حکم بادشاه را محض نرود و دارد و مادت الامر خود کسی را بر آن اطلاع ندند و اگر
اطلاع دهد اشخاص معذور از خضیه اطلاع و بدینچه غافل این سخن را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گویند
یا سفاک بادشاه و چون معلوم شد که بادشاه حکیم است سفیهیت بقین دانسته شود که گوینده کا دست
و نیز در امانه نص جلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امانه و انظار سخره بشرط می کنند و تقیه منافی
این نیز نیست و نیز تقیه بعد دعوی امانه رجوع است از دعوی امانه و دیگر محمد بن علی الباقر خود دلیل بطلان
تقیه آورده و قطعی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از چنین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت مردم گمان می بینند که این تقیه است باقر گفت که ترس منی باشد مگر از زنندگان
از مردمان کسی نمی ترسد محتضالی هشتم بن عبد الملک را چنین چنین کند بدو عا کرد و در حق هشتم بن
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از هشتم بن عبد الملک تیر سیدم که زننده و مسلط
نه از ابی بکر و عمر که مرده اند مهتاله ثانی در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایان محل و مفصل
و الطال نه اسب مخالفین خصوصاً در جنس ضالین فصل در ایان محل اهل حق میگویند که بدیه عقل
حکم می کند که حقایق شایای ثابت است و علم باین متحقق و سرفسطایه که نفی حقایق می کنند یا شک
در آن میگویند مستوجب حلق به نیران اند نه اقامه بر آن و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
نظر بر بیان عاده الهی بخلق علم بعد وجود آن اسباب یعنی علل موجب چنانچه حکمای گویند و نه یعنی توان
چنانچه معتزله بدان قایل اند چرا که تحقیق کرده میشود و اثبات ائمه و اهل کلمه ممکن نیست و از شد و خالی جمیع
امکنات از خواص و احوال و اعیان و صفات و احدیتی واجب بود و قاعلاً بالا اختیار نه با بحجاب
پس حکم کی از ممکنات است که بعضی و ضمه باشند غیر از فعال اما برید چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما نظر بظانیه پیر زند حکم استقرار اول حسی است از خواص ظاهر که صبح و بعد و شام و ذوق و لمس باشد
و گاه باشد که سبب بعضی مواضع ششین خط کنند و ضمه علم نباش چنانچه اصول یکی را در مبدی و صفه و سبب
شیرین را تخم انکار و لیکن چون نادر است و غالباً عدم موانع قطعاً دانسته میشود و البته حسن را معنی
معتدل و علم چنین دانند و دویم عقل است ملاحظه و بعضی بر دافض گویند که عقل از اسباب علم نیست

در بیان این علم از اقسام علم که قائل گاهی بسبب فراغت و هم و خیال یا عدم رعایت شرایط برهان
 خطائی کند لیکن چون غالباً قطع بعدم موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع و مسلم است بی گفتمنی شود و انکار
 افاد عقل بر علم را قریب بفسطاط است یوم خبر است که تحقیق علی اثر او صغیر کرده است برای حصول
 علم جامع بر مافی الضمیر شک لیکن چون خیال کذب شکم عدم یا خطا بجهت قصور فهم یا چند یا مانند آن قطع حصول
 علم است لهذا خبر را مطلقاً از حساب علم نمی گویند مگر بعد علم بر و ال مانع یسینی احتمال کذب این علم بر و ال
 مانع گاهی قطعاً بطلان حاصل میشود و خیال نیز در خبر شواهد که عبارتند از خبری که عقل با لبد اینه موافقت
 آنها بر کذب محال و انداز جامع بی مثل اول و دیگر اما که منتهی شود با حدی کسوس غش گاهی بسته لال خیال
 در خبر رسول الله صلعم چون نبوه و عصمت بدلیل مثبت احتمال کذب عدم و خطا بکل قطعا بر طرف گشت
 پس این برود و خبر مفید علم قطعی است و گاهی با نقصان قراین احتمال کذب و می شود و چون در خصوص
 به اندام احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و بر موقوف بر قراین را مفید علم طایفه و مفید
 علم که قریب یقین است گفته می شود و گاهی نظر بر اوصاف راوی از اسلام و عقل حفظ و عدالت
 احتمال کذب ضعیف میشود لیکن قطع حاصل نمی شود پس خبر احاد بشر ط اسلام و عقل حفظ و عدالت
 رواه مفید علم است که قسمی از اقسام علم آن را می دانند و بنا بر عمل بران باشد و بنا بر اعتقادات بران باشد
 و قسم چهارم از اسباب علم الهام است که شکی نیست از اسباب علم شمرده اند و وجهی که آنکه الهام مختص
 است بخواص آنها از اسباب علم معلوم گشت میکنند و میگویند که فراغت و هم و خیال و کدورت و رتبه نفانی
 و شیطانی مانع حصول علم است در الهام پس الهام انبیا و عدم این موانع بدلیل عصمت آنها با قطع
 معلوم است لهذا الهام انبیا و مفید قطع است و در غیر انبیا چون قطع بعدم موانع دست نمی دهد لهذا آنرا
 بدلیل غشی میگویند نظر بر غالب جوال لیکن فی الجمله معدون الهام اولیا و اسباب علم در آن سکی نیست
 و ثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقو که تعالی و او جفا الی ام موسی ان ارضعیا
 غاذا اخفت علیه فالتقیه فی البیوم و لا تخافی و لا تحزنی ان انا راد و لا الیک و جاعلون من المرسلی
 مراد از وحی محمد بن آیه الهام است چرا که نوبت به خاصه حال است قال الله تعالی و ما ارسلا من

فبذلك لا رجلا فوجا اليهم وانما ركب سبيلهم مثل نذركون عرضي اذ عرفت در بدینه و مطلبه
 يا سارتي الجمل كاشف نذاريه آواز او را از در اصل بسیار از قبیل كشت و الهام و بسط و تخیال طول بخوان
 اما اجاز پس قولشان كه امانت الا و لياحق و از جمله كه امانت شان علوم الهامی است از مخبات امكان
 و وجوبی دیگر باید داشت كه از تحقیق سابق ظاهر شد كه قوی و اعلی از سبب علم خبر رسول صلعم است كه هیچ وجه
 احتمال خطا ندارد بجهت عصمت از واجب ملکی از ازل تا اید اگاهی می بخشید پس مستلك كه احتمال خطا در آن
 كونا غلبا نیست اما مقصود است بر اثبات محسوسه بلکه ظاهرشان بیشتر خبر متواتر است كه بنا بر آنهم خبر سبب است و لیس
 كالمعاينة غیر عقلی چرا كه اختلاف در ارجحیت بسیار است پس الهام است كه قطع بحد موانع در آن ممكن
 است معید و در غرض فقیر ازین كلام آنست كه محسوس عقل الهام از معلومات بدست آید از طریق اشراق و باطنی
 پس اگر خبر آنرا قبول كنند از حق باید و قبول باید كه او انچه مشهور از ان ساكت باشد از تائید قبول باید كرد
 اما محسوس عقل چون عدم موانع و نسفه شود و حكم بقطع جایز كرد و در الهام بظن دیگر باید بود كه در حدیث
 احادیثی من حیث الرواۃ آمده من حیث انه خبر الرسول صلعم و در عام مخصوص بالعین و مانند آن طریق
 من حیث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص خاص ظاهر و نفس مفسر را كه آنجا احتمالی ناشی از دلیل است
 كه احتمال تخصیص یا احتمال تنجی یا احتمال مجاز باقیست قطع باید داشت كه ما را متواتر نباشی معصوم رسیده است
 كه عمل بر ظاهر كناسب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترك عمل نباید بر نفس سیر و هم چنین
 سلب سبب كرده آمده اند دیگر باید داشت كه در تفسیر قرآن و عمل آن ظاهر را تاویل و صرف آن
 ظاهر را تاویل عسواد عظم باید كرد چرا كه حق تعالی میفرماید و منیت مع غیر سبیل المؤمنین و لوله ما تولى
 و بصله جهنم و نبات مصیر او پیغمبر فرمود علیكم بالسواد الاعظم و فرمود ید الله علی الجماعه
 و فرمود لا یجمع امتی علی الضلاله سنا چنانچه سابق این احادیث ترك نموده و امامیه نیز از امام
 بهم باین شیئی آثار وایتیه كرده اند چنانچه بالا كه گفت پس قول تعالی و اسحقوا و سلكوا و ارجلهم
 من حیث العبارة هر چند عمل باو مسج بود و احتمال برابر است لیكن موافق هواد عظمی فرموده باید داشت
 كه مراد از تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق ایدیهام و قوله تعالی و احسن یومئذ

و اگر خبر آنرا قبول كنند از حق باید و قبول باید كه او انچه مشهور از ان ساكت باشد از تائید قبول باید كرد

و در قرآن تعالی و احسن یومئذ

ناظر الی بها ناظر الی الله بر ظاهر ممکن بود و از ظاهر حق نباید کرد و الله علم و از علم است یا موجوده
تا به بعضی ممکن است چنانچه به این سه عقل بدان شما بهشت و بعضی واجب چرا که اگر تمامها ممکن باشد
و ممکن است چنانچه بهستی بسوی علم مقایره ذات خود و منفرد است که اینها موجوده تمامها ممکن است و خارج
از این سه چیز نیست و نیز ممکن عبارت از چیزی که ذات او نه وجود خود و نه خاصیتی کند و نه در
خود را و آنچه وجود خود را نقضاً نخواهد کرد و نقیض است که قوا به وجود را هم نقضاً نخواهد کرد و این قوا به
ما بهر یک باشد یا لازم وجودات یا اعراض و احوال و مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
هیچ چیز را نقضاً نخواهد کرد پس بود غیر خود را هم البته نقضاً نخواهد کرد خواه آن غیر اعیان باشند
یا اعراض یا افعال لازم یا غیر چرا که اقتضای قوا به وجود خود و نقیض اقتضای وجود غیر خود نیست
اقتضای وجود خود است بالبداهه و فلیس یسئل بئسبب شد که ممکن است بلکه اشیا ثابت به هم در وجود
خود در هم در نقضاً خود و هم در نقضاً خود و صفات و اعراض خود در هم در صد و افعال خود و ممکن است
بواجب لزات که ذات او نقضاً کند وجود خود را هم نقضاً کند هر صفت کمال او نقضاً کند منزه را
از هر نقص و زوال پس اگر وجود منشأ بهر خیر و کمال است و عدم نیز شر و زوال پس بهر نقضاً
وجود خواهد کرد و نقضاً بهر خیر و کمال خواهد کرد و لا جرم از ازل تا ابد متصف خواهد بود بهر خیر و کمال و منزه
خواهد بود و از هر نقص و زوال بهر نقضاً نقضاً وجود خود را هر خیر و کمالی که در وی خواهد بود اصل خواهد بود
کسی گمان نبرد که ممکن چون ذات خود را نقضاً نکند و نقص و زوال را بر نقضاً نکند و کفر مع نقضاً
ذات است چرا که نقص و زوال که نقضاً خیر و کمال نه امور عدیه نه از قبیل عدم علی اثر نقضاً
نی باید نه احتیالی میفرماید الصابك من حسنة من الله وما اصابك من سيئة من
نفسك و چون ثابت شد که احتیالی از هر نقص و زوال منزه است پس اقتضای او ممکن است که عبارت از
خلق است البته با اختیار و خواهد بود پس انشاء فعل و ایشا قول که با حجاب چنانچه حکما گفته اند چرا که این
ستلزم اضطرار است و آن نقص و چون وجود ممکن با اختیار و اجتناب شده و پیشانی است شد که عالم حادث است
چرا که آنچه از قاعده صادر شود البته حادث است بالبداهه و صانع عالم قدیم است و احد کثیر الیه

و

چنانکه جایز است تامل در صورت مشترک و تامل مقتضی است غیر بر دوایلی را از هر دو آن بعضی است
 و معنای وجوب بنیة معارف که مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شریع را از انبوی و تامل
 قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ايام و لاله دارد بر حد و ث عالم بالزمان و قال الله تعالی
 خلق کل شیء کالاه لا یجود و قال الله تعالی خلقکم و ما تملعون و لاله دارند بر ثول
 خلق او تعالی عیان اعراض و افعال عباد را قال الله تعالی لو کان فیها الهة الا الله لفدنا
 و لاله دارد بر توحید و غیر عقل حکم نمیکند توسط خبر متواتر در حق پسندانه گان و توسط حق توحید
 بنیة سیران که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن حنبل بن عبد المطلب صلعم رسول خدا است انچه بام از
 طرف خدا آورده است از امر و نبی و وعده و وعید و اخبار همه حق است چرا که بجز متواتر معلوم شده که وقت بمکه
 جبل و کفر و مکه مستولی بود که کفار قریش بفرط غفلت شک را بخاندانی می پستیدند و در تحلیل و تیرم
 اشیاء کلمات انبوی دلیل میگفتند کسی در اینجا از کتاب نبوة خبر داشت در انوقت محمد صلعم از جهان ازیم
 قریش مردی ای که هیچ خواننده بود ظاهر شد و قریش بر گمانه دوست و دشمن بهم پستیدند و اقرار پسند
 که از بد و فطرة پیش از دعوی نبوة سخن دعوی بر زبان او نزوده است و هدایت ازلی گاهی است اسج
 نکرده سخن لغو شدن یکا قریش گاهی نگفته چون چهل سال عمر رسیده دعوی نبوة کرده و برای تصدیق
 این دعوی حجت بحد که قدر مشترک از ان تواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده است و اوطا گرفته
 و مردم را از خدا رسانیده و توحید ایم فرموده و از عبارت غیر خدا و تحلیل و تحمیم بی اذن خدا منع کرده
 و کلامی متضمن اخبار غیب و قصص مبدا و معا و انبیا سلف خوانده و گفته که این کلام رب العالمین است
 اگر باورند اید تمام جن منس جمع شده مثل قصه سورتی از ان بیار پس از انوقت تا انوقت با وجود
 خدی و کثرت اعدا و در هیچ قرنی از قرون هیچ کس از قصصا و ملکا و قدرت نیانسته که مثل قصه سورتی
 از ان بیار و انبیا سابق و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بودند تصدیق نموده و چون قصص اخبار از ان
 را علمای یهود و نصاری شنیدند بمطابقت بکتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که متعصب حق پوت
 بخود پس ازین اخبار و طحا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که تمام عمر در دروغ گفتن بود و بر خدا

چگونه از ادعای ظهور اینجمله علوم اولین و آخرین مطابق علوم نوریت و اجلیل بی دوی الهی محصل
محال میدانیم است ایمان که عقل در اثبات آن کفایت است و متوقف بر شری نیست لیکن شریع آنرا تأیید
است و مفسد او و شبه ملت از ازل قبل از تقدیر ایمان شرک را نگذاشته که مگر آنکه کلامیه و عجمیه و زراعیه و فزاریه
و سمعیه و تنبیه از روایض میگویند که عالم حادث نیست و نه قابلیت هم دارد و خطا جمیه و شبه و اشتباه
و متغیبه میگویند که صانع عالم واحدیت چنانچه بالا گذشت و ساعیه از امامیه میگویند که مقتضای فاعل بالایی
و از وی صادر شده مگر عقل اول ظالموا الواحد لا یصلح عند الواحد حالانکه امامیه صادق
روایت کرده اند از تشکیک و دلالت علیه و این دلیل است بر آنکه مقتضای فاعل بالاراده و اختیار است و امامیه
و کبریا عین سلیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه و غیرشان میگویند که علم و سمع و بصر و قوا و احداث
زراته بنی عین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه سمیع و نه بصیر تا که پیدا کرد برای خود علم و سمع و بصر
حالانکه کلینی از ابی جعفر رضی روایت میکند که قال کان الله ولا شئی غیره و لم یزل حالاً و لم یکن
و جماعتی دیگر امامیه را رواست کرده اند بطریق مشهوره از الله لم یزل حالاً ما سمیعاً بصیراً و غیره میگویند
نبوه و رساله محمد را صلعم میگویند که خدا بر سلی بر سلاله نزل و علی خستاده بود و بر سلی نبط نزل و محمد صلعم آمد و حققت
میکند آن ملعونان جبر سلی با ذاتی امامیه اتفاق در میان مجمل یا دیده میکنند یا آن علی و امامه و این
دعوی است بی دلیل و امامیه با معنی که روایض و دعوی می کنند که متضمن معنی رسالات بلکه موجب
افضلیت بر انبیا و رسل طاعت چنانچه ذکر کرده شود و رسل آن انشأ الله سبحان و احتیاج ما بر آنکه اعتقاد
به علی و امامه داخل ایمان نیست بقوله تعالی است امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل
امن بالله و رسوله و کتبه و رسوله لان فرق بین احد من رسله اگر و فعل یا آن بودی
البنه در قرآن و خبر منثور از مردی گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند و محفل
چنانچه مذکور کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و آنچه روایض آیات قرآنی یا متصرفه یا دیگران را بر روایت فی
مکنند بدرجه محبت نرسیده اند و آنچه پس از آنکه گذشت و در بیان اینهم بدانند احسان
عند ما هم فضل ما فی فصل بعد از تفسیر ایمان اجالی و دیگر علوم و معارف که متعلق در آن

ان گاهی است و عقلا در ان خطبای میکنند و احتلا میاورند از کلام الهی که بنظر سطر و لیل بعد صلی الله
 علیه و سلم بر او تیره و تار و از کلام و افعال نبوی که توان تر بارشیده است مثال کرده اعتقاد داریم
 که صانع عالمی است و تمیز و تفریق قادر بر هر چه ممکن است مقرر می دارد و چون طریقی شیخ طایفه امامیه در
 طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین و عسب و دماغ و عروق و در بیان ذرات و اشیاء
 گفته اند ان الله علی کل شیء قدیر خارج است مخرج مبالغه و عیالیم است بهر جزئی و کلی و ازل مشیه طایفه
 میگویند که حق تعالی اشیا را پیش از وجود آن میاندازد و زرازیه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی
 اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمیه و طایفه از اثناعشریه و چنانچه تقدیر و احکام
 کنه العرفان و غیره گفته اند که حق تعالی جز نیاتش را نمیداند مگر بعد و قریب آن حال آنکه از طریق اهل سنت
 و شیعه توان از ازل است بر و گفته اند که حق تعالی بالغی قبل کونه کعله تعالی بعد کونه و در ان
 با خبر آئینه مشون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه طاهر میکنند در ان هم اخبار است بسیار قبل از وقوع
 آن علی بن ابراهیم قی از اثناعشریه بر و است که گذارند و بر بن حازم که پرسیدم از ابی عبد الله عسی
 جعفر صادق علیه السلام که آیا با شما در چیزیکه نبوده در علم خدا ویر و صادق گفت نه بر آن چیزین گوید و او را خدا
 خوار کند گفتم خبره مرا که آنچه شده و آنچه نشدنی است تا روز قیامت هر نبود و علم خدا ویر و روز گفت اری
 بود و در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی حکم است قال الله تعالی و کلام الله موسی
 انکلیما و قرآن کلام خداست غیر مخلوق و هم چنین توره و انجیل و زبور و صحف برایم و آنچه بر پیغمبران
 کتب و صحف نازل شده ایمان به هر یک از ان واجب است و کیسانید و زیدیه و امامیه مانند معتزله که گویند
 که کلام و تعالی مخلوق است پیدا کرد و از اعتقالات در لوح محفوظ یا در پیر سیل یا در بنی و کرامیه میگویند
 که کلام خدا حادث است در ذات خدا بیشتر از حد و شان تنگم نبود و چون حمل تنگم کلمات است بر حق
 تعالی یعنی ثبوت خداست حقائق و تمیزات صفاتی که مخلوق باشد و قایم باشد مخلوقی دیگر محال است
 و بودن حق تعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت کمالی است از ان نال نیست و اگر صفت
 نقصان نیست ثبوت آن محال است لایم محقق جان است که اهل سنت گفته اند که کلام خداست

غیر مخلوق است مثل دیگر صفات از مجموع و بصیر و از آنجا که در کلمات تقدم و تاخر که مستلزم حدوث است مشهور
 میشود و لهذا اکثر حکیمان بکلام نفی قائل شده و کلام نفی را از آنچه کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفی و میگویند
 که کلام الهی سموع نیست و آنچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق دال شنیده بود چون متوسط ملک بود
 شخصه صحن حکیم البغدایت و همین است قول بی منصور را زبیدی و حق نزد فقیر آنست که کلام نفی هم قدیم
 است و تقدم و تاخر که مشهور میشود بهیچانگی حوصله ممکن است والله المثل ان علی لا ینبیهه شان
 علی شان و کلام الهی سموع است هر که سامعه او را جو صله سمع در سینه پذیرفته ذات او مرئی است هر که با صبره او را قوا
 بصیر و سنده و این قول ابی الحسن شریک است و در قرآن تحریف و زیاده و نقصان ممکن نیست و آنچه در دو دفعه
 مصحف تواتر رسیده است قرآن است و آنچه در آن داخل نیست قرآن نیست اثنا عشریه و غیره اما میگویند
 آنچه در دو دفعه مصحف موجود است نزد مسلمانان همه بکلام خدا نیست نه تمام قرآن منزل که ما مور را التلاوه است و آن
 موجود است بلکه در قرآن تحریف است بسیار شده و بسیاری از آیات و سوزازان ساقط گشته و کلینی از شام بن سالم
 از ابی عبد الله صادق روایت کرده که قرآنی که جبرئیل پیغمبر صلعم آورده بود بر حقه هزار آیه بود و کلینی از
 محمد بن فضال صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام مضاعف و کسب قریش بود و با نام پیران شان
 و نیز کلینی و غیره از حکم بن عتبه روایت کرده اند که علی بن الحسین گفته قوله تعالی و ما ارسلنا من قبلك
 من رسول الا نحیی و لا نجدت و گفته که علی ابی طالب محدث بود و روایت کرد کلینی از مزید از ابی
 عبد الله که رسول گشت است که فرشته بروی ظاهر شود و با وی سخن گوید و بنی کس است که در جواب بنید
 و محدث است که او از بشود و صورتش بیند و کلینی از محمد بن جهم ملالی و غیره از ابی عبد الله روایت کرده
 امته بی از بی من امته کلام خدا نیست بلکه عروت است امته او کی من امته بود و ان گمراگان میگویند
 که سوره ولایت را از قرآن ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره الفخام بود آیات بعضی
 اصل است و حکام از آن ساقط کرده اند و لفظ و یک از قوله تعالی لا تحزن لذلک الله معنا ساقط کرده اند و
 میگویند که قوله تعالی وقفوا هم انهم سئلون عن ولایة علی بود لفظ عن و ولایة علی ساقط کرده اند و از
 لیل القدر خبری از ابی شهر ملک بنی امیه لفظ ملک بنی امیه ساقط کرده اند و از آل منشر که صدک

و اما در بیان این که خداوند تعالی در بیان این که هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید که این کتاب را با دقت و احتیاط بخواند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند

و علیهم السلام که بخوانند که هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید که این کتاب را با دقت و احتیاط بخواند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند
ای منقلب قلبی که بگوید که هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید که این کتاب را با دقت و احتیاط بخواند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند و در هر کلمه و جمله آن تأمل کند
قول روافض ما طلبت بوجهی که آنکه متعالی میفرماید انما نحن نزلنا الذکر و انما له الحافظون
و نیز برای کسی که تعالی صاف باشد تحریف در آن محال است که مستلزم غر و تعالی است و دوم آنکه تبلیغ قرآن
بی کم و زیاد و متعالی بر پیغمبر مسلم فرض کرده بود قال یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا الیک من ربک
وان لم تفعل فلنکون من الخاسرین و الله یعصمک من الناس پس پیغمبر صلی الله علیه و آله باید تبلیغ قرآن
کوشش بلیغ فرموده و باید که خود نترست رسیدم و هم را برای تبلیغ فرستاد و امر شدیم و تسلیم کرد و از کسی تر
و میترست احال پیغمبران چنانچه متعالی وحی شان میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یخشیونه
ولا یجشون احد الا الله و یحبون علی بن ابی طالب و اهل بیت و الله بهی که متعالی در هر کلمه و جمله آن تأمل کند
اذ الله علی المؤمنین احرأ علی الکافین لیا هدون فی سبیل الله و لای فی حق لومته لای علیهم الا ان
ان گمراهان میگویند که ای پیغمبر تو را در ظاهر نوعی میخوانند و خشیه نوعی میگویند که پیغمبر از عالم کبریا
روایت می کند که گفت ووی برای عبد الله قرآن خوانند و من می شنیدم حروف از قرآن که نیست این
سرو می خوانند پس فرمود یا عبد الله بشتی که برود استاده شود و وقتیکه برود استاده شود و وقتیکه
بخوانی کتاب خدا را بر خدا و متعالی ان گمراهان را لعنة کند چه قبایح و زایل از نامردی و حق پوشی و
مانند ان با له نسبت می کند و چون پیغمبر علیه السلام و دو کاران او در حیات او صلعم است و در تبلیغ
قرآن کوشش نمودند قرآن مجید در حیات آنحضرت صلعم در طبع ارض حایکه اسلام رسید بود و پیوسته پیا کرده
و فرمودم تا کس نمی نمودند و در مساجد و غیره و در غارها و خارج نماز همیشه میخواندند چنانچه در مسجد نبوی صلعم
بسبب کثرت قاریان قرآن بشو میشد تا که آنحضرت صلعم فرمود بیست کردن آواز تا او را بعضی بعضی را
در غلط نمیدانند و چیزیکه چنین برانگشته شده باشد تغییر و تبدیل بدان ممکن نیست و قائل بدان میشد
با انکار متواترات که دوست چنانچه کسی گوید که در جهان موجود نیست حاجیان برای سبزه خود در
است و میگوید که اگر قول روافض صحیح باشد و ثوق و اعتماد از قرآن بر نیز در حال آنکه روافض صحیح

می کند نیز میگوید که اگر من میگویم که خداوند واقع شود و بگوید حق تعالی از کفار اراده ایار میکند و آنها
ایمان نمی آورند و خدا اراده می کند چیزی را که میداند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیره اندازند آنها فاکر
است که اگر کسی را که خدا اراده بدایت او کرده اینهمه فرخات ظاهر المظلمان که مستهزم عز و شرفانی
الربیة اند و حق آن مجید طیلان همان طوطی است و لو شئت لادنی کل نفس هدایا و لکن حق القول
منی اویة ومن یرد الله ان یرد به یشیخ صدره بلا سلام ومن یرد ان یرد به یجعل
صدره ضیقاً حراً لا ینفعکم نصیحتی ان اردت ان انضممکم ان کان الله یرید ان
یموت بیکم اولیک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و یشیخ صدره من یرد الله
فلا مضل له من یضله فلا هادی له و غیره ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکون و آثار
از اندر در کتاب امیه هم در آن وارد اند همچنین در ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکون امامیه الله بطریق باب
روایت کرده اند و کلینی از محمد بن نصیر روایت کرده که گفت گفتم از ابی الحسن ضایعاً بعضی ابرار باجم
میگویند بعضی سطاقر فرمود که بنویسم بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن حسین قال الله تعالی
یا ابن آدم بشیءی كنت انت الذی تشاء و غیر کلینی و صاحب محاسن علی بن ابراهیم باجمی روایت کرده
که گفته شنیدم از ابی الحسن می گوئی گفت لا یکون شیء الا ما شاء الله و الا اراد و روایت کردند
جامعی از ابراهیم از دیگران معنی این حدیث کلینی از سیلمان از خلد از ابی عبد الله جعفر روایت کرده
که گفت الله تعالی چون میخواهد که باندگی کند می کند و در دل و نکته از نور و می کشد پیش توانی
دل او و بکار و فرشته را که محکم کند کار او اگر اراده می کند باندگی بدو باندگی سیاه و دل او می بندد
و شش و ای دل او را باندگی کند و بکار و شیطان را که او را گمراه کند پست این آیه خواندن یرد الله ان
یرد به یشیخ صدره الاسلام و من یرد ان یرد به یجعل صدره ضیقاً حراً و آثار
یصعب السواء و کلینی از ثابت بن اسماعیل صادق روایت میکند که محمد بن نصیر کلینی از شیخ از زید بن جابر
از ابی الحسن روایت میکند که فرمود بحسب بر آنکه اراده بندگان اراده خدا را می گرداند اراده غم باشد
یا اراده تم و غیر کلینی از حسن بن عبد الرحمن بن حماد از ابی الحسن می گوئی که گفته که چیزی

بی اراده ولی شیشه ای نمیشود و نیز طبعی و غیره از عبد الباقی بن شبان از ابی عبد الله روایت کرده
که گفت که امر کردن حق تعالی بحری و نحو است آن چیز را و خواست و امر کردن را پس را که سجده کند
آدم را و خواست که سجده نکند آنکه خدا می خواست البتة سجده میکرد و منع کرد آدم را از اکل شجره و خوا
که بخورد اگر نمی خواست بخورد و کلینی در کافی از ثابت بن حماد از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
چیت شمار ای مردم باز مانند آدم و کسی را بخود عود نمیکند قسم بخدا اگر اهل آسمانها و زمین سب شوند
بر آنکه برایتی کنند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز نتوانند بدایت کردن او و اگر چه شوند
بر گمراه کردن بنده که خدا بدش خواسته است نتوانند گمراه کردن او و همچنین اشارت بآنانها حجتی می
آورد بقوله تعالی و ما الله بیدخل العباد جواب است معنی این کلام آنست که خدا نمی خواهد که غلظ
کند بر بندگان این چنین اهل نعمت و رحمت گفته اند و بقوله تعالی و لا یرضی لعباده الکفر جواب است
که رضا غیر اراده است و بآنکه اگر حق تعالی اراده کفر کند کافر در کفر طبعی باشد جواب است که طاقه استبلع
امر است نه استبلع اراده و بآنکه اراده هم و ترک اراده هم هیچ است محال است که از حق تعالی صدا و شرود و
باطل است قبح آن ممنوع است فافهم لا یجوز من قضا و چون ثابت شد که حق تعالی اراده کفر و معصیت
و اضلال و نجاست می کند ثابت شد که صلح بر خدا واجب نیست و نه لطف بر خدا واجب است چرا که لطف
کفر و معصیت و اراده کردن بنده بطاعت است و یکدگر از او معصیت من غیر الحی الی الله است و حکم بر بد
و کیسانیه و اما سبیه هم برشت فرقه زیدیه فاعلم اند بآنکه اصل لطف بر حق تعالی واجب است و الا بخل لازم آید و این
باطل است که الوهیت منافی وجود است که یا لک علی فعلکم پس هم نیز بر حق تعالی واجب نیست
اما سبیه و کیسانیه و برشت فرقه زیدیه اکثر نیز با خدا واجب گویند از آنجمله تکلیف عباد با او و وفای او و لو با
مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصیایم و اختلاف کرده اند و منسخی و موجب بعضی میگویند که واجب
عبادت است از آنکه تا آنکه آن مستحق ذم باشد و عاقل پس محال باشد صدوران عقل از حق تعالی تا نقص
لازم نیاید و بعضی میگویند که واجب عبادت است از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود بنا بر حقی که بنده است

بر روی او ایستاد و گفت با او و تو ای نسبت به عبادت و طاعت که عبارت است از هر دو یک
کردن عبادت با حق و غیر الی و حق عبادت و طاعت یک است عبادت عباد را بر طاعت عباد غیر با قوم
موسی بعل مدح است قال و او گفتنا الجبل فوقهم کانه ظلة و ظلوا انه وقع بهم خد و اما اینکه گفته اند پس
موجب تکلیف و طاعت و برکت و بی سبب است که بگوید و او را قوت و فرصت طاعت ندادی و عباد
را قوت و بر عساکر ندادی و نوشته و اراده الهی متعلق به هدایت عامه شدی حال آنکه گفته اند قال الله تعالی
ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها و لو شاء لهدیکم اجمعین و لو شاء ربک ما جعلوه و در
این جمله و هر وقت بنی آدم مصوم با و ال کرده و قوت بر امر معروف و نهی منکر ندادی و آنها را نشاند لال میکنی
بر و جوبش باید که گفته شد پس قول تعالی کان حقا علینا نصر المؤمنین و قوله تعالی کتب علی نفسه
ان یخفف و قوله تعالی کان علی ذلک حتما قضیا و قوله تعالی ثم ان علینا حسابهم و قوله تعالی
ان علینا بیان و میگویند که ترک بزار یعنی قوایب اندون بطاعت عباد است جواب است که معنی حقا علینا
یا کتب علی نفسه است که حق تعالی و عدل و رحمت کرده است و گوید که خلف ان محال است و محقق است
نظر مقتضای و مدد و معنی حقا قضیا و امر بر و خیرین ان علینا حسابهم بر تا که مجازة و تاکید محاسبه
پس و جوبش باید که اگر ترک کند سختی نم باشد یا آنکه بنا بر حق است که بندگان راست بر محال است
اما بانی می که لازم گرفته بر خود و فضلا اگر گرفته شود مضایقه ندارد و لیکن اطلاق لفظ و جوب ادب است
و آنکه میگویند که یک قوایب طاعت عباد است بل است چرا که طاعت عبارت است از تصرف در خود و متعالی
تصرف میکند در ملک خود پس اگر خد تعالی بجهت عذاب کند یا بر طاعت قوایب بد طاعت نباشد و اختیار
اما می از امر و است کرده که این عباد بنی و عا میگو و عرفتک و جلالک و عظمتک و الوافی
بمذنب و فطر فی من اول الدهر عبدک و دام خلود و ربوبیتک بکل شعرة فی طرفة عین الی
الابد بعد الخلاق و شکر هم اجمعین لکست مختصر از این و اداء شکر اخفی نعم من نعمک و الوافی
کریم معادن حدید الدنیا بنیابی و حرثت ارضها با شفا عینی و بکیت من خشتیک مثل
یحب السمت و الاضیئین دما و صدیدالکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یحجب من ادنی

باید که اینها را در روز قیامت حساب کرد

و اینها را در روز قیامت حساب کرد

[illegible]

مختار الله تعالى كما ذكره شارح الحدیث و آنچه گفته خلق یعنی توفیق است لاجله ام علیه
 و مرست ازانی صنفه که گفت پرسیدم از امام ابی عبدالله جعفر صادق رضای ابن رسول الله صلعم اباجز
 تعالی بفرموده است کار پیدا کردن فعال بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه بسیار
 روایت بسوی بندگان پس گفتم آیا نیز میکند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل تر است از آنکه بکند
 بندگان را بر آن پس گفتم من چگونه میگردم و بدین بین لاجز و لا قویض و لا کوه و لا تسلیط و کلینی
 از صادق این کوه گفته لاجز و لا قویض و لا کوه و لا تسلیط و کلینی و روایت کرد ابو بصیر بن عباس
 از آنکه توفیق کلینی از ابی اسن محمد بنی صنا مانند آن روایت کرده در روایت کرد ابو بصیر بن عباس آنکه
 گفت بر سعیده رضای اموی ایما تکلیف میکند الله بندگان را بظرافت نه از نه فرموده و هو اعدل عن
 ذلک پس گفت پس قارعه بندگان بر کار و چنانچه اراده کنند فرموده و هو اصغر عن ذلک کنافی
 خصیون در دفتر الفهرست بن سهل علی بن موسی رضا و مجلس موان سوال کرد ای ابی اسن خلق
 خبر کرده میشود امام گفت الله عادل ان بی غیره ب پس گفت که قارعه داده شده اند کامل
 گفت حق تعالی حکیم تر است از آنکه مهمل گذارد بنده را و بسیار او را با و آنچه موجودی شود بقضای
 الهی است و تقدیر او را و اول همچنین خشنالی مقدر کرده بود و کیست ایند و شت فرقه زیدیه و اما میگوید
 که سابقه قضای و تقدیرت محمد بن ابوبیثمی در کتاب التوحید باسنای که نزدشان صحیح است از ابی
 عبداللہ روایت کرده که گفت القدریة جوس هذه الامة الاذوان ان یصدق الله بعد له
 فاسخر جوه من سلطان و فیه منزلت هذه الایة یسبحون و السار علی وجوههم ذوقوا اس
 سفلانا کلشی خلقنا بعد و غیر محمد با بویه در حدیث معراج از ابی اسن ایت کرده که پیغمبر خدا صلعم از
 حق تعالی دعا خوا و گفت ای سبع کن امت مرا برستی علی بن ابیطالب همه وارد شوند و سبتم آیند
 بروض من روز قیامت پس وحی کرد حق تعالی بسوی او آنکه کن قضا کرده ام و بندگان خودیش از آنکه
 پیدا کنم آنها را و قضای من را بستاند از آنها با آنکه ملاک کنم هر که را خواهم و هدایت کنم هر که را خواهم و کلینی از ابی بصیر
 روایت کرده که گفت گفتم عراقی علیه السلام را که حق تعالی خواسته اراده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

هر روزی نعمت دوست هم بدیندگشتی و نیز کلین و ابن بابویه و غیره از این روایت کرده اند که حق تعالی
 پدید آورده بعضی بندگان خود را نیک بخت و بعضی را بد بخت و بعضی را بد بخت و بعضی را بد بخت و بعضی را بد بخت
 کرده و نیز کلینی از منصور بن حازم از ابی حمزه الثمالی روایت کرده که گفت که حق تعالی پدید آورده نیک بختی و بد بختی
 پیش از پیدایش خلق پس هر که پدید آورده نیک بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت
 دارد و از ناخوش ندارد و اگر پدید آورده نیک بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت و بد بخت
 او را ناخوش دارد و برای اینچنین بازگشت و با نیک بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی
 گاهی و اگر ناخوش دارد و کسی را دوست ندارد و اگر گاهی و نیز کلینی و غیره از امامیه از ابی حمزه روایت کرده اند
 آنکه گفت بود پیش از بی عبد الله ششم سال از پیر سید گفتند که من از کجا بد بختی را متوجه شده
 ام و محصنه را تا حکم کرد برای نشان خداست و ابی حمزه روایت کرد که عمل نشان فرمود و ابو عبد الله ای
 سائل خدا عرض کرد که چنانچه خواهد شد کسی از خصلت حقوق خداوندی و چون حکم کرد بد بختی و بد بختی
 ام محصنه خود را تو موطاقت و او قتل عمل را از آنها دور کرد و او را محصنه را تو موطاقت و او محصنه را تو موطاقت
 در علم اتی رفته بود و قدره نیافتند آنکه بسیار در حالی که نجات و بد آنها را از عذاب الهی بر آید که علم او آن
 اولی است بحقیقه تصدیق و حقیقت معنی شما را شار و ستر آن و حق تعالی را صحنه نشین و دیگر ای بندگان
 خود و شما را غیر بیگانه که متعلق را صحنه است از گمراهی غیر شیعیه پس اگر خداوند شما را مراد و اراده
 است پس این قول متنافی قول سابق است که خدا اراده شر بکنند اگر مراد برضای است که او را بکنند
 به ارجاع کند که مستند هم است پس برضوت که اگر انکساع باشد و شتاب بوند و بد بختی و بد بختی و بد بختی و بد بختی
 نیست محالست که ظاهر شود و محصنه ای را چیزی که پیش ازین بر وی ظاهر نبود چنانچه در انسان تبدیل
 رای می شود که این معنی مستند هم است و نقص است تعالی را مدح و ثناء و در آیه و بدایه و سالیب
 و کردی از امامیه شل و کلب جهنمی و دارم من حکم در میان بن الصلوات غیر نشان گفته اند که بر جایز نیست
 بلکه مستحق پس از تعالی میجو الله ما یشاء و یثبت و روایت کرد کلینی از زراره بن اعین عن
 احمد بن قال ابو عبد الله شل و البدر و نیز دلیل می آرند که آنکه نسخ جایز است باقیات و بنا بر نسخ و بطلان

مصلحتی است که پیش ازین ظاهر نشود و الا محبت لازم آید و این نقص است جواز نیست که مراد از مجموع
 اثبات ووز کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
 بعد روز یا مراد از آن سخن است نه مصلحتی است معلوم قد یا بنا بر اقتضای زمان یا بنا بر
 در ابتدای اسلام ترک قتال مصلحت بود که دینکم ولی دین نازل شد و بعد ثبوت اسلام مصلحت در
 قتال پیدا شد حکم شد و اقلوهم حیث تفقهوهم و آثار که روایت نمی کنند مغفرتی و منوع اند از موضع بران
 ظاهر است نسبت به جل سبوی خدا کدام عبادت و مراد برپا بجا ناسماعتی عوالمه الذی کاله
 الالهو الرحمن الرحیم الملك القدوس الخ و مراد فی القرآن و الحدیث و جایز است که او
 تعالی را دیگر اسما و صفات باشد که ما بدان علم نباشد مگر اجمالاً همین قدر که جمیع صفات کمال موصوف
 و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی اسئلك بكل اسم هوک سمیت به نفسك و انزلت
 فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیبت و لیکن ما را از اسما و
 اسمی یا صفاتی بر وی تعالی سوای آنچه شرع بدان وارد شده جایز نیست که اختلال الخطا و محبت و آنکه
 صفات الهی را بر اند بر ذات چنانچه میگویند و متبادر از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است
 چرا که اصل مشتق بدون قیام مبدا اشتقاق علمای عریضه و اندازند و قول اشتری که میگویند لایعین و لا غیر
 چون مراد از لایعین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم انعکاس پس خارج است بقول سایه میگویند یا
 صفات عین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرورت و شرع بر آن تکلیف نکرده و حق سبحانه
 تعالی را بیسمت و بیجهت و بیسببیتی جز لا تجزئ و نه عرض یعنی قایم با فی و نه در حکاست و نه در جهت نه مرکب
 است و مصدق میشود با عرض محسوسه مثل رنگ یا بویامزه یا حرکت یا ساکن و نه اندازان و نه کیفیات
 نفسانی مثل غیظ و شوق لذت و الم و اندازان لیس کمثل شیء و هو السميع البصیر و قرب
 بنده بحق و معنی که از رضو ضلالت نیست و قریبیت و متعینه چون من حیث الزمنا یا محبت یا اندازان قرب
 و معینه مکانی نیست و ان قرب معینه به وجهه ایکی عام است که با جمیع مخلوقات است و در اول قوله تعالی است
 نحن اقرب الیه من کل شیء و هو معکم ایضا کلمه و یکی خاص است با خواص مخلوقات که در اول

قوله تعالى وان الله لمع الحسین و جند فی العرش ملکین ولی الحدیث القدوسی که میزد
 عبدی یتقرب الی الباقی حتی لجنبته الحدیث و این قریب فی درجات غیر متناهی دارد
 که مدلول کلامی از این است بخلاف قریب بنی اول پس در بر دو قریب است که لفظی است نه معنوی
 و الله علم و حکیم و بسیار و شیطانیه و پیشتر غیرشان از امامیه بگویند خدا جسم است و قریب با و بی قریب
 مکانی است و تمنی را کلینی در کافی از ابراهیم بن محمد مدالی روایت کرده که گفت کتبت الی الحسن
 قبل من موالیک قد اختلفوا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة
 و از سهل بن یادر روایت کرده که گفت کتبت الی محمد بن حسن و ما بین قد اختلف
 یاسید اصحابنا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة و روی ابن بابویه
 فی کتاب عن حماد بن اعین عن ابی جعفر انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دنی قد لی ادنی
 الله عز وجل نبیه فیکن بیننا و نبیه الا فقص من الاول فیه فاشیتا و من ذهاب
 صورة فقیل یا محمد لقرن هذه الصورة قال نعم هذه الصورة علی بن ابیطالب و این
 باطلست و اثر وضع بر آن ظاهر است و دلالت دارد بر اقربیت علی از بنی و غیر امامیه فرقه و فرض سایه
 و معبره و انبیه و خیریه و بدیه و بایه و مقنیه و بیانیه و منیریه و خطابیه و غلبایه نیز قائل اند بحقیقت نیز میگویند
 که مقتضای جمیع اعراض محو منصف میشود و هم جمیع کینیات نفسانیه از حزن و فرح و خوف و الم
 بلکه منصف میگویند خدا را صفات حیوانیه از اکل و شرب و جماع و نوم و یقظ و عیاس و تشاوب
 پس انبیه که ان مختلفند بر چند قول حکمیه میگویند که مقتضای جسم است که طول و عرض و عمق بهم
 متساوی دارد و او را دست است و حسن و زشتی از هر جانب بر او راست رنگ و بود و مژه و عا س است
 بعرض روایت کرد کلینی از علی بن اسحاق که شام بن حکم میگفت که خدا را جسم صمدی گفتن یعنی آنکه از
 نباشد عرضی ضرورت و روایت کرد کلینی از محمد بن حکم و از یونس بن عیسیان و از حسن بن محمد الطائی
 سماعی بخواند و اینها و شیخانی میگویند که مقتضای جسم است بر ضرورت ان او را در چشم و گوش
 و در من و بینی و دشت و پا و ساق و سینه و شکم است کلینی از محمد بن فریح الرحبی روایت کرده که شام بن حکم

که معناد و مملکت بعد و طول و درج نبات خواهند یافت همین معتاد و دو فرقه رود اهل سنت
 و غیر هم که آنها را مخلص فی النار میدانند بلکه چون عقاید دارند که محب علی از بیستم هزار و محمد بن حسین را میگویند
 و بر کثرت عذاب مکرده خواهد شد و البته این فرقه تا که عقایدشان مذکور شد محب علی اند بلکه
 منفرط و حجت علی پس از شاعر شریه گویند اینهمه را هیچ میدانند و سخت عذاب نمیدانند و نیز شاعر شریه در کتب
 صحیح خود ازین مردم که این عقاید دارند یعنی هشام بن حکم و هشام بن سالم و حبیب اطاق و عقیلی و غیر هم
 روایات حدیثی میکنند و آنها را اصحاب نه حصون و رجال حسیم میدانند پس شاعر شریه گویند این عقاید
 به صرف بیست و یکمین گویند که این عقاید چندان انکار کنیم نماند چنانچه در اهل سنته حنفی مذہبان و مسائل
 فقه احکام شافعی را یاد و مسائل کلام ما ترجمان احکام ابو الحسن شری را که نسبت به خطای کتبی میکنند
 چندان انکار ندارند پس حال شاعر شریه مثل حال آنها باشد یا قریب آن فان الوضاب الکفر کفر
 اکنون چند انرا از آنکه که بطریق امامیه شیعه شده و صحبت مذہب اهل حق و بطمان قول ان گمانان مجسم
 و لاله دارند ایراد نمایند و ترجیح الملائمة از امیر المؤمنین روایت کرده که بعضی خطبائی گفته اند تعالی
 لا یوصف بشی من الا کجاء ولا بالکوارح ولا اعضاء ولا بعض من الاعراض ولا
 بعارض ولا یقال له حد و نهایة ولا انقطاع و غایة و لا ان الاستیاء تحویه فقیت له باو
 تشویه او ان شیا لجله فضیله او یعدله و کلینی از ابراهیم بن محمد هزار و محمد بن حسین روایت کرده
 هر دو گفتند که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب طاق و پیشی میگویی
 که حق تعالی او را جودش تا ثمان صد هزار سال در جبهه بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد پسر گفت
 پاکی تر است چگونه غیبت کردند و ما شایان که ترا بشیوه بنده یغیر تو اهی من و منصف یکم ترا گردانید و حق
 کردی و نفس خود را و مشایبت میدهم ترا بخلق تو اهل بهر خیر هستی پس گردان مرا با قوم ظالمان و نیز روایت
 کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتیم که هشام بن حکم میگارد
 که حق تعالی بیستم امام گفته تا که الله بامیداند که جسم محمد و منی شما معاذ الله و پذیرای میکنم بسوی خدا
 ازین قول و نیز کلینی از محمد بن فروع روایت کرده که گفت بیستم نبوی ابی الحسن می پرسیدند

از این پنجاهم بن حکم و پنجاهم بن سلم و صورت گفته پس جواب نوشت ابو الحسن که بگذارد از نفس خود حیرت
متحیران و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق آنچه میگویند بهر دویم و از این یونین مروت گفت
نیست حق تعالی در مکان که جای باشد بر وی انتقال و نیز گفت تقدیر میکنند او را و او نام محدود و حرکات نیز
گفت به شمول نمیکند او را حالی یعنی از حالی دیگر و تغییر نمیدهد او را زبان و محیط نمیشود او را اسکان گذانی بهر
الباقی و نیز مروت که حق تعالی حد کرده نمیشود و یکجا و کلیتی ندارد محمد بن سید که دایره کرده که گفت نزد ابی ابراهیم
قول هشام جوبی را حکایت کردم که خدا را صورتی میگوید و قول هشام بن حکم را روایت کردم که خدا را جسم
بی گوید پس گفت حق تعالی هیچ چیز را نیست که نامش در زبانی بدتر باشد از قول کسی که وصف گفته طلق
اشیا را بحکم یا صورت یا به تحدید یا به اعضا یا بشا به و به خلق او تعالی عن ذلک حلوا البیاد فامده استوار
او تعالی پر عرش و همچنین دید و در ساق و قدم که قرآن با حدیث بدان طاق است قال الله تعالی
حلوا العرش مثل استوی و ید الله فوق الیدین و بیقی و وجه ربك و یوم یکشف عن ساق نجر
متواتر و اجماع سلف رسیده که این الفاظ بر معانی نظامی خود محمول نیست پس تخریج بر او تامل میرود که مراد
از استوار استیلا است و از قدرت و از جهات و از چنین لیکن مختار از ذوق قول مقتدین است که میگویند
لا یعلم تاویل الاله در مقام گفته اند لا استواء معلوم و لکن جمیع قول و الا یجان به و اجبت السؤال
حده بدعته میراد الهی ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر توافق نشد و الهام او لیبارکاته
عالم مثال ثابت کرده شود اکثریات و احادیث بنویس که از قبیل تشابهات اند محمل بهم میرسد و جانبیت
که حق تعالی تصفیه شود بلکه عقلی و گرویی از اشیاء عشر به مانند نصیر طوسی و صاحب با قوت گفته که حقتعالی
منصف میشود بلکه عقلی که از تصور کمالات خود فرج میشود و این باطلست اگر چنین باشد پس زعدم
امثال کفار و اهر و ارباب که متالم شود جای نیست که حقتعالی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر میانی
و خدایه مضحک و سرینیه و زرامیه نصیریه و سحاقیه میگوید که حق تعالی در غیر خود و اتحاد و بغیر خود و در
صوفی است و از اهل سنت و جماعت این محض افزا و حق است و عدم اصل بر دعای ایشان فاقه نام الله
اللی یوقون بلکه توحید و اتحاد که صوفیه وجود به بدان قائل اند متعین است که حق تعالی در خارج

حق تعالی در خارج خود و اتحاد و بغیر خود و در غیر خود و متحد شود با غیر میانی

موجود است نه غیر او از ممکنات هیچ موجود نیست مگر در مرتبه ششم قال شیخ الاکبر فی الاعیان ما شئت
 راجع الیه الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبه ششم صورت تیزان در حد وجود حقیقی او تعلق نگیرد
 نباید نه الان کما کان این توسیع که عبارت از نفی وجود ممکنات است خواهد بود باشد که بسبب غلبه
 محبت محبوب حقیقی بر محبوب زلفی عاشق مخفی گشته نبوده احد حقیقی در نظرش هیچ مانده که در حقیقت وجود غیر
 متعلق گشته یا وجود دیگر در حقیقت غیر او تعلق میجوید نباشد چگاه از حلول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری
 و در دنیا و تعالی و صفات صفات در ذات و صفات صفات در ذات و صفات او تعالی که میگویند این همه در مراتب علم
 میگویند نه در خارج تحقیق امر آنست که چون بسبب اینها صفات و عبارات صحبت شیخ کامل کامل بلکه محض
 فضل الهی صوفی بجائی میرسد که او را گاهی دائمی سخن و تسبیح از وجود و توان وجود خود دست میدهند
 آن زمان تخمین علوم و معارف در غلبه عشق و محبت منکشف می شود و آن زمان او را حق تعالی قدرتی بخود
 سابق و علوی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب عادت یا کرامت میفرماید چنانچه از صحابه و اولیای
 ائمه برجه و از رسیدن که انکار آن نتوان کرد پس آن زمان مصداق حدیث صحیح قدسی می شود که آنرا
 عبدی یتقرب الی البواقل حتی اجبته فاذا اجبته کنت سمعه الذی یسمع به و یبصر الذی
 یبصر به و ید الذی یطیش بها و رجله الذی یشی بها و این حدیث عجیب تر از حدیث اولی است که گفته اند بعضی
 میدی و نجات فی ه من ه روحی و مانند آن و همچنین الفاظ که صورتها را منته گفته اند بعضی
 متصوفان شیعه نیز گفته اند قال المقداد شیعہ الشیعة فی شرح الوصول الی علم الاصول
 فی ذکر الاحوال السالفة للسالك المرام من الحق انه وان لا یظهر الا الیه من غیر
 ان یتکلف و یقول ما عداه قائم به فیکون الكل واحدا بل من حیث انه اذا
 صار بصیرا بنور تحسین لا یبصر ذاته الا الی و لا المرئی و یدین شیتا ممکن است بیکر شیر
 از دخول جنبه واقع نیست و بعد دخول جنبه مسلمانان حق تعالی را به بیند در مکان و در درجه بی نقص السالط
 را و بی ثبوت مساوی میان الی و مرئی با و از طبیعه سمیه قال شریعتی وجودی و میبندند از حق تعالی را
 ناطق و در حدیث متواتر آمده است و در یک روز الفیة کاترون القریة البدری و سلف اجمع و در

بر آنکه این اینه و آینه‌ها را که در محمول اند بر ظاهر نمود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی بوزن ادا
 پیغمبر عرم فرموده انما اجد فی الروایة و این حدیث از علی کوسن محمد باقر مرقوم و قوامیست و اخبار
 صحیح و صریح مثبت روایت بسیار اند بر چه توان رسید بعضی از اصحاب تجرید شرافت کرده و یا اینند
 انما از آنکه دیدیم امامیه قالیم بیستم نیستند و معتزلا نگارو تیه الهی میکنند و میگویند که روایت را شریک است
 از اسلام حاشا بدون مرمی سبی کثیف و بیست و نه تنیست میان رالی مرمی و شریک با کسدم
 حجاب میگویند که روایت بدون مکان و بدون جهت و بی این شریک اند کوره محال است و حجتی از آن
 از معیانت قوله تعالی لا تذکره الا بصدار و قوله تعالی انما یزالی راجع است که این قیاس است
 بر شباهت و این شریک که ذکر کرده شریک عاده اند عاده الله خلق روایت بعد از این شریک عاده است
 و در حقیقت بجز وجود رانی و مرمی شریکی دیگر نیست و اگر این همه شریک برای روایت نیستند باید که از روایت
 الهی ممکنات را نیز انکار نمایند که محتالی از حاشا مفره است و اتصال شریک و شریک متوسط بین رانی
 و المرمی متوسط و نه محتالی چنانچه اجسام کثیفه را بصلیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
 روایت الهی ممکن است بدون شریکی شریک عاده که روایت باشد پس روایت نه خالی را با اتصال دیگر شریک عاده
 جایز باشد کما لا یخفی و ادراک عبارت از توقف بر و است فی و حدود و او پس نفی ادراک مستلزم نفی
 روایت نیست و نیز در آنکه که الا بصدار سلب عموم است نه عموم سلب شک نیست که بعضی بصدار حق را ادراک
 نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله علی بن ابی موسی روایت کرده عناه لا تذکره الا و هاهم و هاهم و هاهم
 الا و هاهم و قوله تعالی ان تراقی بمقتضی جری عاده خطاب بمو آمده برای نفی روایت مسلوکه که نه برای
 نفی امکان روایت بلکه قصه سوال موسی روایت را حجت است بر جواز روایت الهی چرا که انبیاء احواف الله فی
 اگر روایت الهی محال بودی محال است که موسی از پرستش که از اصول دین است خاف بودی و اگر موسی روایت
 الهی محال نیستی نوال روایت کردن شریک بود که انبیاء همان منزله اند چنانچه موسی در جواب انشدنا و انشدنا
 اعوذ بالله ان اکون من الخیالین و نوح گفته اعوذ بان اسئلک ما لیس کبد عالم
 و الله اعلم و احتفا و داریم بدانکه حق تعالی برای اصلاح معاد و متشنس یعنی نوح این ان تضرع

امامیه مگر شتم نبوه اندر کتب در علی السلام هر یک که غرض از معنی است نه از لفظ نبی شخصی را گویند که موسی
 الیه باشد از خدا فرستاده شده باشد و احتقالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام و واجب باشد بر خلق امپیان
 بوی و تصدیق وی و کفر باشد تکذیب و در هر که با یکی از پیغمبران هم تصدیق نکرده او کافر است قال الله
 تعالی لا نفرق بین احد من رسله و قال الله تعالی ان الذین یلکفون بالله ورسوله ویریدون
 ان یفرقوا بین الله ورسوله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یخذلوا
 بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقاً و اعتبدوا للکفرین عدلاً ما مهیناً و الذین
 امنوا بالله ورسوله و لم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجرهم و در تفسیر
 شریف جلد و کتاب جدید شرط نیست و نه جمیع احکام پیغمبر اولی بعض آن هم شرط نیست و عصمت شرط نبوه
 است و مطاع بودن از لوازم نبوه و شک نیست که از پیغمبر که باین صفات خواهد بود و از آنکه باین صفات نخواهد
 بود البته افضل خواهد بود و اوله اهل سنت و جماعت میگویند بلکه جابر فرق اسلام قائل اند بدانکه انسبیا
 و رسولی افضل خلائق اند و محبوبترین خلائق اند بسوی خدا و پیغمبری هیچگاه بدرجه او نبی از پیغمبران خداست
 و متفوق بر او احتمال مایه میگویند که حقیقتی بر تریل را بعد پیغمبر صلعم بسوی علی مرتضی و لکنه یسمع
 صوته و لا یراه چنانچه کلینی یعنی از آنکه روایت کرده و نیز امامیه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه
 زهرا هم می آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچه مرسته بسو فاطمه و وحی میگوید علی آنرا هیچ کرده در کتابی نام آن مصحف
 فاطمه نهاده اند و چنانچه امامیه علی را میگویند که محدث یعنی او از مرسته هفت شصت و شصت و شصت و شصت
 و همچنین حال نمیگویند امامیه اما موقوفه امامه را مثل حاکم مر فوعه میدانند پس وحی بسوی امامیه
 کردند و در وحی رویت ملک شرط نیست قال الله تعالی و ما کان للبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
 وراء حجاب و یرسل رسولا فو حی باذن ما یشاء بلکه ان طاعة از وحی ترقی کرده می گویند
 که حق تعالی دین را تفویض کرده است بائمه بعد پیغمبر چنانچه تفویض کرده بود به پیغمبر پس ایشان
 خواهند حلال کنند و هر چه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صادر شود و احتیاجی اعلی ذلک
 غار واه محمد بن جمهور القمی فی النوار عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

واجبیت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله لم یزل یفرد ابوحدا نیته ثم خلق
محمدًا وعلیًا وفاطمة والحسن والحسین فمکنوا الله دهر فخلق الاشیاء واشهدهم
خلفه ما واجرهم علیها وقرعهم الیهم یملكون ما یشاؤون ویخرجون ما یشاؤون
ومارواه الکلیفی عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله قال ان الله ادب نبیه صالم
فاذا انتهى الی ما اراد قال له انک لیصلی خلق عظیم وفوض الیه دینه ومارواه
عن محمد بن الحسن المثنی عن ابی عبد الله قال سمعته یقول ان الله ادب رسولہ
حتى قومه علی ما اراد ثم فوض الیه دینه فقال ما انا الی رسول فخذوه وما نهکم عنه
فاتهموا فمنا فوض الله تعالی الی رسولہ ثم فوضه الینا واینها بالیسع موضوعات یجب
اعواننا الیک لتفزی علینا غیره واذا اتخذوک خلیلا ومیزایه ولو لا ان ثبتنا الیک لقد
کدت تزلن الیهم شیئا قلیدا اذا اذ قنالك ضعف الحیوة وضعفت الصمات ثم لا تجد الی علینا
نصیر ^{یعنی} ترا عصمت داود بودیم ذنابت محکم کرده بودیم بروین حق تا بسوی کفار که از قومی خواستند که با اقرار
کنی تا از دست گیرند صلا میل نکردی که عصمت منی بود و اندکی بسی آتایل میکردی از زمان حشیشیم
ترا عذاب دنیا و دوزخ و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی امر محترمه ما احل الله
لک اگر تعویض میبود از تویم منع میکرد پس حقیقتا تویم آنحضرت را میترسید او او و گفت قد فرض الله
لکم محله ایما نکه و اگر آنحضرت صلعم در خلدین تویم مقرر بودی برافون بر خلف از عروجه بود کسی را که السلام
ظاهر میکرد و بر گرفتند فیه از اساری بدر تمام ب نیامدی پس تا بجهت نیک که در شریع امر و در صلعم هر چه از طرف
خود میگفت آنچه میگفت بوی الهی میگفت و در امتثال او امر و نواهی مثل سایر بندگان بود و مکلف قال بعد
قل انما انبش مثکم بوی الی انما الهکما الی و احد و نیز ازنا عشره قائل مذبحه الله و با انکه
التصدیق بانهما واجب و تکذیب باماته یکی از آنها کفر است چنانچه کذب به نبوة پیغمبران کفر است پس
اطلاق لفظ نبی یا رسول که بر الله نکردند لیکن صفات و نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

برتوب لازم است که عرض بمبانی است نه با افعال بلکه آن ملعونان از بزه و سرکاله سهم تری کردند و گفتند
 جاسیر ما سینه صانکه که علی افضل و مقدم است از همه سولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است و فضل و همچنین
 انما زادوا و در وجه علی روز قیامت فوق در جهنم و سولان باشد و بعضی گفته اند که علی افضل است از همه
 سولان مگر از اهل العزم و برابر اهل العزم است و همچنین دیگر آمده و این مظهر علی و فضیلت بر اهل العزم
 توقف کرده و نیز اما سینه گویند که مشتعلی علی را مخصوص کرده و فضیلتی که نداد دیگر بر او و سولان
 بلکه کسی با وی در آن شرکت نکرده مگر محمد صلعم و گویند که محبوبترین خلایق بسوی خدا محمد است
 و علی و انما زادوا و بر سولان و انبیا تعالی محمل بن با گویند فی اعتقاد یات و غیره ان الله لم یخلق
 خلقا افضل من محمل ولا عتده و هو لا احب حباء الله و ان الله یحبهم اکثر من جمیع
 خلقه و سائر برین میگویند که اگر علی نبودی جنه و نوار و بلکه و انبیا مخلوق نشدی و میگویند که
 مشتعلی چنان گرفته اند جمیع بنی آدم از انبیا و سول و غیرشان بولایه علی و طاعت و بولایه و طاعت نه
 از ذریه او و او را بلکه نیز محمد گرفته و میگویند آن ملعونان که انبیا از انوار ائمه اقتباس میکردند و روی انوار
 نشان میدادند و میگویند که هر کسی که بر سر و ملک مقرب روز قیامت علی بن ابی طالب است و خواهد بود و برین
 کفریات و زرافات خود مغفرت و موضوعات خود مستلزم میکنند منها ما رواه ابن الراوندی عن ابن
 عبد الله قال قال رسول الله من ارسل علی الانبیا بالعلم و ورثنا علمهم و فضلنا
 علیهم و علم رسول الله صلعم مالا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلوی
 قوله تعالی قل هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و ما رواه ابن و انما عن عبد الله
 کیس عن ابنه ذریه قال نظر النبي صلعم الی علی بن ابی طالب قال هذا خیر الذین
 و خیر الذین من اهل السموات و الارضین و ما رواه ابن و انما عن عبد الله
 ابن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال قال علی جبرئیل علی خیر البشر من ابی محمد کفر
 ابن راوندی از زمانه بود در زمانی و بلادی که روافض و اوفقیه آنجا بسیار بودند و با ایشان
 بود و فاض بود و برای تقریب امر خود را در زنی تشیع پوشید و کتب مذنبان را ضعیف نمود و در

ثاني وثالث مجبولان وصغار اندر چنانچه علماء ان كرام ان هم بدان تبيين ننوده اند و منها مارواه سعيد
بن عبد الله بن ابي خلف يعني في النصاص عن ابي جعفر ومحمد بن يعقوب البرازي في الكافي عن ابي عبد الله
انما قال في تفسير قوله تعالى ويسألونك عن الروح قل الروح من امر ربي وهو خلق عظيم
من جبريل وميكائيل والروح ملك من مضر غير محمل صلح وهو مع الائمة
يوسفهم وسيدهم وفي سنن الشافعي في المصنف و ابو نصر الكلابي في تفسيره و ابو بكر بن ابي شيحة في تفسيره
كرده شود لازم اين فضيلت و كرامتيا بر خاتم الرسل صلعم يا ايها عصمت و كرامتيا چرا كه آنها را در عصمت
محتاج بروح نبود پس خاتم الرسل افضل شند كه بي تاثير روح محصور نماند و اگر در عصمت محتاج بروح بودند
و روح نداشتان نكر پس عصمتشان منقوض گشت و العياذ بالله من كراهة هذا و منها مارواه ابي
بابويه وغيره من الامامية عن ابي عبد الله ان النبي صلعم قال العلي يا علي ما عرفت الله
الا انا وانت ولا عرفني الا الله وانت ولا عرفك الا الله وانا و معاوض خبير شفا بن بابويه
و زهير طويل حديث سمع ابا زبير عن النبي صلعم روايت كرده انه قال لما عرج بي الى السموات جاني
ملكه كل سماء وسلبوا علمي و قالوا اذا رجعت الى الارض فاقرا عليا منا السلام واعلم
ان شوقنا له قد طال فقلت لهم ملكه ربي هل تعرفوننا حق معرفتنا قالوا له لا نعرفك
و منها مارواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان شيخ المرافضي و ابو جعفر الطوسي الملقب
عندهم بالمفيد وغيره عن محمد بن الحنفية قال قال امير المؤمنين سمعت رسول الله
صلعم يقول ناسيدا و نبيا وانت لا صفياء و لا نالهم الخلق الله الحجة و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و الملكة و منها مارواه محمد بن الحسين الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر يقول
ان الله تعالى اخذ ميثاق النبيين بولايت علي منها مارواه محمد بن بابويه في كتاب
التوحيد عن داود الرقي عن ابي عبد الله في ان طويل قال لما اراد الله ان يخلق الخلق
نظرهم بين يديه و قال من ربكم فك ان اول من نطق به رسول الله و امير المؤمنين
والا فمعاذ الله انت ربنا فحلهم العلم والدين ثم قال الملكة هو لا حجة علي ديني و اما انت

من خلقهم قال سبحانه والله تعالى بالابوينيته ولصولة النفس بالطاعة فقالوا نعم
 ربنا اقربنا وماروا ايضا في خبر طويل عن ابن عباس ع النبي صلى الله عليه وآله وسلم به
 وكثير قال بعد كلام في علمك رسول الى خلقى وان عليا ولي واحيد المؤمنين اخذت
 مشتاق النبيين وملايكم في جميع خلقه بولانيته ببيان حال صفار ابن بابويه بالا
 كدشت واساتين اثار بر اصول امامية قسم قابل ختمت ومنها ما ذكر ابن بابويه في غير واحد
 من كتبه انه وجد بخط الشيخ محمد الحسن بن علي العسكري بما صورته اعوذ بالله من قهر
 حذو الحكماء الكتاب نسو الله ربا لا رباب والنبي وسافي الكثرة والوحسب والظي الطامة
 الكبرى ونعيم دار المؤمنين فحق السنام الا عظم وفينا النبوة والولاية والكوم في منار الهدى
 والعروة الوثقى والانبياء كانوا يفتنون من انوارها وتيقنون انارنا وسينظم حجة الله على
 والسيف المسلول الاظهار الحق وابن ازا كاذب بن بابويه است ومنها ما رواه ابن بابويه
 عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا كان يوم القيامة لم يبق من خلق الله من لا يمسى ولا يموت
 استحق الله قلبه بالايمان الا وهو محتاج الى محمد وعلى في ذلك اليوم من هاهنا الله رب
 باتفاق وابن بابويه كذا في كتابه من منها ما رواه محمد بن يعقوب الجلي عن ابي الصامت الطحطا
 عن ابي جعفر انه قال قال امير المؤمنين لا يتقدمني الا احمد صلعم ومارواه الفضل بن سادان
 في كتابه لقيام عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابي عبد الله قال قال امير المؤمنين
 علي من الكوفة وما يتقدمني الا احمد صلعم وان جميع الملكية والروح خلفنا ومنها
 ما رواه ابن بابويه في معاني الاخبار وغيره عن جالدين يزيد عن امير المؤمنين انه قال نا يوم
 القيامة على الدرجة الرفيعة دون درجة النبي واما الرسول الانبياء فدونا على المراتي وروى
 في الامالي عن ابي عبد الله عن حمزة بن عبد الله عن حمزة بن عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
 استحق في الدنيا والاخرة واستقر في الحيايق الى يوم القيامة في الموقف بين يدي الجبار
 وروى سعد في الاربعين عن ابي صالح عن سلمان الفارسي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

حکایت او میفرماید ربانی دعوت قوی کیلا و نهارا اثری در دعوتهم جهاد انش
الی انکنت لهم وامر دت لهم اسلام را و موسی و مارون و کس فرعون را با ان شوکت
سلطنت دعوت کردند و از خوف نکرند و گفت الی لا ظنک میان فرعون میثرا و چون تنهای
بخری اندکی خوف بران بر آنها طاری شد محتالی فرمود لا تخافا اننی معکم اسمع
وادی پیغمبر با صلح و با ابتداء اسلام بان غلبت تنهایی که سوامی الی بکر و چند کس دیگر از مردان
رفیق او بودند محتالی امر کرد به پیغمبر فاندرو آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما و ذی هجی مثل
ما و ذیبت و در آخر بخت کرد لیکن به تقیه نبوه خود را مخفی نکرد و علی نه و ابتداء اسلام بان صغیر سن از
پدر خود ابوطالب دیگر کنایه فریش تر رسید و اسلام آورد پس علی اگر در نبوه شریک بودی یا موسی الیه بودی
پیرا در دعوی خود میگوید حالا که در حیات پیغمبر هم رفیق او بود و دین پیغمبر بر او برتر میگرد و در دین خدا
افواج داخل میشد و بعد وفات پیغمبر صلح هم با علی افواج مصاحبت کردند و در واقعات جل و صفین در
منافرة او جان باختند پس و را تقیه پیغمبر در بودا که اخفا کرده حجت الهی بروی قائم شد فان لم یفعل
فما بلغت رسالت و بر خلق هیچ حجت قائم نشد پیرایان بر پیغمبر کسی که معنی او باشد بدو کسیدین
خبر که عیسی لم باشد واجب و لهذا ایشان حمل که او را نبوت رسالت رسیده ایمان پیغمبران و ابا
فیت و الا تکلیف لا لایطاق لازم آید و اگر نبوه میگوید البته متواتری شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب نبوی نبوه کرده هجرت برست و ظاهر شده و کلام خدا خوانده و بر نهی صفا از صفا صند
آن حاضر آمدند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتداء اسلام ایمان آورده و خدمتهای پیغمبر کرده و چندی پیغمبر
تا وقت مرگ او ظاهر شده و علی پیغمبر و صغیر سن اسلام آورده و در ستر پیغمبر در کمال او آمده و چندی
پیغمبر کرده و رضای پیغمبر تا وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم توازن در پیغمبر عقل و شرف عاقل و آن حضرت در
دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلاً اگر کسی گوید که امر و اوقات کوفت کرده این پیغمبر
متواتر نبوده و بخیر کس یا کس روایت میکنند بلکه دیگران تکذیب نه میکنند یقین کرده شو و بکذب آنها
پس بطالان مصیبت فاطمه و آنچه بدان ظاهر شد و ختم نبوه مروری حیران شایع گشت انبیاء و رسل

سوم آنکه بعضی از کفر پیش از وحی و بعد از آن ظاهر شده بود پیش از نبوة با اعتقاد است صحیح و اما سیه میگویند
که بعضی از اهل طاعت بودند یا آنچه واجب است بر تکلیف از اعتقادات پیش از نبوة بلکه بعد از آن بنحسب
این بابویه قتی در حدیثی از آنجا که کتابه توحید از علی بن موسی الرضا از ابا کریم او از علی بن ابیطالب و محمد
بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران هم سوال کرد پروردگار خود را
و گفت که ای پروردگار تو بعد از من از کس پس از من بزرگتر است یا تو یکی پس سخن بپشتگی گویم و کلینی از ابی
جعفر روایت کرده که گویند پس چه خود و میگفت که ای تو مرا عذاب خواهی کرد و من خاک آلوده کردم
برای تو روی تو را پس من در سجده ای عذاب خواهی کرد مرا و من شسته کردم برای تو خود را آیا تو عذاب خواهی
کرد مرا و من سیدار شستم برایت و شسته در آیا تو عذاب خواهی کرد مرا و من باز ماندم برای تو از گناهان پس گفت
کرد و حق تعالی بسوی وی که سر برداشته پس بدستی که من ترا عذاب نخواهم کرد پس گفت پس اگر تو گفتی
که عذاب نخواهم کرد پس ترا عذاب کنی مرا چه تا تو عهد کردی و تو پروردگاری پس می کردی حق تعالی که برادر
پس من ترا عذاب نخواهم کرد و آنچه وعده میکنم وفا کنم این آثار موعود اند و نیز موعود اند از عاصی که
و صفات عباد و خطا نمود عظم شایع حقیقه ای است سفرانی و ابی اسحق و سبکی و قاضی عیاض و جماعتی
از فقهائیکه بعضی گفته اند که صد و هفتاد و یک پیش از وحی جایزه است و معنوی از ابیامیه میگویند که صد و
معصیت از ابیامیه مطلق جایزه است و نیز ابیامیه میگویند که بعضی از اهل طاعت بعد از نبوة گناه کرده اند که موت در آنجا
موجب هلاک نباشد کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبد الله را که دست برداشته
بسوی آسمان می گفت رب لا تکلفنی فی النفسی طفره عین ابد و لا اقل من ذلک پشرو
آور و بر من گفت ای ابی جعفر روئیس بن حنی را حق تعالی کمتر از طفره عین پس از دوازده گزاشته بود و در آن
حالت گناه کرده گفتم که آن گناه بکفر رسید گفت نه لیکن محبت در آن حالت هلاک بود و نیز ابیامیه میگویند که آدم
در وقت افتادن از آفرین با خطبه اندک و لعنة خدا بر آنها که تکفیر بنمبر می گفتند و خود کافر میشدند و محمد بن
حسین صفار از ابی جعفر در خبر مینافق روایت کرده که الله تعالی ذریه آدم از پشت او بر آورد و با دم و ذریه
او گفت است بر یکم این پروردگار شماست و این محمد است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در میان او و النبیان ام من الله و تحقیق من الله است مهدی انتقام خواهم گرفت از دشمنان خود
و عباد کرده خواهم شد طوعا و کرها و زینة آدم گفت فرار کردیم با بن خیر و اوست بد شدیم با بنی آدم
اقرار نکرد و او را غم برافزارد و نیز امامیه بگویند که آدم بر مشایق الهی قایم نماند و ترک کرد و آنچه حق را
از و عهد گرفته بود اخرج صغار در تفسیر قوله تعالی و عهدنا الی آدم من قبل فشی و له نجد له عنقه
گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد از پس آدم ترک کرد این عهد را و او را غم و یقین
بود بآنکه محمد و ائمه پنجین باشند و این اثر نزد امامیه و اخبار فرقه هست فی الحقیقه موضوع است آن
طعن مان آدم را برابر بلیغ کنند که اقرار با خطای عهد نکرد و ترک عهد نمود و صغار بر بدنامی عهد خود
فروخ مولی موسی بن عیسی اشتری کاخر بود بظلمه در پرده تشیع آمده و اقرار بر امامیه بسته که هر چه سبب باشد
در دمه و دامن اندازان قدر پاک است و میگوید که خدا علی بود فرستاد و محمد را برای و خود خلق
بسوی وی پس عده کرد محمد بسوی خود پس محمد خالفه امر خدا کرد و امامیه بگویند که محمد خالفه امر خدا
کرد و بار در غدیر خم و بار وحی می آید که علی را خلیفه کند او وحی را بخوف اصحاب خود رو کرد و دستغفار
نمود و باریوم چون سخت عتاب آمد از انان قبول کرد شیخ ان ملعونان محمد بن اسمان در رد ضمیمه غیر
روایت کرده که حقتالی جبرئیل بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بعد فراغ از حجة الوداع و توبه شدن
بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پر درو گار تو بر تو سلام بخواند و میگوید یا ایمن کن علی را
بر امامت پس فرمود نبی صلعم ای برادر من جبرئیل حقتالی می آید از فضل اصحاب من با علی و من از
اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند بر اخراج من پس دستغفار کن برای من از پروردگار من پس
جبرئیل نزد پروردگار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر را پس باز فرستاد حقتالی جبرئیل را و گفت چنانچه اول
گفته بود دستغفار نمود پیغمبر آنچه اول کرده بود باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکر جواب عرض کرد پس
حقتالی جبرئیل را با عتاب شدید باریوم فرستاد و این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک وان الله فعل انما بلغعت رسالته والله یعصمک من الناس پس
چون جبرئیل باریوم باین آیه نازل شد پیغمبر فرمود که چون حقتالی خداست نگاه داشتند

من این کتاب را پس تبلیغ خواهم کرد پس جمع کرد با لایحه های استرآن و بعضی را بر بعضی نهاد و منبر را شسته
در موضعی که غدر خرم نام دارد میان مکه و مدینه بر آن برآمده گفت ای مردان علی امیرالمؤمنین و پیغمبر
العلیین است منی رسید کسی را که با من تبلیغ بعد من سوا می علی من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من ولاه و عاده من عاداه و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن روایت کرده و کلینی در کتابی بعضی
از آن روایت کرده و حقانی گفته اند که ملعونان را که چشمالی و قلیح پیغمبر آن نسبت می کنند حقتا اگر
موج پیغمبر آن بکنند ببلعون رسالات الله و فیشونه و لا یحشون احد الا الله سیکویدینها
در حق محمد سرور پیغمبر آن میگویند که خوف اصحاب تبلیغ نکرد و دوبار در وی نمود و را تبارک اسلام با و پیغمبر
نهای و غلبه کفار تر که تبلیغ نکرد بعد از آن که دین کامل شد و نعمت الهی تمام شد خوف اصحاب تبلیغ
نکرد و حقانی بتالیف قلوب اصحاب نسبت می دهند و میفرماید کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
فاصبحتم جمیعا اخوانا و میفرماید لو انفق ما فی الارض جمیعا ما یلین قلوبکم و لکن الله
الف بینکم این گران نفس صحابه علی که نبی را کافر و بوزنایت میکنند ما اصحابکم الجاهلیم
و ما احقرکم بن مظهر علی میگویی که الجاهل لا یستحق الامانة و ملعونان نسبت خوف و ترسیدار
که مقتضای جنت است و پیغمبر آن میکنند و چون حق امانه نباشتی نبوة چگونه باشد پس که با ای کار خوف
مینمایند و حق آنست که آنهم و هم گاهی از غیر خدا ترسید اگر کسی گوید که پیغمبر علی علیه السلام
خوف خدا را داخل غایت خود نموده بود که آن از خوف بود بلکه بامر الهی بنا بر حکمت بود و یدل علیه
قوله علیه السلام لا یبکی لا تحزن ان الله معنا و پیغمبر غم میداشت ان الله مالم یلعی و پس
خوف اعدا را میگوید و اینکه در فرض صحابی بنیای نسبت می کنند کفر است و حق آنست که ابتدا از کفر و
مخاصی مطلق معصوم اند لفقوله تعالی لا ینال عهد الظالمین الذنوب الخ و برای آنکه حقانی در حق
ملیک میفرماید لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون از این محضت ملکیه ثابت نمیشود
و اینها با اتفاق از ملکیه فغنی اند پس البته معصوم یا شهنشود برای آنکه ارسال رسل برای آنست که پیام خدا را
بر بندگان رسانند و بندگان را بتایید و تقلید ایشان کنند چنانچه حقانی میفرماید ما اتاکم الرسول فخذوه

و ما لها كنهه فانتهوا پس اگر از انبیا صد و حصینه جایز باشد آنها قابل اتباع نباشند و اخبارشان
قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالى ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا و في سراءه فتبينوا
یعنی بر خبر فاسق عمل نباید کرد تا که تحقیق کنید صدق او و نیز خبر احاد و سفید علم نیست که احتمال کذب و خطا
در فهم و ضبط دارد پس اگر عصمت انبیا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبار احاد و سفید علم نباشد
سبب عصمت احتمال کذب غلط از اخبار پیغمبران پوشیده و اخبار انبیا موجب علم یقین نیست پس اگر در انبیا
عصمت نباشد اخبارشان موجب علم نبود و حجت خدا بر خلق قائم نگردد و در فرض که آثار اهل برما صی انبیا
می آید موصوف اند و یونس گاهی گمراهی نموده و آنچه در قرآن وارد شده و ذالنون اذ ذهب مغضبا
یعنی محضب یونس لله علی قوم کفر و ابابله حتی ضاقت صدره فی حجر من بینهم بغیر روحی
و کاذب فطن زن نقد هر علیه کافی قوله تعالی الله یسطر الرزق لمن یشاء و یفقد
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضم النفسه
و استعظام الما صد رحمتهم ترک الاولی و هو الخیر و جبر من بین القوم بغیر روحی مبالغة
فی النضج و الا بهتال و انبیا اگر کذب بطریق اولی مطلقا محصور اند چه کذب در خبر شد و اخطا است
از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و اما میگوید که کذب بر انبیا تبار تفتیه جایز است بلکه واجب است
و قول ابراهیم عم النبی عظیم دروغ نبی تفتیه بود و این باطل است و آنچه در حدیث صحیح وارد شده آنکه لم
یکذب ابراهیم الا ثلاث کذبات پس نسبت فهم سامعان است و در حقیقت کذب نبود بلکه از قبیل انحراف
بود و تفتیه بغیر تفتیه برای دشمنان و ثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند در اصل خلصه از راز و
اخلاق مثل عجب و حسد و حق و حین و مانند آن چرا که زایل از اخلاق معاصی قلب معاصی میزد
اشد اند و شیطان را بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لك علیهم سلطان
و اما پیغمبران انجات بحب و صدق و تسلط شیطان نمیکند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قتی در بعضی
اخبار رضا و سخنان اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون آدم را جنت تعالی گرامی کرد بر سجده
کردن و انیدن و شستگان و داخل کردن بهشت آدم و نفس خود گفت که من بزرگتر از این امم انبیا

م ای ان یضیق

ستر انداد که سرور ارای آدم بسوی ساق عرش آدم سر بر داشت و بسوی ساق عرش وید و برجا نوشتند
 یا قاضی الله الا الله محمد رسول الله علی و آله الله امیر المؤمنین و من و جنته
 فاطمه سیدة النساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة
 پس آدم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا عزوجل فرمود اینها از ذریه تو اند و بهتر اند از تو و از جمیع
 خلق من و اگر اینها منی بودند ترا پسید اینیکردم نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را
 پس در حذر باش از آنکه بسوی آنها بجوشم چسبیده منی پس ترا از جوار خود بدر کنم پس آدم در آنها
 بجوشم چسبید پس جنشالی شیطان را بروی مسلط کرد تا شجره منی عذاب خود و نیز ابن باویه
 در حافی اخبار افضل بن عمر از ابی حمزه انس روایت کرده که گفت چون انس عزوجل آدم و زوجه
 او را کن بهشت کرد فرمود آنها را بخورید از آن خرما که خواستید و نیز و یک بن درخت نشوید و یک
 نیز یک خواستید از ظالمات خواستید پس آدم بسوی منزله محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که
 بعد آنها بودند پس آنها را از شرف منازل بن بهشت یافت پس آدم و زنش گفتند ای پروردگار
 این منزله برای کیست انس جل جلاله گفت سرور و برادر بسوی ساق عرش پس سر بر داشتند آنجا نوشتند
 یا قاضی الله محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بر ساق عرش بنوری از نور جبار جل جلاله گفتند
 ای پروردگار چه بزرگ است این منزله بر تو چه محبوب اند اینها بسوی تو چه شریف اند تو حق تعالی شمر و
 اگر اینها بسوی شما را پسید اینیکردم بهینا خزینه داران علم من و دین من اند حذر کنید شما از دیدن
 بسوی آنها بجوشم حسد و آرزو نکنید من ایشان را که نزد من است و جای شان را از کرامت من
 پس شما و زنی و نافرمانی من در آید پس از ظالمات بجوشم پس سوس کرد شیطان در آنها
 و فریب داد و بر زمین انداخت و برداشت آنها را بر تنی کردن منزله شان را پس بد بسوی آنها بجوشم
 سپس خوا کرد و شان را لعنته خدا بر وضع کنندگان این آثار موجب کفر و تیرانیا معصوم اند از سهو
 و غلط و فرهم مانند آن آنچه در تبلیغ رساله معلق دارد مگر آنچه حق تعالی منع آن خواهد از فراموش
 کرد اند قالی الله تعالی ما لنهض من آتیه و نفضها نالت بحیر منهلها و مثلها و قال الله تعالی

سنقران فلو تمشی او ماشاء الله یعنی ما شاء الله ختمه قال الله تعالی شجران علینا بیا
 بر اگر احتمال فراموشی یا غلطی در امور تبلیغی باشند و ثوق از اخبارشان بخیزد و در احوال دنیا و احوال آخرت
 و او کا فلو مثل سائر بشر اندر و عامه کلین صوفیه علیه سگویند که معصوم اند از عفیان ذکر الهی
 و خطابه و غیره میگویند که از معصومیت معراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از سجد سرام
 بسجده قصی و از آنجا بهشت همان و ما فوق آن و رسیداری حق است و تحریر و تعلیم و فیه مکر معراج
 اند سبحان الذی اسوی عبدا و غیر متواتر کندشان است و معراج بسوی آسمانها مخصوص است
 بحاجتم از صل صلعم و بدن عیسی بر آسمانها در حکم توفی او است چنانچه تفسیر تالی میفرماید و اذ قال الله
 یعیسی انی متوفیک و ارفعک الی موطئک من الذین کفروا و جعل الذین
 اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القيمة و متابعا عیسی پیش از رفع دین عیسی و نصیارت
 بودند آنانکه بر دین حق بودند و حالا اهل سنت و جماعه افوا خلف در وعده الهی لازم نیاید و قال الله تعالی
 ما قلت لهم الا ما اوتیتی به ان عبد الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا
 صادق فیهم فلما توفیتی کنت انت الیقین علیهم و تصور میگویند که ابو منصور عجل بسوی
 آسمان معراج شده و با خدا سخن گفته چنانچه بالا گذشت کسی ندیده آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 دیده من آیات ربی الکبری و امامیه میگویند علی هم دیده آنچه محمد دیده ابن بابویه در کتاب سلج
 در حدیثی طولی و آیه کرده که علی و شب معراج در زمین بود لیکن دید از ملکوت آسمان آنچه نبی صلی الله علیه و سلم
 ازین تیری چشم بصیرت علی بر نبی زیاده تر معلوم میشود و گاهی روایتی کنند که محمد صلی الله علیه و سلم علی را بر آسمانها
 دید و روایت کرده که علی را بر آسمان شتری از شترهای جنة دیده در دست او لواحه کرد و او شیعه او غرض کند
 انما رتعا طمعه و استی که کند الذک و باینسی ما افتراه و آنچه از نصوص و روایات آن همه بر
 ظاهرش عمل باید کرد که گویا که تواتر ثابت شود و هر سال از ظاهر و سبعیه اسماعیلیه و تصوریه و خطابه
 و تحریر باطنیه و قرامطیه و زامیه میگویند که آنچه در کتاب است از وضو و تیمم و نماز و روزه و زکوة
 و حج و بهشت و دوزخ و قیامت و غیره معمول بر ظاهر نیستند همه را تا و علی میکنند و این احکام

تجدید وفات محمد صلعم شریعاً جایز نیست مگر به میگویند که احکام منوحن بودند بنی چون ابی الخطاب
معمربنی شد احکام و فرائض و تکالیف همه ناسط کرد و حرکات را حلال کرد و منصرفی می گویند هر که ملاقات
کرد با مردی که حکم گوید بگویم بوسی او تکالیف شرعی از وساطت شد که بهرشت نزدشان عبارت از همین است
و هر چه میگویند که امر شرعیت مفوض است بحدیجه و امام مایه خامسه بن اوی بود او تکالیف شرعی را عیضاً قسط
کرده و امامیه میگویند که بعضی احکام مخصوصه قرآن را امام نسخ میتوان کرد محمد بن بابویه قتی از ابی عبد الله
روایت کرده که گفت اعدتبارک و تعالی برای وی دوا میمان ارواح در ازل پیش از پیدا کردن او بدو هزار
سال پس اگر استاده شود استاده غنوده اهدیت وارث گرداند برادر را از آنها که برادر گرد آمده
بود نشان از حق تعالی در ازل برادر را از ولادت وارث ننگند و تکلیف بالایطاق جایز نیست قال ابی جعفر
لا یکلف الله نفساً الا وسعها و ایمان با خدا تعالی فرض است و عقل در ادراک فرضیه آن
کافیست و ایمان عبارتست از تصدیق قلبی انقیاد و اقرار و فقط تصدیق ایمان قیاد و امتداد
منفیه نیست قال خدا تعالی و محمد و ابها و استیقتنها انفسهم ظلموا و علوا و قال الله تعالی
یعرفونه کما یعرفون ابنائهم و اقرار بعد رسالتی شود و چنانچه از حسن مکره تصدیق و اعمال داخل
ایمان نیست لقوله تعالی الذین امنوا و عملوا الصالحات عطف دلیل مغایره است و خفیه میگویند
که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد چرا که اگر تصدیق نیست مؤمن نیست و تصدیق عبارتست از علم یقین
در آن زیاده آنجا پیش از پس از در خصوص زیاده ایمان دارد آنجا است از زیاده اوصاف بکثرت
اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیاده را قبول میکند نقصان را چرا که بعد علم خبر نتواند از روتیه سعی
یقین زیاده میشود و لهذا ابراهیم علیه السلام روتیه بصری طلب کرد و آن زیاده اطمینان قلب تعبیر فرمود
قال خدا تعالی اوله تو من قال بلی و لکن لم یطمئن قلبه و این از دایما ایمان از کتاب
وسته و اقوال صحابا ثابت میشود قال خدا تعالی لیکن داد و ایمان جامع ایمانهم و زادتهم
ایمانها و قول صحابه پیش بنائون ساعده و مانند این بسیار است و صرف ظاهر ضرورت نیست و هر که خدمت
در نشان نموده است بر وی بالبداهته واضح میشود که هر چند پیش ازین در ایمان یقین بود شک را

گفتارین بگویند فیض صحبت این بزرگان ایمانش رنگی دیگر گرفته و مرکب کبره از ایمان بر می آید چنانکه
 معتزله گویند چرا که تقدیر بقا بقیت و گنه کارا گری توبه غیر و پس او در شیت الهی است اگر خوب
 بخشد و اگر خوب عذاب کند و اگر خوب کبره را بخشد و بر ضعیفه عذاب کند لکن جفتعالی بفرمانی بخشد
 قال الله لا یغفران یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء وقال الله تعالی
 یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء وقال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و یمننا
 و یطعنا بر ایمان و طاعت البته توب و بد بنابر وعده خود ان الله لا یخلف الی بعد و قطع نظر از وعده
 الهی توب و دادن طمس یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست کما در روغن میگویند که توب و دادن
 عذاب عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست کما در منفرد بی توبه نزدشان محالست و این مطلبست
 بخصوصی هر که از یک کبره توبه کرد و کبره دیگر اصرار دارد توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبایر توبه کرد و در
 توبه از صغایر هم ضرورت دارد و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوارج مرکب صغیره یا کبره کافر است و نزد
 معتزله و کتاب کبره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد مرجع گناهی با ایمان ضرر ندارد و چنانچه
 هیچ طاعتی با کفر فائده ندارد و اما میگوید قهارات مرجعیه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که توب
 و دادن طمس و عذاب کردن عاصی واجبست میگویند که عجب علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نمی
 شد و بر آن عذاب نخواند شد و در نیامده اما از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و نیک در قبر هر مرد
 صغیره و کبیره است با عاقبتست متصفیه ثابت شده و قوله تعالی یشک الله الذین آمنوا بالاقول
 الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة درین واردست و عذاب قبر کفار و بعضی عصیان مومنان را حق
 است و انعام در قرآن طاعت را حق است قال الله تعالی اعزقوا فادخلوا ناراً و قال علیه السلام
 القبر و ضمه من ریاض الجنة و حفرة من جفوات النیران و انجیدیت هر چند از احادیث لیکن بعض
 مبتغی نیست بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب ارجح است و بعضی میگویند که بر بدی است و حق است
 که بر هر دو است و مشتغال بر کیفیت آن ضرورت در روغن عذاب بر آن مخصوص پیدا اند بکبره شیعیه حالانکه
 ابن بابویه قمی از عمران بن زید روایت کرده که گفت گفتم ابی عبد الله را که من شنیدم ترا که میگوئی

انهم من ذریت ابی طالب است و چون از او جدا شد گفت راست گفت قسم بخور که همه آنها بهشت روند کفر هم که گناهان
 صغائر و کبائر بسیار اند گفت در روز قیامت همه بهشت شفاعت نبی یا وصی نبی لیکن بیشتر هم بخواه در روز
 کفرم در حق است قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و بعثت بعد الموت بجز اجساد حق است و در امامیه
 و کاملیه و منصوریه و میریه و باطنیه و قریسطیه و جاسریه خطا میوه و پیچیده و غلیظه و خجاسته و مغر و پیچیده
 که خشم نیست نه اجساد را و نه ارواح را و در غیر این عالم بلکه قایل از تناسخ را در همین عالم همیشه محتمل است
 و جانیان و جنیان و جن و مایطین و بهائم و طیور و حشرات همه باطنیه خواهند شد معلوم شود که تعالی
 قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو یکل خلق علیم پس سباع و بهائم و غیره قصاص
 یکدیگر کرده پذیر کرده خواهند شد و چون انبیا و طایفین تا ابد در روزی یا در بهشت باقی خواهند ماند و
 حساب حق است و دادن پاداشی اعمال مسلمانان است و کافران را بدست چپ است و حساب حق است
 و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند
 که ناهای وزن اعمال کرده خواهند شد بعضی گویند اعمال را که اعراض از صورت جوهری داده خواهند شد
 و اعلم عند الله و پللی بر بهشت و در آن بار یکتر از مودیر تر از شمشیر که آنرا احاطه گویند حق است
 بگذراند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون آب و جو و بعضی پویان و بعضی
 روان و بعضی چون مور پس ثبات یا نبند سالم و بعضی مجروح و بعضی در روزی افتند و شهادت بخوان
 بر گناهان حقت و چون گناه حق است و شفاعت انبیا و اولیا و صلحاء و اطفال صغار حق است
 بعد از آن الهی شفاعت قال صد تعالی من ذالذی یشفع عنده الا باذنه و بهشت و در روز
 حق است امر و موجود اند و قیامت آنها خواهد شد تا ابد که آنی و جمیع گویند که بعد از مدتی بهشت
 و در روز و اول آنها فانی شوند و چون کافر مغذی باشد بدو رخ اتفاقا و در چنین احوالات است و بعضی
 و کیفیت ثواب جانی توقف کرده لیکن حق است که مانند انسان مسلم در بهشت ثواب داده شود
 و به تعالی و پویست و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و انس به نعمتهای بهشت و می فرماید لعلهم
 انزل قبلهم و لا یحسان فبای الاء ربکم انکذبان و این نیز داده و تعالی بخورد و قصور

قال عز وجل من يقنط من رحمة الله الا القوم الكافرون وهم الذين يكونون از عذاب خدا
 و قطع ما به شغلی از گناهان من مواخذه نخواهد کرد و البته نخواهد بخشید نیز کفر است که انکار آیات
 و عید و مخالط معاصی لازم می آید و این کفر است ضعیفی در فهم البلاغه از ائمه ائمهین روایت کرده
 لا تا مینجیر هذلا الا منه عذاب الله لقول الله سبحانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاؤون
 و لا یناسن بشر هذلا الا منه من روح الله لقوله سبحانه لا یناسن من روح الله الا المقوم
 الکفر و ان و باوجود این اثر و واضح کتب نما اما هیچگونه نیکو کردی که دوستی علی کند اگر چه صفت خدا کند صبیحه
 یا کبر معذب نخواهد شد و هر که دوستی علی نکند اگر چه طبع خدا باشد معذب خواهد شد و درین
 قول نکار من عمل مثقال ذره خیر یره و من عمل مثقال ذره شر یره لازم می آید و این قول
 سابق است که ثواب سیع و عذاب نسی بر خدا واجب است و ازین قول انکار جمیع شرایع فرایض و واجبات
 و سنن و مستحبات و محرمات و مکروهات لازم می آید چرا که هر که محبت علی ندارد کافر و محکوم فی النار است
 اتیان او امر و اشتهای منهایی او را فایده ندارد و هر که مومن اثنا عشریه است و اگر چه ترک فرایض و واجبات
 کند و از کتاب محرمات نماید بلکه اگر پدر خود را بکشد و با مادر خود و عیال و بیچاره بکشد و با پسر خود و خواهر
 با کفایت و معذب نخواهد شد و اما میرین قول خود حجتی آرند بآنها منهاراده ابن بابویه عن
 مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی قسیم الجنة و النار قال حبایمان بغض
 کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان و النار لاهل الکفر فقص قسیم النار لاید
 الامم بغضیه و روی ایضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله جاءنی جبرئیل
 و هو فرس مستبشر فقال یا احمد ان الله یقرئک السلام و قال محمد بنی و رحمتی و علی حجتی
 لا اعذب من و الا و ان عصائی و لا ارحم من عادی و ان اطاعنی الی غیر الله من الالهات
 و روی بن المعلم الملقب عندهم بالمفید فی کتاب المعراج ان الله تعالی قال یا ایها المؤمنان عبد
 عبدی حتی یصیرک الشرب البالی ثانی جاهد ابویک و محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین ما
 اسکنته جنتی و بعد عن ابن انازیل استیجاب آنچه روایت کرده اعلام و سید هم حسن بن حسین

عن ابی اذ قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم علی بن ابیطالب هذا خیر الدوین فی خیر العزیزین
من اهل البعوت والارضین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقائد
الفر الجلیل اذا کان يوم القيامة کان علی نوق من نیاق الجنة قد اضاءت القیامة من ضوءها
علی راسه تاج موصع من الزبرجد والیاقوت فیقول للملکة هذا ملک مقرب ویقول البیون
هذا نبی فنادی فنادی منادی من تحت العرش هذا الصدیق الکریم وهذا وصی حبیب الله علی بن ابیطالب
یفقه علی من یحبهم فخرج منها من یحب یدخل فیها من یحب ویا علی ابواب الجنة قد دخل
فیها من یشاء بغیر حساب چارچ هریش لانه وار ویرنگه بعضی کن یگار ان موس و دخل و فرخ شوین
آنها از فرخ برآورده بهشت آرو پس آنها عیب لی بودند چار و فرخ رفتند و اگر محب علی بودند
پس غل بهشت شدند و همچنین این بابویه و غیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان عبدالمکث فی النار سبعین خریفا والخلف سبعین سنة قال ثم اله سال الله لخی
محمد واک ان یرحم فخرج من النار و غفر له پیران بعده اگر محب علی است چار و فرخ چهل نه هزار
سال سکونت کرده و اگر مبغض علی است چار و فرخ شش هزار و نه صد و هشتاد و نه سال بطل گشت ان البطل
کان نهوقا و تنازع ارواح بطل است خلافا للمصنوعة و المفضیة و المیمونة و الخلیفة و المقتضیة و الحسنة
و الزاریة و القمر امطر و دره را پیش انقیات رجوع بسوی دنیا نیست اما میگویند که علی بعض دشمنان
علی بسوی دنیا رجوع خواسته و دشمنان علی را عذاب در دنیا کرده و خدایت و این باطل است که دنیا و
علی است و از غرابت و جبار جفی از قدرادر و افض بود گفته که علی بسوی دنیا رجوع خواهد کرد و همان
است و ابته الارض کم در قرآن آمده ابوحنیفه و شافعی گفته اند که جابر جفی از که ابان و ضاحان است
و هیچ ولی بدر جلدی اینهمه ان سر چنانچه بالاند کور شد و انبیا افضل اند از ملکه قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ما و ان آل ابراهیم آل عمران
انبیا اند و اولیا و از ما و از علما افضل گفته اند از عوام بلکه اگر گفته اند جنت برای انسان پیدا کرده
چرا برای بلکه و فیبر این مسئله یعنی فضیلت عوام و ثمنان سنی او قیام عوام بلکه حتی

[illegible]

واطيع الرسول واولى الامر منكم وقال النبي صلى الله عليه وسلم اسمعوا واطيعوا ولو كان
 عبد احشيا كان راسه ذبيبة واحاديش ونياب باراند قال الله تعالى قاتلوا التي نهجى
 حتى تفي الى امر الله وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذ بعث الخلفاء فقاتلوا الخيها واجار الله برين منع
 كشته صحابه كرام بعد موت ائمه وعلية السلام نصب امام را از ديگر اميران بپيخته جهان قتل شدند
 واز وقت تا اين وقت جامعه مسلمانان اهل سنته واهل بدعتيه وشمي را خالي نكند شستند از ظلم كردن
 با دشمنان عادل را ظلم نمي بيني كه چنانچه شام وروم و هند و توران گاري از با دشمنان خالي نمانند
 چنين ايران كه مقدر فرض است از با دشمنان خالي نماند تا انجا مسلمانان اهل سنته واهل بدعتيه را
 ميست كند اگر باشند اينقدر نزارع باشد كه نظر بر او در عقل و نقل كه نكند كور شده اهل سنته واهل بدعتيه
 كه نصب امام برنده گان و حجت بلكه از هم واجب است كه اگر كند و اجابت بران موقوف است او بر خدا
 و واجب نيگويند چرا كه هيچ چيز بر خدا واجب و چون امانت نيگويند كه اصل و لطف خدا واجب است پس
 آنها را لازم مي آيد كه گويند نصب امام يعني با دشمنان بر خدا واجب است ليكن چون آنها را نه از معني ديگر
 انصراف كرده معي آن شده اند اين بپيخته بمكابر با دشمنان كردن كي را از مسلمانان واجب نيگويند
 پسر اهل سنته كه نصب امام برنده گان واجب نيگويند و امام نيز شرط ميگويند كي اسلام قال الله تعالى
 ان يجعل الله لكافرين على المؤمنين سبيها و لعلنا شهدا و كافر بر مومن حجت و دين
 و كوزة چرا كه اگر تمام اماره بدون عقل كامل و شجاعت و افر بر انجام نميشود و آن در نسا و فقو است
 سيوم حزينه چهارم عقل و جسم بلوغ كه بدون اين چيزها نفيس خود و ولايت و ولايت عامه ميگويند
 ششم اهل سنته فاسق اهل شهادت و ولايت امير عامه فوق ولايت شاه و است تمام قمر
 بدون بقوله عليه السلام لا يات من قريش ليكن عدالت و خورشيد شمران در حاله اختيار پس و ديگر
 و در سنته فاسق يا غير قريشي و اگر اهل علم كند اتم باشند اما امانت او مشكوك شود و بعد از ان سرچ بروي اير
 نباشد و اگر بنسب فاسق يا غير قريشي باشد او خود اتم باشد و بر مردم اطاعت او فرض است
 و خروج بروي حرام لعنهم الله تعالى و اولي الامر منكم و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم

اولاً شریک اسلام بنیاد است و هر چه که لفظ اولی الامر منکم باشد که در شامل نیست پس اگر کسی که در اسلام
 نبود بر همانان اطاعت او واجب نیست و خروج بروجی حلال است قال الله تعالى ان جعل الله لکم دیناً
 علی المؤمنین و ذکره و در تفسیر عبارت است پس اگر زن یا عیبه طاعت او واجب نبود که
 لفظ اولی الامر منکم از شاملت و حدیث است و اطاعت او لو کان عبداً حبشیاً کان راسه یمیه بطن
 ناطق است پس این است که سولی اسلام در امامت بشری نیست و **فان** حسن مجتبیٰ نه بن علی رضی عنهما
 چون خلافت بمعاویة تسلیم کرده و بر آن صلح نمود ازین تسلیم اسلام معاویة قطعاً ثابت میشود که اطاعت
 بادشاه کافر جایز نیست و صحیح است که حسن بن علی نه تسلیم قبلة و نه خود تسلیم خلافت کرده چرا که پسین
 جماعتی بود که از مهاجرین و انصار و تابعین و شیعیه او که جنگ را دوست میشدند صلح را کرده و می
 چنانچه رضی عنهما که پیشوای اهل فضل است و صاحب قبول انبیا و ائمه است کرده که حسن بن علی
 در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویة با من نزل عمو و در آنچه حق من بوده حق او پسین
 و بدین صلح ائمه قطع فتنه و صلح شایسته کرده بودند و اگر صلح کند کسی که منم و جنگ کند کسی که منم جنگ
 کنم و بهتر دانستم آنکه نگاهداشتن خونهای مسلمانان بهتر است از بختن خونها و اراده نکردم ازین صلح مگر صلح
 شما و این صلح امام حسن رضی عنهما نموده من مقبول فتاده که پیغمبر علی السلام من او فرمود و گفت ایضا اینها سید
 اهل الله و صلح با بنی فاطمه و عیبه بنی المصطفیٰ پس این صلح اسلام و عدالت معاویة ثابت شد و که بطریق
 و عزت خودی تسلط و کرده امام حسن بوی خلافت پیروز گردید و رفع فتنه قتال بین المسلمین تسلیم خلافت کرد و یک ازین
 تسلیم فضیلت معاویة بر دیگران ثابت نمیشود که خلافت او مثل خلفاء اربعه با جهتا و اهل صلح معتقد شده
 و امام ترا و امامیه شخصی را گویند معصوم باز صغار و کبار و خطا و غلط مثل نبی محدث باشد عیبه بنی ملک
 ای سخن می گفته باشند بی آنکه بر چشم او ظاهر شود پیام الهی بوی می رسانده باشد
 بر خلائق مثل پیغمبر اطاعت او واجب شد و تحکیم و تقیل و سایر امور دین بوی مقرر
 باشد هر چه خواهد بکند و هر قدری که خواهد بکند از هیچکس را بر قول و فعل او محالی
 انما امرنا بنی فاطمه و هیچ کس را بعد فرمان او اجتناب نباشد و امام را دعوی امانت

و اظهار نحوه و اصل از پیشمیر یا امام اول شرط میگوید بر این چنین باید که این چنین منصب اصلی
 که مثل نبوة یا قریب از ان باشد ملک بالاتر از نبوة چرا که نزد این المذاهب افضل اند از انبیا
 سواى محمد صلی الله علیه و سلم یا عوای اولو العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
 معجزة و نفس صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیید و انضمامانی این خبر است و عاودة مقتضی
 است که اگر چنین دعوی حکم ایشان بوقوع آید و معجزة بدان شهادت دهد و نفس صریح علی رؤس
 المشاهیر و یا فقه شود البتة متواتر گردد و لهذا امامیه دعوی قوا تر می کنند و چون قوا تر متحقق
 نشده بلکه سواى امامیه نیست و و و ملته از ان انکار دارند و روایات امامیه بر وجه صحت
 نمیرسد تا بتواند چه رسد بلکه روایات امامیه با هم اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
 و لهذا امامیه چندین فرقه گشته اند که بالا ندر کرده و در متواترات اختلاف جمالی است پس معلوم
 شد که دعوی امامیه و اظهار معجزة و نفس صریح هیچ موجود نشده همه در وقوع و افترا و دفع است
 پس معلوم شد که امامیه بخوبی موجود نیست مگر در فرض آن تحقیق و ثبت المدعا و امامیه بر وجه نصیب امام چه
 می آید بلکه باید ان حجتی که فقیه بر وجه نصیب امام یعنی پادشاه بر بندگان که اکثر فقهایی و
 اقامه حدود و اخذ تراجم و جهاد و مانند آن که سابق ذکر یافتند و ان موقوف است پس نصیب
 امام لطفت و لطیف و اصل بر خدا و اسباب است و این باطل است بوجهی که اصل و لطیف بر خدا
 واجب است و دوم آنکه اگر امام معینی پادشاهی گویند پس البتة اصل است لیکن پادشاه را از میگوید
 که ظاهر و مسلط باشد کسی که محقق باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد و او را پادشاه نمی گویند
 و وجود او متضمن مصالح نیست که شما و پادشاهان مذکور کردند و اگر دیگر مصلحتی در وجود آن بیگونی
 پس استدلال این مصالح باطل است و همان مصلح باید که در کتاب قبول یار و ان ردخته شود
 و اگر کسی گوید که در وجود امام مصلح است مثل وجود انبیا جواب آن آنکه برین دعوی بران می آید
 و علم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق من مصلحت ممنوع است و چون در امامیه تقیید
 فرض بوقوع اخبار امامیه نشده الا نادراین مصلحت بطریق اولی مفقود گشت و البتة اصل

فصل چون سخن امامت موافق رای اهل سنت و جماعت دانستی پس بدانکه خلافت انصاف است
از امامت و طلاق امام بر سلطان جابر و ملک عضو من نیز بر سلطان حامی آید لیکن طلاق خلافت
منی آید خلافت یعنی خلافت نبوت است که آنچه پیغمبر صلوات الله علیه نبوت و اعدا کلمه الله
ترویج شریعت نشر علوم دینی و استیصال کفر و بدعت است آن سیکر و خلیفه پیغمبر صلوات الله علیه امور است
بعده نیابت بی زنی و میل سرانجام بدو و نفس و شیطان را در آن دخل نباشد و این خلافت
پیغمبر صلوات الله علیه سی سال شده لقوله علیه السلام الخلفاء بعدی ثلاثون سنة ثم يكون ملكا
عصوفا و امام بر حق و خلیفه اول بعد پیغمبر صلوات الله علیه ابو بکر است پیغمبر عمر بن ابی بکر عثمان بن عفان
پیغمبر حسن بن علی کشتن ماه در و در فضی میگویند که امام بعد رسول الله صلوات الله علیه است نه و اختلاف
کردند در امام بعد علی چنانچه گفته شد و نتیجه قول اهل سنت آیات نه و احادیث و آثار ائمه است
فمنها قوله تعالى و عد الله الذين امنوا منكم و علوا الصلوات ليستخلفهم في الامم
كما استخلف الذين من قبلهم و ليعلم انهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدعهم
من بعد خوفهم اما از این آیه ثابت شد که حق تعالی اصحاب پیغمبر را و عددها که بعضی شمارا
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه بنی اسرائیل را کرده بودیم و خلفه در وعده الهی محال است و
استخلاف بر همین ترتیب بود و آنکه پس ظاهر شد که همین بودیم صحنی و موعود الهی اگر کسی گوید
که ما از این آیه استخلاف علی است صحنی آمده که گوئیم که در وقت خلافت علی برتریم بر فضی علی و
مشیه او و این خود را به تقیعی پوشیدند خوف اعدای پس قل تعالی لیکن انهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدعهم
ارضى لهم وليبدعهم من بعد خوفهم اما بعد و منی لا یشترکون ان شکیار بر عاقلان
بگونه صادقی آید و بدو قول تعالی قل للخلفاء من الاعراب یستخفون ان قولهم این شد بدو
نقل از بیم او سیلوان فان تطيعوا يؤتکم الله اجر احسن و ان تتولوا کمات لیتم بعدکم
عذابا بالیما و از ادعای ابو بکر است نه و از قولم و لی این شد بدو قوم بنی حنیف است و مرا و از ادعای
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست چرا که این آیه بعد از آنکه نازل شده و بعد از آنکه نازل

ورحمة الله عليه السلام يفتي نياده رض عليه ابو العباس بن شريح وغيره وانه مراد از اين داعي على است
 چرا كه على بن ابي طالب را در خلافت خود قتال براي طلب اسلام ميپيكرند بلكه بطلب ايمان و در عايت حقوق آن
 و احتمال است كه مراد از داعي عمر باشند يا عثمان چه جبار و در وقت آنها علم بسيار شده سيوم قوله تعالى
 من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي الله بقوم يجزيهم ويجزونهم واذلة على المؤمنين اخرة
 على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا ينجفون لامة لانهم وجهه لال انكسار
 قبائل عرب بنى حنيفة وبنى سعد وخطمان وائل بن حجر بن وثمان وغيره بعد فدايت پيغمبر صلى الله عليه وسلم
 مرتد شدند ابو بكر براي قتال شان قيام نمود و سواي ابى بكر كس با اصحاب روة قتال نكرده كه
 محلى اين آية توان گفت و على بن ابي طالب را ان حوزة الكفة است لقتال اهل القبلة و غير محلى
 كفت اينها اصحابنا قتال اخواننا في الاسلام على ما دخل فيه من الزنج والاعوجاج
 والبشعة والتاويل و از نجاست كه على بن ابي طالب منع كرده انسى چنانچه رضى در نهج البلاغة آورده
 و غير اصحاب على نه موضوعات با صفات بودند كه در آية مذكور شده بلكه على بن ابي طالب رضى الله عنه يكبار است آنها
 ميكره و قال الذى نفسى بيده لا يظنون هؤلاء القوم عليكم الا كانهم اولى بالحق منك و لكن
 لا سراهم الى اطلابهم و ابطائهم عن حقى و لقد اصبحت اوم تخاف ظلم رعايتها
 واصبحت اخاف ظلم رعايتي استغفر الله لى ما اذقتهم و اواسمعتكم فلم تسمعوا و دعوا
 سرا و جهم افستجيبوا و نصحت لكم فلم تقبلوا استغفر الله لى ما اذقتهم و اواسمعتكم فلم تسمعوا و دعوا
 الحكم فتنفرون منها و اعظمكم بالموعة فتنفرون عنها و احكم على جهاد اهل
 البغي فما اتى على آخر قولى حتى انكم متفرقين ايا دى سبات رجوعون الى محاسنكم و
 اتحادون عن مواضعكم اقوله غداة و ترجعون الى العشية كظهر الحية و عجز القوم و
 اعرض المقوم فيها الشاهد بانهم الغائبة عقولهم المختلفة اهاوهم المبتلى بهم امرهم
 صيلحكم بطيع الله و انتم تصيرونهم اهل الشام يعصى الله و هم يطيعونه و ددت والله
 ان يجمعوا و ياتوا و افيكم صم و الدنيا بالدرهم و اخذ منى عشرة منكم و اعطاني بجاه منهم

این حدیث از علی رضی الله عنه در کتابت اصحاب بسیار آمده است و در روایت کرده اند چهارم قوله تعالی
 و من یزعمهما برین میفرماید الذین اخرجوا من دیارهم بغير حق الا ان یقولوا ربنا الله و لو لا
 دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع و صلوات و مساجد یدک
 فیها السلم الله کثیرا و لیدضر الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین یکنونهم فی الارض
 اقاموا الصلوة و اتوا الزکوٰۃ و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و الله عاقبة الامور ان یتقوا
 و ادبروا کبریا اگر چه برین را مکتب و قدرة و وزیرین شایا اقامه صلوٰۃ و اتیان زکوٰۃ و امر معروف و نهی
 از منکر کنند و بر آئینه خدا تعالی یاری آنها کند که بفرستد از خانه های خود با بدر کرده شده اند برای
 همین که گفتند ربنا الله الحق تعالی یاری آنها کند بر آئینه مساجد را بشنود و شک نیست که حقیقا
 چهارمین را قوه داد و کفایت آنها فرمود و اقامه صلوٰۃ و زکوٰۃ و امر معروف و نهی منکر از آنها بود و
 و یوفی عینا بید و من اصدقه من الله حدیثا و چون از چهارمین سوای خلفاء اربعه کسی مکتب
 خلافت نیافته معلوم شد که مراد از این لافه خلافت همین خلفاء اربعه و فی الواقع اگر این خلفاء امر
 نمی بودند مساجد خراب بود و دین مهدی رواج نگرفت و احادیث که در خلافت خلفاء اربعه می باشد
 مخصوص در خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه و لا اله الا الله و از حدیث بسیار اندازا بخوانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 یا کسی از شما نبی نباشد و صلواتی بر او نهد و سلم بر او نهد و سلم بر او نهد و سلم بر او نهد و سلم بر او نهد
حدیث ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول بیننا و اناناه و انیت فی علی قلب
 علیها فو قریعت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافه فرج عیضا و نوا و ذوبین و فی نزع
 و الله یغفر له ضعف ثم استخی الذین غریبا فاحذها بن الخطاب فلم یرعق باین الناس یزعم
 نزع عمر ابن الخطاب حتی ضرب الناس لعطش **حدیث** ابن عمر نحوه و رواه البخاری و مسلم
حدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال رأی البلیه رجل کمال ان باک
 یطرب رسول الله صلی الله علیه و آله و یطرب عمر بن الخطاب و یطرب عثمان بن عفان فاعلم انما عن عبد
 رسول الله صلی الله علیه و آله قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه و آله و اما لو لم یکن بعض

معهته و نزلها بون بكنانك و حكيه بوننا الحظا. و خرج قال كذا لا خير في هذا فبينا هم

م فعلون ثم اخذ به الرجل فخلعه في البحر فاحسن به ما في البحر فاحسن به ما في البحر

يتهمني او يقول قاتل نا اولي ويا لي الله والمؤمنون الا ابا بكر متفق عليه خرجه البخاري
 والمسكين له وازنجه است انكم مردوم الفرمو به بيروي شان وادركوه ورافعة خصومات خود بيروي
 ایشان که تعلق بخلفا واد به **حديث** عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقتول
 فيهم ابوبكر ان يؤمهم غيره اخبره الترمذي **حديث** عرابض بن ساريه فوجا عليكم
 بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ واه ابن ماجة والترمذي
 واحمد **حديث** خنيفة بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا بالذين من بعدي
 ابي بكر وعمرهما الترمذي والحاكم **حديث** انس قال العنبي بنو المصطلق الى رسول الله صلى الله
 فقالوا اسل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فانيته فسالته قال
 الى ابي بكر فانيته فاجبتهم قالوا ارجع اليه فساله فان حدثت بابي بكر حدثت فالي من
 فسالته فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فساله فان حدثت بعمر حدثت فالي من فانيته فسالته فقال
 الى عثمان فانيته فاجبتهم فقالوا ارجع فساله فان حدثت بعثان حدثت فالي من فانيته فسالته
 فقال لحدث بثمان حدثت بالاك الله فثبا اخبره الحاكم **حديث** جابر بن عبد الله ان امه سألت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فامره ان ترجع اليه فقالت يا رسول الله ~~بيد~~ ايايتان جئت
 فلم اجدك فعني الموت قال فان لم تجدني فاني ابا بكرهما البخاري وسلم قال ابو عمرو الاستيعاب
 قال الشافعي هذا الحديث ليل على الخليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر انما هو است
 انك يغيره صلى الله عليه وسلم ابوبكر وعمر انما نطايهم فرمو **حديث** ابي الدرداء قال خطب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبة قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابوبكر فخطب فصرخون
 النبي صلى الله عليه وسلم فلما فرغ ابوبكر من خطبته قال يا عمر قم فاخطب فقام عمر فصرخون النبي صلى الله عليه
 وسلم ودون ابوبكر رواه الحاكم وازنجه است انك يغيره صلى الله عليه وسلم ودر مرض موت ابوبكر باي
 وورد مرابا قد ادا ووزا امر فرموده انما است غير الى بكر وروى عن **حديث** ابو موسى الاشعري
 قال عرض النبي صلى الله عليه وسلم فاشتهد برضه فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت عائشة يا رسول الله

انه رجل فبين اذا قام مقامك لم ينطق ان يصلي بالناس فقال ابو بكر فليصل بالناس فحدثت
 فقال مري ابابكر فليصل بالناس فانك صانع يوسف فانه الرسول فليصل بالناس في حيا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحسن ابن عمر نحوه رواه البخاري ومسلم في جماعة من حديث
 عائشة فان النبي صلى الله عليه وسلم قال هو ابابكر فليصل بالناس في قالت عائشة يا رسول الله
 ان ابابكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامرهم فليصل بالناس لت فقال هو
 ابابكر فليصل بالناس لعائشة فقلت لحفصة قولي ان ابابكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
 من البكاء فامرهم فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفعل صواب
 يوسف مري ابابكر فليصل بالناس ففعلت حفصة لعائشة ما كنت صليتها خيرا **حديث**
 عبد الله بن ربيعة قال لما استمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وجوهنا عندك في نفر من الناس جاءه يدا
 الى الصلوة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مري ابابكر فليصل بالناس فخرجنا فاذا عمر في الناس ابوبكر غابا
 فقلت يا عمر فصل بالناس فقدم فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر جلا جهر قال
 فابن ابوبكر يا ايها الذي ذلك والمسلمة ففعلت الى ابوبكر فخرج بعد ان صلى عن تلك الصلوة فصل
 بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلى الله عليه وسلم صوت عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى اطلع راسه من حجرته
 ثم قال لا لا يصلي بالناس ابني فحاشا يقول ذلك مغضبا حتى جاءه ابو داود وابو عمر في الاستبابة
حديث ابن بن مالك ان المسلمين بنواهم في الفجر يوم الاثنين وابوبكر يصلي بهم فجاءه النبي
 صلى الله عليه وسلم قد كثر من حجة عائشة ففطر عليهم وهم صفوف فجلس فليصلي فليصلي فليصلي فليصلي فليصلي فليصلي
 ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلواتهم
 فوحا بالنبي صلى الله عليه وسلم حين رواه فاشا يريد ان اتوا ثم دخل الحجرة وادخا المسترقون
 ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخو حجة البخاري **حديث** اختلاف بني سلمة ابوبكر راو ما تهاز وروى
 موت بدر بن واثر سيدة واثر عمر بن الخطاب على بن ابي طالب وابن سعد وابن عباس وغيرهم وكشيته
 وفيها صحابته مثل عمر بن الخطاب اختلاف استدلال كونه بغيره ما غن عن ابوبكر وسائر صحابته

کردند و صلوات بر محمد و آل محمد و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام
 کردند که چون پیغمبر صلوات بر محمد و آل محمد و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام
 بنید اند که رسول صلوات بر محمد و آل محمد و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام
 شود برای بیک انصار گفتند بخود بمانند انرا مقدم بیا بیک و ابو محمد و سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام
 روایت کرده که گفت مرا علی ابن ابیطالب که رسول الله صلوات بر محمد و آل محمد و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام
 صلوات بر محمد و آل محمد و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام
 و قوام است این راضی شدیم برای کارهای دنیوی خود اگر کسی را رضی شده بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 از وی برای این پس بقیه ای بگویم در روایت کرد که حکم درست کرد آن از علی دزیر فرشی الله علیه و آله و سلم
 اگر کسی گوید که کلام فاروق و رضی علی رضی الله عنه معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کلام
 فرموده اند قال عمران لم استخلف فاستخلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الخاری و قال علیه
 ما استخلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاستخلف رواه النحاکم پس تطبیق این تا میان این احادیث
 که ولایت از دست اختلاف آن حضرت صلوات بر محمد و آل محمد و بر سید عالم علیه السلام و بر سید عالم علیه السلام
 نمی استخلاف است و است که مردم با جمیع کرده اند که سید سعید است و این را بگویم که مردم را به عیت و احسان
 بر خلاف و خلاف و از جمیع بهترین ترتیب که ذکر کردیم متواتر است تا بحدیکه مخالفان هم از ان انکار ندارند بلکه بعضی
 بعضی و عینا و بجهت همین اجماع که غیر تمام صحابه میکنند و میگویند که علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته
 خانه بخانه همراه برین و انصار و اهل بدر اخبار بر گوش کرد و طلب مشاخره نمود کسی را وی را مخالفت نکرد
 مگر هم که آن بیرون و مقتدا و سلمان و ابوذر را کسی گوید که اجماع بدون علی منعقد نمیشود که هم از اکابر و عتبا
 صحابه بود و علی همیشه کجایت مطلوبی و متهوری خود میگوید و در هر مقام و در هر خطاب کجایت قریش
 و دعای بر آفرین می نمود و گفته شود ایندروم و طلست و محض افترا و فتن در پیچ و رومی صحیح
 یا حسن یا ضعیف کجایت علی نماند بلکه بروایات صحیح معتبره سبیه علی رضی الله عنه بطریق ثابت
 گشت چنانچه ذکر کردیم و اقرار بنضائیل چنین از علی نه متواتر گشته چنانچه ذکر کرده و در موضع مذکور

وارقطنی از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت والدی خلق الجنة و بره السمة لوعبدی رسول الله
 صلی الله علیه و آله عهدا جاهدت علیه و لولم اجعل له رداء و لم ازلک ابن ابی فحافة یصعد
 بهرجنه واحد من منبر صلی الله علیه و آله و لکن صلی الله علیه و آله سلم رای موضع فی موضع
 فقال له قمر فضل الناس و توسع فی صیدنا به دنیا کما رضی به رسول الله صلی الله علیه و آله
 و ابن ابی شاذان محمد بن سیرین روایت کرده که وقت سقیه کردن با ابی بصیر مردی مروانی عبیده بن ابی جراح
 انداخته با ابی بصیر کینه ای بعبیده تعجب کرد و گفت شما نزد من آئیند و در حالیکه در شما ثالث ثلثه یعنی ابابکر و
 احمد از محمد بن سیرین هم چنین روایت کرده مگر آنکه در آن ذکر کرده است لال ابی عبیده پیچیدگی ابی بکر در نماز و
 حاکم و مستدرک از قمر روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزد یک علی ابن ابیطالب مد گفت چه حال
 است شما خلافت را که آمد و راقل قریش قلمه و از آنها ذلایم می آید بکر را ششیم بخدا اگر من ندهم پرستم
 زمین را بر تو از سپاه و مردان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافت کن پیش من بگو بر تو فراموشی آرام علی
 گفت و برت که عداوت اسلام و مسلمانان می کنی ای اباسعیدان پس ضرر نکرد عداوت تو نیز می آید فقیه
 ابوبکر را برای خلافت اهل و از علی بن ابی بکر و عمر و عثمان و اتر رسیده احمد از عبد خیر روایت کرده که علی
 رضی الله عنه بر سر منبر برآمد و گفت که فقیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مختلف ابوبکر فعل بجالسار بسیرنه حتی قبضه
 الله علی ذلك ثم استخلف عمر فعل بجالسار و سار بسیرنه فما حتی قبضه الله عز وجل علی ذلك
 و ابن ابی شاذان محمد بن سیرین روایت کرده که حاکم از جعفر بن محمد الصادق عن ابی ایوب ان عمر بن عبد الله بن جعفر روایت کرده
 قال علی و لیلنا ابوبکر کان خیر خلیفه الله و ارحم بنا و احنا و علینا و حاکم و بخاری از طرف
 مستدرک از ابن ابی شاذان روایت کرده که گفت و نخل شدم بر عمر و تیکه مجروح کرده شد هنگام قتل پس بگفتم
 خوشی با و تر از اینجاست ای امیر المؤمنین سلام آوردی و فقیه که گفت که مردم و جهاد کردی با رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و تسمیکه با خوشی کردند او را مردم و وفات یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که از تو راضی بود و اختلاف نکرد
 در خلافت تو و کوشش و تنه شدی شهید الحدیث هر چند فقیر حادث می شود و یک تیب ال سنه درین کتاب است
 اکثر روایت کرده که بر اهل تشیع الزام نمیشود و آنها را حدیث مرویه اهل سنه را قبول نمی کنند

یکن چوین احادیث این باب در جبهه اولتر رسیده اند که در آن مجال نیست مگر یکباره و گنجد او انص
 احادیث مرویه این باب بر تفسیر عمل میکنند و بطلان تفسیر و تفراتن عدم تفسیر بیشتر مذکور کرده شده
 لهذا این احادیث را آورده شد اکنون آنرا مرویه کتب روان فیض درین باب آورده می شود
 منها ما اوردوه النصف فی فیج البلاغه من امیر المؤمنین **ع** کتابه الذی کتب الی معاویه
 اما بعد فان معنی یا معاویه از منک وانت بالشاهد لانه یا معنی القوم الذی یا یعوا
 ابابکر و عمر و عثمان و علی یا یعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد و
 انما الشوری للمهاجرین و الا لصدار فان اجتمعوا علی جمل و سموه اما ما کان لله فان خرج
 منهم خارج بطعن او بغير روه الی ما خرج منه فان لی قهالوه علی تباع غیر سبیل الخ
 و ولا لله ما قوی و اصله یجهم و ساءت مصیرک و غیره و راجع الی ما کان له ان یزیر المؤمنین که گفته
 قسم خدایا که من اینها را کرده با کفار و قتال کرده ام و ان تا که آنها را قتل کردی یا مسلمان شدند و اسلام سبب
 او شد این شد و وضع کرد بر بنو بنابر و مسامحه و واقع شد در خلافت و خفته و مراد از فلانی ابو بکر باشد
 یا عمر و منها ما رواه انه لما مات ابو بکر قام علی **ع** باب البیت و هو سجد فیهِ و قال کنت والله
 یعسوب المؤمنین و کنت کالجبل لا یجره العواصف و لا ینزله و روی حافظ ابو سعید بن سلمان
 و غیره عن محمد بن عقیل بن ابی طالب انه لما قبض ابو بکر الصدیق **ع** و سجد علی راسه و رجت
 للذین به بالبکاء کما یوم قبض رسول الله **ص** فقام علی بالکلیا مسترجعا و هو یقول الیوم انقضت حیات فی
 النبوة فوقف علی باب البیت الذی فیهِ ابو بکر و سجد فقال رحمت الله بابا بکر کنت ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و انیس و ذکر الحدیث بطوله فی فضایل ابی بکر و مناقبه و فی خلیفته
 فی دین الله عز و جل و امتنه احسن الخ و قد حین ارتد الناس قمت بالامور الیه خلیفه نبی
 فی صفت حین و من اصحابک و برزت حین استکانوا و قویت حین ضعفوا و لفت منها ج
 رسول الله صلی الله علیه و آله ما ذکرت خلیفه خفا و غیره و کتب و فی مرویت از ابی جعفر علیه السلام که
 گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه خیاره بر این الخطاب فرمود میگفت والله ما احد

من الناس احب الي ان اتقى الله بصحيفة من هذا المسحوق وبعينين اين اثر از محمد باقر مرسل روايت
 کرده است ابو حنيفة در كتاب الآثار و اين اثر را حاكم از محمد باقر از جابر بن عبد الله متصل روایت کرده
 و احمد از ابن عمر و ابی حمزة روايت کرده و بخاری از ابن عباس روايت کرده که علی بن جناد عمر فرموده که گفت
 ما خلقت لحد احب الي ان اتقى الله بمثل علمه منك و ايم الله و ان كنت لا اظن ان يجعلك الله مع
 هذا جيك و حبت اني كنت تثير الامم النبي صلى الله عليه و آله و آله و سلم و ابو بكر و عمر و دخلت
 انا و ابو بكر و عمر و خرجت انا و ابو بكر و عمر و منها ما نقل لا در قبلي حتى كشف الغمة في معرفة
 الاثر من الاخبار التي اتفق عليها اهل السنة و الشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد عن جليله سيف
 هل يجوز قال نعم قد حل ابو بكر الصديق بالفضة قال الواوي تقول هكذا فوثق الامام
 عمر و كانه فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله تعالى
 في هذا الخبر و الاخر **فصل** و رواه في دعوى خود استدلال می کنند بذكر
 مطاعن خلفه و مطاعن غير القرون و صاحب السال الی علی علیه السلام چنانچه آن مطاعن و جواب هر يك
 از آن در مقاله راج ذکر کرده شود و ان شاء الله تعالى میگویند که خلفه و ثلثه قابل خلافة نیستند
 و صاحب قبل صحت اجماع نبوده و نیز استدلال میکنند بآیات قرآن که در آن تکلفات بسیار
 و قاطعه بخشنید و دیگر با و محمد که زرافات اند و نیز شک میکنند با خبر که ولایت نه از پدر بدعا و دیگر با
 موضوع اما آیات که بدان استدلال میکنند پس مفت اند یکی قوله تعالى انما وليكم الله و رسوله
 و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتوا الزكاة و هم داعون میگویند که الله تفسیر جماع و ان
 بر آنکه این آیه نازل شده در حق علی رضی الله عنه و تشبیه خاتم الصدق کرد بر سائل در رکوع
 و الولی المتصرف پس حقتعالی و لایست بعملی نه ثابت کرد چنانچه برای خود و برای رسول ثابت کرد
 و شک نیست که ولایت خدا عام است پس همچنین ولایت علی فهو الامام و دون غیره برای حضرت علی
 و این استدلال طلبت بوجود یکی آنکه دعوی اجماع التفسیر باطل است نقاشین ابی جعفر محمد باقر
 روايت کرده که این آیه در حق صحابه از مهاجرین و انصار نازل شده و ظاهر پس بعد از الله صدق الذين

وضایر سبع و سیار از حکم مروایت کرده که این آیه نازل شده در حق ابی بکر صدیق رفق و تعلیمی روایت کرده
 که در حق علی نازل شده و تعلیمی صاحب البیاض است اخباری تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شتر
 الدین بن خلکان گفته که تعلیمی از اصحاب بنده است چون با بود میگفت که علی نمرده و دنیا باز خواهد آمد و
 با وی ضم کرده میشود و روایت محمد بن مروان سنده ضعیف و آن سلسله کذب است و این مروان کذاب ضایع
 را فضی است و صاحب البیاض روایت کرده که در حق عباده بن الصامت نازل شده و فقیه اصفهانی خود
 نیز بری کرده و از سنا خانی مثل ابن ابی و سیاق قصه چنین خواهد **قال الله تعالی** یا ایها
 الذین آمنوا اتقوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء و جاعی از محمد بن اهل سنت گفته که این
 آیه نازل شده در حق عباده بن سلام و فقیه گفته یا رسول الله قومنا یجرون و ما برهم تعدیه تخصیص سبب
 نزول مخصوص عموم لفظ آیه نمیشود و ویم آنکه لفظ ولی شتر است در چند معنی محب و صیقلی
 و انصیه و الاولی بالتفرقة الجار و ابن اهرم المصنف و جایز نیست حمل شتر کی بر یکی از معانی بدون
 قرینه و قرینه ایجاد دلاله دارد و حمل کردن لفظ ولی بر یکی از معانی ستمه کانه اول یعنی سیاق قصه
 که در آن نهی است از اتخاذ یهود و نصاری اولیایستی درست و یار و مدد کار نام دلی بانهض
 و صیغها جمع نیز قرینه ستمی است بیوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند و مراد بودن علی
 ازین آیه و این قصه نزد اهل حدیث ثابت است و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوة نیست پس او برای
 حال نیست بلکه برای عطفت او و او عاطفه است باتفاق علماء جریته یعنی آنها را کوی گفته کانه در نماز
 نه آنکه مثل اهل کتاب نبی رکوع میگذازند و اگر او برای حال است پس معنی را کون خاصه است
 که ضعیف معنی جنتی است که کسی را کما ذکره الله المنة چهارم آنکه کلمه انما زود و جبر و خافه کوفه موصوع برای
 نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس ستمه لال با این آیه روان باشد و اگر ستمه لال با این آیه تمام
 شود پس چون لفظ ولی موصوع است تحقیق برای کسی که با مثل شخصیت با این صنفه و علی رضی الله عنه
 با این صنفه امانه و غلامه بعد ستمه تصدق و فکیف التخصیص و ویم قوله تعالی انما یسیر الله لیس
 عنک من اجل اهل البیت و بطریق که قطع میگردد **ع** میگویند که علماء از فقه

اجماع دارند بر آنکه این آیه نازل شده در حق علی وفاطمه و حسن و حسین و این آیه بر عصمه و ولادت می کند
 پس اینها معصوم اند و دیگر خلفا معصوم نیستند و عصمت از راه شرط است فیکون هو الامام و این
 استدلال باطلست بخند و هر یکی آنکه دعوی اجماع منسری باطلست بلکه منسری اختلاف دارند و در سبب
 نزول این آیه ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده که این آیه در حق سائر انبی صلی الله علیه و سلم نازل
 شده و هم چنین روایت کرده ابن جریر از حکمرمه و سیاق قصه یحیی و ولادت و او را قال الله تعالی یا نساء
 النبی لستن کاحد من النساوان الثقیات الی قوله و اقمی الصلوة و ایتین الزکوة و اطعن الله
 و رسولک انما یرید الله لیزهت عنکم الحس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذا کونتم
 فی بیوتکم من آیات الله و الحکمة و بعضی مفسران گفته اند که در چهار کس نازل شده علی وفاطمه
 و حسن و حسین اما دوی مسلم اند صلی الله علیه و سلم ادخل هو لا تحت کساء علیه
 و غیره و این آیه در وی احمد و ابی بن الاسقع اند صلی الله علیه و سلم قال یحیی
 اند و ههنا کالآیه اللهم هؤلاء اهل البیت و خاصتی فاذهب عنهم الحس و طهرهم
 تطهیرا و این حدیث مسلم و احمد و ابی داود و دیگران درین فضیلت شریک نباشد و جماعتی از مفسران گفته
 اند که در حق نبی شتم نازل شده و مختفان از اهل تفسیر میگویند که نازل شده در حق جمیع اهل بیت
 ان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اولاد او و همه هستند و دخول سائر ائمه میشود و سیاق قصه در دخول غیر
 ان ثابت میشود و بنده که ضمیمه چنانچه در حق سائر ائمه بر ائمه علیه السلام آمده تعجبی من احوال الله
 و رحمة الله و برکات علیکم اهل البیت و نزول آیه در حق شخصی اگر ثابت شود و لاله ندارد بر آن که دیگر
 در آن داخل نیست و در روایتی آمده که ام سلمه گفت مگر من از اهل بیت تو نیستم رسول من نبود
 صلی الله علیه و سلم منم که بانه باقیه دختران و اقرار از اوچ خود را و حدیث صحیح و آورده و بسیار
 از محدثین روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که منم که عباس و برادرش خضعل و عبد الله
 و عبید الله و قثم و سعید و عبد الرحمن را در گنمی سبیه مخطوط بصری و فرمود اللهم هؤلاء اهل البیت
 و عزیزی فاستخرجهم من النار کساری بفضله الشهید پس از درود و ابراهیم باقی مانده که آنرا گفتند

[illegible]

انچه در این باب روایت کرده و بهی عنوان دوم آنکه این آیه بر عصمت دلالت ندارد چرا که در جمیع طایفه
نمیگویند بید الله ان یطهرکم من الذنوب و یرزقکم من یشاء و یرزقکم من یشاء و یرزقکم من یشاء و یرزقکم من یشاء
است آنها را بخانه و حق اولی الامر میباشد چنانچه قوله **لعلکم تعقلون** فیهما و اصعدا طیباً
فاهموا بوجوه حکم و ایدیکه منهد ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لیکن یرید لیطهرکم
و لیتم نعمته علیکم و لیسلمکم تشکرون دلالت بر عصمت ندارد و دوم آنکه عصمت شرط ائمه نیست بلکه با وجود
مقصود هم جایز است که امام غیر مقصود باشند چنانچه طاعت استحقاقی با وجود وجود بودن شمول
نبی مقصود در آنوقت موجود بودن و او ذکاوت و او یوم قول تعالی قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة
فانتم سببی میگویند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند قرابتی که بر ما مودت است
و اجبت فرمود علی و فاطمه و پس از آن و اجبت غیر علی و اجبت بنی و اجبت بنی و اجبت بنی و اجبت بنی
طاعت است پس علی واجب الطاعت شد و الا ما هم و این آیه است الا ان طاعت است بوجهی که در روایات
مختلف است و مراد از این آیه احمد و طبرانی و بخاری و روایت کرده اند که مذکور شد و این روایت ضعیف
است چرا که این سوره تمام کلیه است و همین در مکه نبوده و قول عثمان در مدینه بعد از هجرت شده و در
راویان این حدیث شیعی غالی و تصحیح روایات بخاری است از ابن عباس که مراد بقربی کسی است
که میان او و میان پیغمبر صلوات الله علیه و سلم قرابت است بخاری آنکه از امام تفسیر از ابن عباس روایت کرده
اند که معنی این آیه است و سوال نمیکند از شما بر سر این اجرة مکرر استی که دوست دارید بر سبب است که مرا
باشماست و همین منی خرم کرده سدی که بر عبد الرحمن و جماعتی از اهل تفسیر گفته اند که منو هیچ سبب ندارد
قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و سلم با وی قرابت بود و قریب یا بعد دوم آنکه بوجوب محبت
مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده که امامیه اعتقاد دارند بوجوب
محبت علویان و اهل سنت میگویند بوجوب محبت اهل ذم و اصحاب اهل ذم و سلم و اهل ذم و سلم و اهل ذم و سلم
غیر علی میگویند که نسبت در حدیث صحیح وارد شده حبیبی بکر و عمرایان و بعضی کفر چهارم قول تعالی
فمن حاجتک فیهم بعدی فاعلم انک من الله فاعلم انک من الله فاعلم انک من الله فاعلم انک من الله فاعلم انک من الله

و انفسنا و انفسکم میگویند که اجماع مفسران است بر آنکه مراد از انبیا انما حسنین اند و از انبیا اما فاطمه و انفسنا
 علی است چرا که همین چهار کس پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سبیل و فتنه نبی بجزان همراه بوده بود پس
 خستالی علی انفس محمد صلی الله علیه و سلم گفته و مراد از ان مساوات است و مساوی اولی بالتقریر
 است فمر الامام این استدلال باطلست بوجه یکی آنکه دعوی اجماع بر آنکه مراد بانفسنا علی است و دعوی است
 بلکه مراد بانفس نفس نبی است صلی الله علیه و سلم و در کلام عرب شهرت و یاد که میگویند دعوت نفسی الی کذا
 و امرت نفسی بکذا و علی اصل انبار است در عرف طلاق این بر حق نیستند یا آنکه مراد از انفس من متصل
 بدنسب او میباشد و هر دو است اطلاقی من غیر بهتر اتصال نسبت بین خصوص بصیغہ جمع قال احدنا
 لا تحسبوا انفسکم من ديارکم و قال الله تعالى تقتلون انفسکم قال عز وجل ظن المؤمنون
 و المؤمنات بانفسهم خیر و قال الله تعالی و لا تلهوا انفسکم مراد بر این آیات از انفس اهل ملة است ایم
 آنکه اگر از انفس علی مراد باشد مساوات معنی است چنانچه در آیات سابق میوم آنکه مساوات علی مرثی را در
 جمیع صفات اتفاق باطلست و بعضی صفات فایده نمی بخشد چرا که مساوی اولی بالتقریر و بعضی
 صفات ضرورت است که در هیچ اولوینة بالتقریر مساوات نباشد چهارم آنکه اگر از این آیه مدعی ثابت شود لازم
 آید امام بودن علی در حوزة پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحکم قوله تعالی انما انت منذر و کل قوم هاد
 ثقلی از این عباس پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که گفت انما المنذر و علی الهادی و این
 حدیث ضعیف است و حال ثقلی و مرادیات او سابق مذکور شده پس استدلال بر این آیه باطلست و معنی این
 آیه اینست انما انت منذر و هاد کل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید قسمت
 و القیمت تشافی الله که پس لازم آید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لازم آید انکار قوله تعالی و انک لتهدی الی
 صراط مستقیم ششم قوله تعالی و قفوا انهم مسئولون و علی و سند و در تفسیر از ابی
 هذی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولائکم علی و این حدیث باطلست
 و در سند من که یحیی بن عمر بن قیس حدیث لایزال مدعی ندارد چرا که مراد بولایت محبت است و وجوب خفتن
 بلکه جمیع صحابه و اهل بیت در سبیل مستقیم است پس وجوب لایزال و لایزال بر امامت ندارد و از حدیث

از طریق دیگر روایت کرده سخن ولایت علی و اهل البیت و تمام ائمه سیصد و سیصد با اتفاق و اگر این ولایت
 کند بر امامت علی گویند امامت علی حق است نزد اهل سنت بعد عثمان رضی الله عنه و اتصال با پیغمبر صلی الله
 علیه و آله ثابت نیست و تفهم قول تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون بطرفی و ابن فرو
 از عایشه و ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود السابقون ثلثه السابق الى
 موسى و شمع و السابق الى عيسى و السابق الى محمد علی بن ابیطالب و در آنجا و این حدیث
 ابو حنیفه و غیره روایت شده است از عقیقه الجوهری و عقیقه که گفته که ابو حنیفه می فرماید که حدیث و اگر این حدیث صحیح
 شود ولایت بر امامت غار که سخنی در حق مهاجرین و انصار فرموده و السابقون اولون المصالحین
 و الا نضار اما احادیث مرویه از این سنه که امامیه بدان بر امامت علی استدلال میکنند پس و از ده آرند
 اول حدیث بریده بن حبیب غیره حاجتی از صحابه روایت میکنند از بنی سلم که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در غدیر خم که جایست میان کوه مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولا وانا مولا المؤمنین
 وانا اولی بهم من انفسهم فمن کانت مولا فلهن مولا و لا اله الا الله و الا من عاداه
 یعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بالکمال در همه آثار رسیده و کمال اصحاب منهم علی بن ابیطالب ابو اویس
 و زید بن ارقم و برادران عازب و قمر بن مره و ابو هریره و ابن عباس و عماره بن بریده و سعد بن ابی وقاص
 و ابن عمر و انس بن مالک بن حویرث و ابو سعید خدری و طلحه و ابو الطفیل و حذیفه بن اسید
 و غیره مرگشت و جمهور محدثین این حدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند و در بعضی روایا
 آمده من کنت ولی من انفسی علی و لیه الله و الی من و الا من عاداه و فضل بن حذیفه
 انفس علی برای اختلاف علی میگویند و میگویند که مولی یعنی اولی است حضرت امیر المومنین و در بعضی الفاظ
 این حدیث متواتر زیاد و روایتی گفته و هو الخلیفه یقین و هو لیک بعد الله و این زیاده منکر و ضعیف
 است و از تغییرات و فضل است و تبدل لال این حدیث را با مقتضای طاعت بود اول آنکه مولی یعنی اولی
 نیامده کسی از علمای اهل بیت گفته است فضل یعنی فضل الله یا دویم آنکه مولی یعنی اولی باشد پس مراد
 پس المعنی و العظیم و القریب است یعنی اولی البصر چنانچه در قوله تعالی ان اولی الناس باولهم

للدين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا لله والى المؤمنين وللفقهاء والى المؤمنين
 متفق ومتفق وصاحب سبب كان العم ونحوه وبعينه متفق وبار وودو كار و نعم ومنع عليه رب محب
 ومحبوب تابع وظهر في حياته حديث يسني جمله و عاينه قرينه است برانكه مراد از مولى محبوب است و فائده كلام
 و لانه بران ندارد كه مراد ائمه باشند بلكه عرض ان كلام است كه اين سخن در فريش معال ثبت است و اگر
 مراد آنحضرت ائمه بودي بچشم مسلم واضح تر فرمودي و قد اخبرني ابو نعيم اللداني عن الحسن المشيبي عن الحسن
 المجتبي انه لما قيل ان من ههنا نصل عاتمة علي قال اما والله لو جئني النبي صلى الله
 عليه وسلم بذلك اة عاتمة والسلطان لا فضاء لهم فانه صلى الله عليه وسلم كان افضل الناس للمسلمين
 وسبب رواه ويجوز ان يكون انما اخبرني عن النبي صلى الله عليه وسلم عن اهل بيته عن علي رضي الله عنه بامارة شكر
 بيني قت و انما انما انما سبب يكبار به را سري نمود مردم از بين سني بر علي الكاكر كنند و يكبار ان صاحب سبب
 صلى الله عليه وسلم اتفاق كردند و گفتند كه هرگاه كه بايسته صلى الله عليه وسلم طافات كنيم از بين امر شكايه
 علي بن ابي طالب صلى الله عليه وسلم چون پيش آنحضرت صلى الله عليه وسلم آمدند هر يك از ان شكايه علي رضي الله عنه
 پيش نهادند و در روايتي است كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم دو شك فرستاده بود بر علي را و در ديگر خال را پيكره بود و
 پس علي بن ابي طالب شتم كرد و از انجا كه چاره گرفت و تسري نمود خانه كايه علي بن ابي طالب را و خطي نوشته بد
 بر ابراهيم بن ابي طالب پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرستاد پيغمبر صلى الله عليه وسلم از شنيدن شكايه مردم
 و خواندن آن خط و غضب آمد و فرستاد و فرمود شاپري خواهي پيدا از مردى كه دوست مپدا خدا و رسول
 و دوست مپدا را در خدا و رسول خدا و خطبه خواند تا شكايه علي از دل مردم دور شود و محبت علي
 در قلوب مردم متكمم گردد و آن جاريه را علي رضي الله عنه در حصه خود كه از خمس غنيمت و گرفته بشري
 نموده بود در ان احتمال مصيبت نمود مردم از غلط اخي خود و اقرار كننده بود و چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم
 ان خطبه خواند عمر رضي الله عنه گفت كه اگر امانه تراي اين ابى طالب اصحت و بيت مولى نخل نمون و نمونه
 و نيم انچ بخاري و سلم از ابراهيم بن ابي طالب پيكره گرفته كه رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب و فرمود
 اتوك و در ميه خليفه گذاشت علي گفت يا رسول الله انك تفضل في النساء والصبيان فقال

اما از حسی ان تا کنونی غیر متها دون من موسی الا انه لا یجی بعدی میگویند که منتر که اسم
 جنس است مضایف بسوی علم پس عام است جمیع مراتب الصفة الاستثنای چون مرتبة نبوة را استثنای
 نمود دیگر مراتب را بشمول باقی ماند و مارون خلیفه و موسی را منقرض الطاعة و این استلال اطل است
 چرا که این خبر دلالت نمی کند بر شمول جمیع مراتب که لازم بود بلکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد
 استخلاف است و ردة غیبة اصناف برای هر خلیفه است و استخلاف در ردة غیبة دلالت ندارد بر خلافت پس
 وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کلامه لا یجی غیرت برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوئیم که منتر که
 مارون مختصر بود و در دیگر استخلاف و ردة غیبة و نبوة چون نبوة را استثنای کرد باقی مانده که استخلاف
 مدت غیبة و مارون را خلافت بعد از من است علیه السلام لازم بود بلکه مارون پیش از موسی رحله کرده و موسی را نبی
 بعد از منی است بعد از منی چنانچه در قوله **لَا یجی** من بعدی به من بعدی بعد از من حدیث
 بریده علی بن ابی طالب صلی الله علیه و سلم نقل می خوانا من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی میگویند
 الولی اولی بالتصرف و اولی الامام سنا و این حدیث اصل شعیبی است نهیم است پس نه اوصالح احتیاج حنیث
 این چنین ملاحظه اند که گفته لیکن این حدیث را ابن ابی شیبته از عمران بن حصین بنی صحیح روایت
 کرده و جواب آنست که ولی در ردة غیبت معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استلال بر امامت بعد از ان باطل است
 چهارم حدیث شمس بن ملک انه کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طایر قید طینه له فقال اللهم انی
 باحب الناس لیك یا کل منی فجا علی فاکله رواه الترمذی شمس الدین ابو عبد الله محمد بن حمزه سی
 و تخفیف گفته که من از زمان طویل سیدتم حدیث علیه را که حاکم در مستدرک آورده سیکه نکرده پس چون
 تعلیقات آن کتاب که دوم سیدتم قول محدثین را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و حسن
 جزری تفسیر کرده و وضع این حدیث و نیز این حدیث را امامت دلالت ندارد و کمالی نمی و مراد از احسان
 من احب الناس لیك است کافی توهم فلا یحق للناس بحیثی که دیگر خلفا و انوقت حاضر نباشند
 و همچنین حدیث در حق عباس صلی الله علیه و سلم و شد روی ابن ابی بکر من طریق ابی عن حجة قال قلنا
 علی السلام و اهدیت النبی صلی الله علیه و سلم و اهدت یا همة مفتیق و لوز و کعک فقال اللهم

[illegible]

بسیب قوله احوال و الصبار منازعة نكرو لوكيم كوصيت شيوخ است و اكر وصيت ثابت شود و لانه و اكر
بر آنكه خلافت آنها بر حق است و لکن منع كرد از منازعه آنها و اگر خلافت آنها درست نباشد خلافت علی
لطفت ما برای مكلفین محال است كه پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطفت محروم دارد و علی را از
لطفت باز و شوقی و فتنه انصاری نیز مشهور است روی ابان ابن عباس عن سید بن اسلمی بن ابی الهی
و غیره ان عمر قال لعلي و الله لئن لم يتابع ابا بكر لقتلنك قال لعلي و الله لو لا عهد
عنه اني لقتلته لست اخوته بعلمت اين الصنف ناصر و اقل عدد كذا ذكره الرضی
فی فیه المبدعة و عن جوفه قال ابو سفیان بن حرب انی ابوطالب افتقار ابی طالب
هذا لیس فی قل فوین قتلة و اذله من ابی بكر و الله لئن عشت ملأتها
عليه خیل و رجلا فقال له علی طال ما عادت الاسلام و اهله یا ابی طالب فلیض
ذلك شیئا انما وجدنا ابی بكر لها اهلا اخرجه الحاكم یازدهم حدیث ابی سعید الخدری
ان النبی صلی الله علیه و آله قال لعلي انك تقابل علي و یل القرآن كما قاتلت علی تنزیه
و حدیث دلالة ندو كبر خلافت علی رضی الله عنه و در وقتی از اوقات و اخبار است باینكه علی بن
را و خلافت خود با خوارج اتفاق قتال است و مهمل بخدیث چهارم است ای بل است و در حدیث
خوارج دو اودوم حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله قال انی تارك فیکم ما ان
تمسكتم به من فضل الكتاب الله و عمر بن الخطاب التزمذی و روی مسلم عنه قال قام
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطیبا جاء یعدی عن خباب بن مكنه و المدينة فحمد الله و اشفی
عليه و وعظ و ذكر ثم قال ما بعد یها الناس انما نابت یوشك ان یاتینی رسول
ربی فاجیب و انما تارك فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا
بکتاب الله و انتم تسکون به فحیث علم کتاب الله هر جیل الله من تبعه كان علی
الهدی و من تركه كان علی الضلالة جواب بخدیث مثل حدیث مثل اهل بیتی مثل
سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها هلك این بر و حدیث دلالة بر امامت

و در حدیث خود با خوارج اتفاق قتال است و مهمل بخدیث چهارم است ای بل است و در حدیث
خوارج دو اودوم حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله قال انی تارك فیکم ما ان
تمسكتم به من فضل الكتاب الله و عمر بن الخطاب التزمذی و روی مسلم عنه قال قام
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطیبا جاء یعدی عن خباب بن مكنه و المدينة فحمد الله و اشفی
عليه و وعظ و ذكر ثم قال ما بعد یها الناس انما نابت یوشك ان یاتینی رسول
ربی فاجیب و انما تارك فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا
بکتاب الله و انتم تسکون به فحیث علم کتاب الله هر جیل الله من تبعه كان علی
الهدی و من تركه كان علی الضلالة جواب بخدیث مثل حدیث مثل اهل بیتی مثل
سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها هلك این بر و حدیث دلالة بر امامت

ندارند بلکه دلالت دارند بر آنکه خلیف مومنونست بر دوستی با ملکت نبوة و مقرة پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 دین از آنهاست باید کرد و ولایت از آنها باید گرفت پس این حدیث چه هست برای اهل سنت
 و جماعة که کتاب متنعانی را حکم کردند باینکه نیکو نیند که نوین بعضی و نیکتر بعضی و با هر هر فرد از اهل
 بیت نبوة محبت دارند از آنها حدیث و فقه را روایت کرده اند بخلاف بعضی که اول بقوله کتابا
 انما الحی فطرون انکار کرده اند و از سایر قرآن و در کرد و ند و قائل بخلاف در آن شدند که کتابا
 پس شیت انداختند و از اهل بیت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را نکتب کردند
 و بعضی عیسی و بعضی اسماعیل و بعضی اسحاق بن جعفر بعضی عبد متبر بن جعفر و بعضی موسی بن جعفر را امام
 گفتند و دیگران تکفیر و نکتب کردند و علی بن ابی طالب را نکتب کردند و ازواج پیغمبر و زقیه
 و ام کلثوم و زینب و خمران پیغمبر را که حقشالی در قرآن ذکر خیر آنها می کنند لعن میکنند و
 الا لعنة الله علیکم الذین اما دلیل عقلی بر ائمه علی رضی الله عنه بر پیغمبر می آرند که در ائمه
 شرط است آنکه معصوم باشد و زان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی بر سیم را فرمود
 انی جاعلکم للناس اماما قال ابراهیم و من ذریتی قال الله تعالی لا ینال عهدکم
 الظالمین و هر که معصوم و هر که معصوم می باشد و هر که معصوم است بر نفس خود و کفر بدین ظلم است
 و غیر از اینها هم امام ائمه از پیغمبر معصوم چنانچه باید می آید پس نصب امام غیر معصوم لطیف ثبات و نصیر الدین
 طوسی در تجرید بیشتر از طاعت چهار دلیل شماره نموده یکی آنکه خروج بسوی امام احتمال خطاست و عریض
 پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد تسلل لازم آید دوم آنکه امام عاقل است شریعت را اگر خطا
 بر وی جایز باشد حافظ نتواند شد و سیم آنکه حکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
 منکم امتثال و ام امام و امتها از منتهای امام واجب است و غرض از نصب امام همین امتثال است پس
 اگر معصوم نباشد و معصیت کند از انکار بوی واجب باشد و غرض امتثال فرست شود چهارم آنکه اگر امام معصیت
 کند از عوام در درجه کمتر باشد چرا که از رقابت معاصی و مناقب طاعات عارف تر است پس
 بعد در معاصی از او شیخ تر است و چون معصیت امر است ممتنع که سواى علام الخیر کسی را بران طایفه

این مخصوص علیه بودن از حرف ثانی شرط است برای ظهور عصمت که شرط امامت است پس نفس هم
شرط امامت است و این شرط یعنی عدم سبق کفر و عصمت نفس علی رفا یافته شده و نیز او چه دیگر خلفا
است پستی کرده بودند و امام جواب این استدلال بچند وجه بطل است یکی آنکه عصمت در امامت شرط
نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که مقتضای طاعت را با وجود اشوئیل بنی معصوم امام کرده و نفسی در
سجده بلاغته از امیر المؤمنین و آیه کرده که گفت لابد للناس من امید بگرا و فاجر
بعد ثبوت این اثر در کتاب امامیه شرط عصمت بطلست و نیز نفسی در نهج البلاغه این عبارت
از امیر المؤمنین در جواب کلام خوارج روایت کرده قال کلمة خیار دین به باطل انعم لا حکم الا لله
ولکن هؤلاء القوم يقولون لا اسی وانه لابد للناس من اصبر بر او فاجر یعزل فی امره
للمن ویستمتع فیها الکافر ویبلغ الله فیہ الاجل ویجیح به الفی وبقیة التل به العدد وینس
به السبل وینخذ به للضعیف من القوى حتی یستتریم به و یستترام من فاجر ازین اثر ثابت
میشود که عصمت در امام شرط نیست و اما در فاجر جایز است امام غیر معصوم را جمع کردن فی وجه و با کفایت
این خصوصیات جایز است و حکمت از نصب امام بر این است که از امام معتزل و فحقی یاسن حکم سر بر نهی شود
والله علم و استدلال بر اشتراط عصمت بقوله تعالی کلینا لعمهک الظالمین چنانکه هر که مراد از امامت
و آیه نبوت است سلطنت چرا که ابراهیم علیه السلام سلطان نبود و مرتبه و آیه کن و فصح ترا اشتراط
نموده اند و از شش و نه اصل نیست و ابراهیم علیه السلام بر مرتبه دیگر سوا ی نبوت و مراتب مختلف نبوده
و شک نیست که در نبوت عصمت و عدم سبق کفر شرط است و نیز آیه بر عدم سبق کفر و لایزاله در هر چه که در اسم
کامل و اسم مفصول انصاف با خدا شقاق و در زبان حال میباید و انصاف و در جمیع از منتهی باید
پس کسی که کافر بوده و باز اسلام آورده اطلاق ظالم بر وی ظلم است و همچنین از منتهی اگر کسی غیر کافر
بعده از نبوت و باز توبه کند او را فاسق و ظالم نتوان گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما انصاف
من الذنب کن لا ذنب له و بعد توبه اطلاق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید فیضا عفا
الله العذاب عنکم القیمة یجذل فیهم هانا الا من تاب امن بحمل عملا صالحا فاولئک

بیدار الله سبحانه و كان لله عفرا و رحيم الى قوله تعالى يقولون و سباهنا
ان و لجننا و ذرنا متناقرة اعين و اجعلنا للثقلين اماما و انچه گفته اند كه سر بخام مدام امامت
از غير معصوم نفي آيد اگر مراد جميع مدام امامت است پس على رضى البته هم بر سر بخام جميع مدام امامت قائل
نشده چنانچه بزرگوارى تصاص از قائلان عثمان قدرة نيافته و ديگر انچه طلق قدرة نداشتند
اما كه محمد زهدى از انچه سال مخفى است پس سر بخام جميع مدام امامت از معصوم هم نشده و اگر مراد
سر بخام كه مدام امامت است پس سلسله طينى علم عالم عادل اگر سر بخام ميشود از امام كه شين بايقى
و انچه طوى گفته كه احتمال نظام امام موجب سلسل است و انكه امام حافظ است بر يقرب و واجب
الاشتمال است پس معتد باطل است چه كه انچه من كتابت و ناطق است بلكه لا طاعة الا لله و
فى محيية النان اين عبارت رضى در پنج البلاء روايت كرده پس اشتمال اولى الامر عقيدت است
با كنه غايبى حكمنه **قال الله تعالى** اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم
فان تنازعتم فى شئ فردوه الى الله و الى الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الاخر
و حافظ شريف و در اف خط امام تمامي و ستمه نزول صلى الله عليه و سلم و اجماع انچه معصوم است
كه شتمالى فرموده انا نحن نزلنا الذكرا و اننا له لعا فظنون و قال صلى الله عليه و سلم لا يجمع احسن
علم الضلالة پس سلسل لازم نمي آيد و اگر حفظ شريف است موقوف بر حافظ بودن امام باشد پس بعد
غيبت امام زمانه صلوات بايد كه دين و شرايع محفوظ باشد و انچه طوى گفته كه اگر امام معصوم صادر شود
از عوام در رجه كتر باشد اين قول طوى مخالف قول اماميه است كه حق تعالى دين را با نفع و نصيب نموده و
توابع نمي كند و چون حجت ظاهر باشد پس منصوص جليل بودن هم شرط امامت شده و وجه دوم براى
ابطال استدلال مذكور انكه دعوى عصمت در على رضى و ائمه عنه جلست رضى و پنج البلاء آورده كه كحل
اصحاب خود را گشت لا كفرا عن مخالفت حق و مشورت بجلل افانى است تا بنوق على و لا آسن من ذكرك
مضمونى است چه اگر معصوم بود محتاج به مشورت مردم و متعاله حق نبودى و نيز رضى در پنج البلاء از رضى
رضى اندوخته روايت كرده كه در دعوى خود ميگفت اللهم اغفر لي ما تقرت به عليك ثم يغافل

و چه بیوم اگر دعوی میکند که نفس صلی برای خلافت در حق علی است نه در حق غیر او از خلفاء ثلثه باطل
 است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه نفس صلی برای خلافت در حق ابی بکر است و آنچه در حق علی
 انصاف طلب هرگز ندانند جواب آن گفته شود و اگر نفس خلافت علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد
 حال آنکه در خطی که بعد از پیش نوشته نوشته اند اما الشودی للمهاجرین و الا لفساد ذکره الرضی فی
 ریح البلاء دلیل دویم بر خلافت و امانت علی رضی الله عنه و نفس بدین چه میگویند که علی رضی الله عنه
 و دعوی امامت کرد و مجزیه ظاهر نمود موافق و دعوی خود مثل کند بدین در خبر و معارضه چون و بدو شش سنگ
 که جمعی عظیم از نقل آن عاجز بودند برای بر آوردن آب از زیران در و افتابهای نماز عصر پس دعوی
 او در امامت مثل دعوی پیغمبر است و رتبه یعنی حقست خود امام جانش است که اگر دعوی امامت خلیفه
 ثلثه را داشته باشد پس امامت او بعد خلفاء ثلثه حق است و نه سبب بل شده جافه است و اگر دعوی امامت بعد
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم را داشته باشد پس کذب و نفی است و مخالفت و ایات متواتره و دعوی امامت علی
 بعد عثمان متواتر شده اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شد حال آنکه
 هیچ روایتی ثابت نشده بلکه کلام میراث من چنانچه گذشت صحیح است بر خلاف آن بلکه در حضور
 اینهم دعوی میکند که نبی صلی الله علیه و سلم امر کرده بود و سلم را بگویند که لعن جحش و انالذاتی
 الصلوات و آنچه دعوی خواری عاده کرده اند ظهور کرامات مسلم و خواری از جمیع خلفاء و اکثر صحابه و سبب
 بلکه از اولیاء امامت کرامات و خواری عادات متواتر گشته و یکایک از خواری متقارن دعوی امامت با
 با ابدانته علی با سبب و حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم در کشتن از حجت شده نه بعد وفات و همچنین
 محارب چون اگر اصل نبی صلی الله علیه و سلم را بگویند که در غزو نهی المصلوبین بود و
 همچنین شش مجزیه روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بعد نماز عصر وحی آمد بفرما که در
 خطی علی بود و علی نماز عصر خوانده بود و او را وحی فراموشی حاصل شد که نماز عصر از علی نوشت و پیغمبر
 خدا را حاضر نمود افتاب را در علی نماز او را چندین بار طحی و این مرد و پیروان شایان
 اند اما جماعت عیسوی روایت کردند که طحی و غیره چه گفته و این خوری موصوفی گفته حق است

که اگر صحیح باشد از حسن کمتر نیست و الله علم پس دعوی مختار منتهی این عارقی دعوی امامه ظاهر الطهالان
است و در روشن سنگه برای بر آوردن آب از زیر آن اگر چه در روایات اهل سنت نیست لیکن
شیعه روایت میکنند که علی چون توبه یحیی بن کر و یاران خود پیش بر یاران غالب آمد پس آن گاه است
ظاهر شدن کرامت مختار آن است به دعوی امامه که بعد عثمان بود و از اهل سنت منکر نیستند
و دلیل سوم آنکه که نصیر طوسی بر امامه علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفاء مگر نه سخاوت و کذا او که از
مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامه مفضل با وجود فضل تسبیح است جواب یکی آنست که امامه
مفضل با وجود فضل جایز است چنانچه امامه طاووس با وجود اشیوسیل از رض قرآن ثابت است و دوم
دعوی فضیلت علی بر خلفاء مگر نه جلالت و حق آنست که فضیلت موافق ترتیب خلافت است چنانچه
در موضح آن ذکر کرده شود و ثانی الله تعالی وکیل چهارم بر امامه علی می آید و آنکه در حق علی کسی از
موافق و مخالف موجب قبح در امامه آورده و روایت مکرده و در حق خلفاء مگر نه موجب تسبیح و در خلافت ائمه
بسیار روایت کرده شده و جاسین سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنت و در حق هیچ یکی از خلفاء اربعه
موجب تسبیح روایت مکرده اند و آنچه از احادیث اهل سنت در موضح موجب قبح استنباط می کنند
از سوی فهم آنها است جواب هر یکی از مطاعن آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و در اهل
باطل از مفضل و خارج موجب قبح در اهل کابردین از سوی عقیده خود و بکذب و افتراء روایت میکنند
خارج که خلفاء علی اند رضی الله عنه بسیار قبح در آن جناب کی نسبت میکنند و در مفضل و در حق
خلفاء مگر نه هم چنان افتراء میکنند بلکه در مفضل و در حق علی نه از آن بدتر شایع نسبت میکنند چرا که
دیگر خلفاء را گفته میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان و دعوی الوهیت نقل
سیکته گفته کنیم که گفته میثاق کردم از زبانت آدم منم پیدا گفته و خلفای و دعوی الوهیت بدترین تهم
اکبر است و بدترین تهم از خود میثاقی و کذب غیره که جناب پاک مرتضوی و الله نسبت می کنند
مقتضای آن ملعونان بدترین تهمست مگر بر اهل کابردین بسته جز آدم و مهال را رابعه در مطاعن خلفاء
و دیگر صحابه کرام و چهار اهل سنت و جاعه و این تمام اکثر شش فصل تقسیم کرده شد فصل اول

در جواب خطابه عن علی بن ابی طالب علیه السلام که از ابی طالب علیه السلام نقل شده است که من را از حق ان
 خیر خلق الله جمیع بعد الانبیاء و المرسلین یا زیادہ مطعن ذکر میکنند اول آنکه پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فرمود و جعل اسم الله عن الله من تخلف عنه و ابوبکر از جمیع اسماء
 که در جواب این حدیث صحیح است لیکن جمله اخیر یعنی احسن من تخلف عنه و سرچ روایتی از روایت
 اهل سنت ثابت است و بیشتر اهل صاحب طبع و محل گفته که این موضوع است و این امر پیش
 اسامه در ضمن موت آنست در علی السلام شده بود و از پیغمبر صلوات الله علیه در حق ابی بکر طعن است و بوجه یکی
 آنکه این امر شامل جمیع صحابه نبود و اگر این طعن در حق علی رضی الله عنه لازم آید که او هم در حق اسامه
 نیز آمده بود و دیگر آنکه این امر ابوبکر را خاصیتش شامل نبود که او را در ضمن موت اسامه بامانته قرار
 نداد و بوجه دیگری رضی الله عنه پس ابوبکر یقین از امر خروج خارج بود و سوم آنکه اگر با خبر
 ابوبکر بمردن امر داخل باشد بامانته در حق او مانع است از خروج است امر خروج را چهارم آنکه در آن حدیث
 امر جمیع پیش است نه خروج در شکرت و خبر جمیع عبارتست از آنکه خود را بشکر رود یا دیگران را
 بر آن شکر کند و آنچه شکر بآن بیان محتاج باشد از امر انجام ندهد و شک نیست که ابوبکر رضی الله عنه
 بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر جمیع اسماء کرده دویم آنکه ابوبکر گفته لی شیطان
 یغانی فان استغفرت فاعفونی وان زحمت فقومونی و هر که شیطان او را فریب دهد
 و او را فریب کند او قابل امانته نیست جواب یکم و دوم است یکی آنکه این اثر باطلست لاهل علم و روایت
 صحیح از ابی بکر آنست که گفت مر عمار وقت موت خود را الله ماغت فحلمت و ما استغفرت
 فوهمت و ان الله السبیل فما زعت و لعل جهدا و انی اوصیک بتقوی الله
 دویم آنکه اگر این اثر ثابت شود خلل در امانته نیکند که عصمت در امان شرط نیست و امیر المؤمنین علی رضی
 الله عنه نیز چنین کلام با صاحب خود گفته چنانچه از نهج البلاغه بالاحد کور شده و نیز در نهج البلاغه آورده که
 از کلمات امیر المؤمنین که گفته بدان و عامیکر و آنکه اللهم اغفر لی ما تقرب الیک بالسانی
 ثم خالفه قلبی یومئذ آنکه خطرات شیطان غل در عصمت انبیاء نیست چه جای او بیا و قال الله تعالی

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا عفی القی الشیطان فی عنیه فیسئ الله بلیغ
الشیطان الایة قال الله تعالی قد لهما ما بعد ورفضوس لهما الشیطان چهارم انکرا بنین کلامم بر
بنیمم سن کتر ادا کا بدین مرد گشته و دلالت بر وقوع آن ندارد و چون بنیمم قلم بنی برضیم نفس و امتثال
قوله تعالی لا تزکوا انفسکم مما ذریتکم پس آنرا کاذب میگویند بلکه از قبیل لایوخذکم الله بالاعوج
فایما نکیر است قال یوسف الصدیق وما ابوء نفسي ان النفس لا مارة بالسوء و علی بن حسین
وردها خود میگفت قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعیف البقین و انی اشتکوا سوء
مجاوذة و وطاعة تقنی لهم یحکم قول ابی بکر طریقه صدق آن مقتضی صدق طرفین نیست چنانچه
قوله تعالی قل لکان للرحمن ولد فانا اول العابدین بخلاف قول بنی العابدین که قضیه حلیه است
سوم انکرا عمر بن الخطاب میست که گفت کانت بیعة ابی بکر فلتنة و فی الله المؤمنین من شها
نفس عاد المشیها فافلقه میگویند که این سخن تو را که خلافه ابی بکر منی اصل نیست پس نام بر حق نباشد
جواب بنی انجید نیست که خلافه ابی بکر بیعتی تامل و تردد واقع شده چندان تردد و
آن واقع نشده برای ظهور برابرین صحه آن گنید بکا قال علیه السلام اذا ابوعب الحلیفتان
فاقلاوا اخرهما و ادا آن نیست که این بیعت صحیح نیست و چه احتمال برین مراد است که عمر و ابوعبیده
بجود مهابرین و انصار گفتند ابوبکر خیرنا و سیدنا و لیس بیننا من هو افضل منه کسی انکار برین
قول نکرده و اضافه بر مسوی بیعت از قبیل اجناس فعل است مسوی زبان بکا فی قوله تعالی بل مکر الیل
و النهار پس سنی و فی الله المؤمنین من شها من شها است یعنی حق تعالی سلمات السبب است
کرون یا ابی بکر از طرفین بکا بیعت یعنی اگر بیعت نکرده در آن وقت شریک می آمد چهارم انکرا ابی بکر بیعت
گفت سبب خیرکم و علی فیکم میگویند اگر این شرط صادق است پس و قابل مامنه نیست و اگر کاذب
است کاذب قابل مامنه نیست جواب برده بیعت کلی آنکرا بر آن تردد اول نیست ثابت نیست دوم آنکه اگر
صحیح شود بیعت برضیم نفس و انجین کلام شایسته از آنکه و است کرده اند و صحیفه کامله علی بن حسین که میگویند
و رد عاونو انا الذی فی فیت الذی نوب عری ابرین صادق است یا کاذب باید که فخل در اندیشه باشد

والجواب بواب پنجم آنکه مرویت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را برای اقامه سوره برات در سال نهم
از هجرت بکه خشت نادیدنی را غزل فرمود و علی را برای ادای سوره برات فرستادیم که برای او ادایک سوره
صالح نباشد برای امامه که منتظرین او را جمیع احکام است چگونه صالح باشد جواب این بچند وجه است یکی آنکه قول
باطل است که ابو بکر را غزل فرموده حتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر را هیچ کرده فرستاد بود پیشتر علی را
برای او از سوره برات فرستادیم که عادت است بفرموده خداوند و نه عهد و پیمان و اما مرخو متصدی شود و یا کسی از
طبیعت او کند و ذکره البخاری فی صحیح و نیز برای آن علی را فرستاد که اول سوره برات بعد از خروج ابوبکر نازل
شده بود پس علی را بی بکتابت ننشده بودیم آنکه اگر باقر ص غزل ابی بکر ثابت شد و غزل برای مصطفی قبح
در حداله و متحان امامت پس بکند و موجب نیست پنهان علی را و هر دو کلمه مخدومی بر حسب پیغمبر علیه السلام را
از دلالت برین تیره گزینان بن عجلان و رفتی را میگردمالا آنکه غیر فعل بود از وقتی حساب و نسا و قد
احسن الولاية و ادوی الامانه چنانچه خود در کتابت سوری خود نوشته احسن الولاية و ادیت الامانه
فا قبل غیور ضیایان و لا صلوم و لا مستم سیوم آنکه ابو بکر قایل و از رسالت نبود و چنانچه او را پیغمبر صلعم
و لا ایچ و ادوی پس این سخن نیکو بدید کسی که از طعن پیغمبر صلی الله علیه و سلم بکند نه از دشمنی آنکه ابو بکر
سارق است قطع کرد و نه آنست که قطع نمی نماید جوالت است که نزد اهل غنیمت ثابت ننشده که ابو بکر سارق
اولی قطع دست چپ کرده باشد بلکه از حدیث عمارت بن عاصب سالی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند که در مشر
سوم قطع دست چپ نمود و قال حکم صحیح الاسناد و همچنین لک موطا از عبد الرحمن بن قاسم عن ابیه روایت کرده
که سارق قطع و الید و الرجل بود و نه ابو بکر قطع دست چپ فرمود و آنچه ابو بکر فرموده از رسول صلعم
نیز مرویت روی عن ابی سلمه عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی السارق ان
سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یدیه ثم ان سرق فاقطعوا رجله ثم سرق فاقطعوا یدیه ثم سرق فاقطعوا
دماک شافعی و این را ابو یزید سبب بختیافته و طبرست که قطع یعنی در جل سیری و سرقه آنکه قطع
نباید کرد و بسبب این که او این روایت را از علی را اند قال فی لا سبیحی مغا اهل ان لا یکن له ید یا کل
منها و سبب منها و نظر بر قواعد اصول قول ابی بکر ارجح است چرا که اشعسان عقلی و در عابد نظر است

[illegible]

سید احمد بن محمد بن علی بن ابی طالب و درین فصله شریفه ابی بکر است معاذ ان بجای حسن و زکریا میکنند
 عادی بنین بود که در هر سلسله که پیش می آمد تفصل حدیث میکردند و اگر نمی یافتند شاوره چهارچوب رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم میکردند تا آنکه جمیع منفعت همیشه و حکم شان بر خطائی شده اند اکثر اجماعات وقت شیخین معتقد
 شده و جعل و مبر اصول وین که موجب قطع است مردم را بدست آمده و سد باب کثرت شیخها الله اعلم
 احادیث شیخین را و در هر سلسله که ابوبکر فاطمه را میراث پدرش نداد و گفت فاطمه یا ابی طالبی تجاوزت ابی طالب
 را که از شایبانی و غیره گرفت و بخیر و احمد که خود بروایت آن منکر بود و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من معاشر
 اکاذبیه کان زورث کان زورث ما ترکناه صدقه و این حدیث مخالفت قوله تعالی است یوصیکم الله فی
 اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین که این آیه عام است شامل است پیغمبر و غیر پیغمبر را قوله تعالی و ورت
 ابی طالبان با و دو تولد تعالی در قصه که یا هب لی من لدنک ولیا یورثنی و یرث من ال یعقوب گاب
 اگر بروایت احمد حدیث ابو بکر متفق بودی تا اسم احمد بن حنبله و در حق ابی بکر حدیث احمد و گفتن حق است چرا که حدیث
 اعلی و ترا میگویند که راوی احمد حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احاد باشند و در هر چه تو از هر سلسله باشند
 اما حدیثی که میگویند خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشند حدیث از خبر متواتر
 تو نیز هست چنانچه سابق بحث شد و ذکر یاد نه پس این حدیث در حق ابی بکر قطعی است که در حق غیر او نباشد
 و حال آنکه بشک که ابو بکر متفق و نیست بروایت احمد حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل خدیفه بن لیثان و زبیر بن العوام
 و ابوالدرداء و عایشه و ابوسهر و غیره این حدیث را روایت کرده اند و بخاری از مالک بن انس بکسر روایت کرده
 که عمر بن الخطاب بکسر و جاعلی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
 و غیره با هم پیوسته در اینجا مذکورند گفته اند که الله الذی یأذن فیقوم السماء و الارض لعلن
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا نورث ما ترکناه صدق غیر یلک نفع صحابه جواب دادند
 الله ما هم بکسر و زبیر و ابی علی و عباس و عمر و گفت انشد کما بالله هل تعلم ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم قال ان من و غیر الله هم قد قال لا لک پس عمر گفت پس حال من سخن می گویم شما ازین
 اندر خبری که گفتی چنانکه تعالی خاص که در رسول خود ازین مال فی آنچه که ندانید و آنچه میگویند و غیر آن خبر

اختلاف نیست یا در فهم انکه ابوبکر فاطمه را فدک نداد و فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فدک
 مرا بخشیده است پس ابوبکر فاطمه را با وجود عصمت تصدیق نکرد و پس فاطمه علی را و ام ایمن را شوه و آور و شهادت
 آنها را رد کرد پس فاطمه غمگین شد و پیغمبر علیه السلام فرموده فاطمه بضعتی من غضبها فاضل غضبتی
 به جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام به فدک را و گواهی داد ان علی و ام ایمن حسن و حسین و ام ایمن
 باطل غرض است بیج روائی تا بن شیخ نشده که انا قال شیخ ولی الله من روفی ترة لعینین بدعی ابو داود
 عن الخیر بن شعبان عن عمر بن عبد الغفرین جمع بنی موان حین اختلف فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم کانت له فدک کان یفقر منها و یعود منها علی صغیر بنی هاشم و بنی مویض و بنی هاشم
 ایهم و ان فاطمه سالتهم ان یجعلها لها فابی فکان کذا فی حقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حتی مضی بسبیلها فان ولی ابوبکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی مضی بسبیلها
 فلما ان فی عمر بن الخطاب عمل فیها بمثل ما عمل حتی مضی بسبیلها ثم اقطعها عمر و ان شجارت
 عمر بن عبد الله الغفرین فرایت ای امتعه رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه لیس لی بحق وانی اشهدکم
 انی و دنفها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابن کرم و عمر *
 این شیخ صحیح صریح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فدک فاطمه را بخشیده بود بلکه دلالت دارد
 بر آنکه فدک ملک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و تصرف و دوران مثل تصرف متولی بود و بریت المال
 چرا که این چنین مرد که بعد و ال چنین فرزند عزیز بخشیدن آن اگر ملک او می بود با تمیز بود
 و بر تقدیرش می قسم می گویم که ابوبکر بر قول مدعی اگر چه معصوم باشد حال آنکه عصمت نزد اهل سنت
 ثابت نمیشود و بر نهادن یک مرد و یک زن اگر حکم نکند و غسل کرد بر کتاب الله تعالی فاست شهادت و
 شهیدین من رجاله که فان له یکون ارجلین فرجل و امراتان پس این حکم مستشاهات کامل
 است معصوم و غیر معصوم را و علی کرد بر سر رسول صلی الله علیه و سلم که به بدین قضیه تمام نمی شود
 و بلکه موجب ادرستی آید و شک نیست که فدک با اتفاق موافق و مخالف تار و زوفاست آنحضرت صلی الله علیه و سلم و غیر آن
 صلی الله علیه و سلم بود و بر فاطمه علیها السلام نیامده بود و لهذا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

هم باو داده فاطمه زاده و نیز علما امامیه مانند صاحب سراج السالکین غیره و علما از پیغمبر ذکر کرده اند که مسکاه
فاطمه غضبت و از ابو بکر حجه نمود و بعد از آن در امر جدک سخن نگردان امرزدانی بکرگران آمد پس خواست
انی بکراست رضای فاطمه را پس بنویسند فاطمه آمد و گفت فاطمه راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آنچه
دعوی کردی اکنون من هم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که قوت پیدا و شمار از آن بعد از آن آنچه باقی میماند
همه است بکر و آنرا از فخر او مساکین و این سبیل پس فاطمه گفت من تو در آن آنچه میگوید من رسول خدا
صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر از من قسم بخدا هر آنچه میگویم و تو فاطمه گفت والله لافعلن فقال
والله لافعلن فقال پس گفت ابو بکر اللهم استهدی برضی شد فاطمه و بود ابو بکر که میباید از آن
قوت آنها قوت میکرد باقی را و قوت بر او مساکین و این سبیل و این مظهر علی و در هیچ الکره نوشته
از علما و عظمت فاطمه را مکار و فضل است که لکن اباء و درها علیه پس باین روایات که علماء
امامیه روایت کرده اند ظاهر است که ناخوشی فاطمه را ابو بکر رضی الله عنه تنها باقی مانده و رضامندی حاصل
شده و بر تقدیر که فاطمه رضی الله عنه غضبت و قوت مرکب باقی مانده است پس خواص برای کار مردم می آید
و در حدیثی از انحضرت فاطمه را ابو بکر شامیل نمیشود و میگوید که مرا و از اعضا است قوله عن انحضرت
فقد اغضبتني انت که شخصی قوی با فعلی بر تو انضمت خود صدا و شود که فاطمه را از آن اغضب
فاطمه باشد نه آنکه از شخصی قوی نیل با شریع صدا و شود که فاطمه را از آن غضبت بیکر که این قول فاضل
چون با شریع است نه منسوب میشود پس شریع نمی بینی که متعالی میفرماید فاضل بقتل و مؤمن
متعالی بخر او و جسد او را وجود این اگر امیری مسلمان را و در حدیثی خاص گفته در خط این و عید دیگری
پس در طلب میراث یاد دعوی بهیه بچندوی گفته غضبت یعنی فاطمه و لم تکلم از آن اعتراض
برای بکر لازم نمی آید بلکه اعتراضی فاطمه نه از مردمی آید مسلمانان است و چنانچه از آن حاج
می باید داد و آن اعتراض است که متعالی میفرماید ما کان المؤمن ولا مؤمنه اذا قضی الله رسله
احوال بکون الله الخیر من احواله و نیز میفرماید چنانکه در حدیث لا یؤمنن حتی یحلی الله فیها شیء یذم
نعم لا یحلی و انی انفسهم حجاجا قضیت و سبیل التسلیم و نیز میفرماید که ابو بکر در من میراث قبول نمود

لا نور است احتجاج کرد و یاد و معنای سببه حکم قوله تعالی فاستشهدوا بشهدین من رجالکم فان
 لم یکنوا رجلین فرجل وامی اتان از فاطمه طلب شهود نمود و گفته از رضا شهادت را رد کرد و با اتباع
 انضوص کنایه بنسبت موافق نهی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب پرا آمد و ناخوش پرا شد که بنا به
 قول تعالی لا یجد وافی لفهم حواجا فاضیت و سئلوا تسلما را بعضی علماء ازین اشکال
 جواب داده اند که فاطمه بشر بود نفسی داشت و صفاتش گاهی خطا پیش می رفت بی اختیار و تکلیف تجربه
 نمی شد و مگر تقاطعت اختیار و حکم ابو بکر چند موافق بشر بود لیکن چون مخالف سبع فاطمه افتاد
 بی اختیار غضب آمد و ناخوش شد و این جواب نزد فقیر ضعیف است که از چنین نفوس مطمئن مزی نه بود
 انسانی نیست و در حقیقت این جواب نیست بلکه تسلیم است بطرف صفات انسانی که عمل خدا را نشانه
 و جواب بر حق است که در هیچ بخاری و تفسیر طلب میراث با تعبیرات واقع شده است فوجده است و
 که کلام ختم است و وحدت لفظی است مشترک در چند معنی یعنی غضب و نیت و نعمت آمده که کافی
 نهایت الجزری و اینجا وحدت اصل راوی یعنی نیت یا معنی نعمت استعمال کرده بعضی روایه شرح
 کرده روایت حدیث با معنی کردند وحدت را معنی غضب فیمید بآن قسم یا دو قسم و لفظ غضب را روا
 کرده معنی آنچه بدست و حقیقت است که چون فاطمه جواب ابو بکر شنید و با شماع حدیث پیور یافت کرد
 که سوال میراث خلاف شماع واقع شد نداشت کشید و بر سوال کردن خود میراث را تکلیف شنید که این
 فعل چرا از من ظهور نمود و در حیث معنی که حکم حتی مات است که در دنیا طلب میراث باز
 سخن نکرده بود تا که در سوال فاطمه میراث را موافق نظر آن کرده بود و از حدیث لا نور است اطلاع
 و بعد اطلاع بعدیت دست از طلب میراث باز داشت و باز نازدگی طلب میراث نکرد پس بدانته
 و نعم از پیو چیز شد جواب فی الواقع در دنیا بانه فاطمه بر اخصی صدد و بنا به لیکن حال اخضر
 ثواصل است که اگر از آنها قوی یا فعلی صادر شود و گویا سهویات بیان صدور یافته باشد و آنها در آن
 معذور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنا بر بیان صادر شده قوله تعالی فسی و لیرید له عذرا
 یعنی آدم فراموش کرد و برین اکل شجره عزم داشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای ت

پس خود که کافر بود بنابر وعده الهی نجات یافت و بود و حجت قال رب انی محمل همی وان وعد الله
 الحق وانت احکم الحاکمین و چنانچه اخذندیه از ساری بدر که از سر و پر خیمه بران بطور آواره بنا بر حکم الهی
 که موجب ایستادند و دیدیم بود چنانچه چنانچه خدای میفرماید و لولا کتاب من الله سنفسک فیما اخذتم عندنا
 عظیم و این بزرگان و فعالی عاصی نبودند معذور بودند لیکن چون طاعت نشود و که این قول یا فعل خلاف با امر
 الهی واقع شد خاص این فعل در بزرگ مصیبه و ستمه استغفار میکنند و زانست می کشند و بر صبر
 آن عمر می خورند چنانچه آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و تحسن الکنون من الحسنین
 و نوح گفت رب اعوذ بک ان اسئلك ما لیس لی علم وان لا تغفر لی و تحسنی اکبر من الخاسرین
 و سر و سینه ان در ایستادیم بیار غم خورد و بگریست و فرمود اگر خدا نازل میشد نجات نمی یافت از ان بگریست
 زیرا که او مشغور و آواره بود و قبل ساری و الله علم انما گفته اند حسنات الا بر سیئات القابلین شجر
 کایا که از قیامت خود بگریست و گریه ماند و شستن شیر و شیر آن باشد که آدم می خورد و شیر آن
 باشد که آدم بخورد **فصل ثانی** در جواب طعن فارق اعظم علیه ثانی امیر المؤمنین علیه السلام
 رضی الله عنه و آن یازده می آرند یکی آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که اشند بر رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و بعد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یکتف کتبکم کتابا بالفضل و بعد
 ابدا فتنازعوا ففتوا ما سنا نه اجماع استغفر فی ذلک و یار ددون علیه
 فقال دعونی بالذی انا فیه حجة ما تدعوننی الیه و صاهم ثلث فقال اخرجوا المشکین
 من حوزة العرب واجیزوا الوفد بخوما کنت اجیرهم و سکت عن الثالثة و قالی فسیفها و فی
 روایت و فی البیت رجال منهم عن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب
 الله و بطون نیست که آن ملعونان میگویند که عرض کرد قول آن حضرت را صلی الله علیه و سلم و در دو جی را
 چرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یطلق عن الموی ان هو الا و جی یوحی در دو جی که است
 و قال الله فقلی من لکم بما ازل الله فاولک هم الکفر و نیر نیر که او است که کرد گفت
 قد غلبه الوجع و نیر در قول آن حضرت استغفره نسبت نیر ان است بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که شافی معصومه است و از آنکه معصومه انکار نبوده لازم می آید چنین عرفات است که در این معصومه
میگویند جواب اول آنست که چون آیه و شهادت در سوره فی الام نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در باب کیفیت تطهاری و طریقی مجاهده با کفار و انچه وحی در آن فرود نیامده بود مشهوره میفرمود و فرما
میحایه بعرض مشوره ما مورودند خصوصاً در حق شیخین که در حق آنها حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
و ذریای من اهل الکرم صلی بود بکبر و عجز خیرجه الذمذی و فرموده که اغنی بی منیهما الغیما من
الدین کالسبح و البصر خیر به الحاکم یعنی مرا از ابی بکرم و عجز متعنائیت که اینها را از خود جدا کنم تا فاقه
رای تیمیسم و فریض بفرستم پس ایشان همیشه عرض مشوره میکردند و اکثر وحی موافق رای
ایشان فرمودی آمد چنانچه قصه اساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن او نماز بر جنازه نهان
و مانند آن مشهور است پس قیفت فاروق در استعداد اسباب کتابت که میثوره داد آن است
چنانکه ترک کتابت لایق تر است و آنحضرت رای فاروق را در نیامده مضموم فرموده و لهذا بقیه
یوم پیشینه و تمام روز مجبوشه بیکشنبه و اول روز دوشنبه که آن حضرت
صلی الله علیه و سلم زنده بود باز متعرجن کتابت نشد چنانچه در قصه شهادت قیل کالاله الله دخل
الجنة رای فاروق پسند فرموده ابو سیریه لازم بدانک منع فرموده بود از اینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کتابت هر حق تعالی مامور نبود اگر ماموری بود تا یکدین بلیغ با حضرات و طایف و اوقات
او میفرمود و منع کنند کار از بر میفرمود چنانچه عایشه و حفصه را در باب امامت عمر برای نماز بر فرمود
و تمکید گفت هم و ابابکر لصلی الناس و سر که در تبلیغ امر الهی قائل نفرمود که مخالف معصومه
عدم مثال قول تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالتک و الله یتصلک من الناس و قول الله ما یطیع عن الهوی ان هو الا حیوچی
علمند بید القوی یعنی بر تریل مراد از آن محکم که ما یطیع القرآن عن الهوی ان هو الا حیوچی
الا حیوچی عام نیست جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الا لازم آید که علمشید القوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادق آید پس فایس و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه وسلم دوحی بودی قوله تعالى لم اذنت لهم وقوله تعالى لم تحمروا اجل الله لا
 نازل نیست و اما چه می نماید بدانکه هیچ منطوقی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوحی بود بکار و
 کرده اند از محمد بن الحنفیه از امیر المومنین که فرمودند کان کثر الناس علی باریة القطیة امر
 ابراهیم بن العباس صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها و یختلف الیها فقال لی العباس
 صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف و انطلق فان وجدت عندها فاقبلها فلما اقبلت نحو
 علی بن اریة انی فخلت فرقی علیه حاتم بنی بنفسه علی قفاه و شغری جلجله فاذا به احب من
 ماله ما للرجال الا قلیل ولا کثیر قال فخذت السیف و رجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم
 فاجترته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الرجس اهل البیت کذا ذکره الشریف فی کتاب
 الدرر و الغرر بسبب ما یطریق الیه النبی صلی الله علیه وسلم دوحی بودی علی را برای قتل قبطی نفرستاد
 و مراجعتی قول بنی صلی الله علیه وسلم در مقام مشاورت معصیت نیست بلکه امر است چنانچه بنی صلی الله علیه
 وسلم در شب مراجعتی به بار یافت از موسی بعد از الی به پنجاه نماز مراجعتی کرد و موسی علیه السلام بعد از الی
 انما ات القوم الظالمین فقم فیهن الا یتقون مراجعتی کرد و گفت انی اخاف ان یتکلمن الی قول فافترقا
 ان یتکلمن پس مراجعتی عمر برادر دوحی باشد و قول عمر قد علیه السلام محل شکل نیست چرا که علیه و جمیع
 امری است بمقتضای بشریت انبیاء و غیرشان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه
 است و قول قائل از محرم است و محرم و منی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند متعوت
 قول خود کردند باین کلام و تنه نام آنکار است یعنی هر چه در بیان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس
 آنچه میفرماید چنانکه می کنند و می گویند که می که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و منی هر چه در حضور
 کلامی است که بسبب ضعف آلات تکلم یا غلبه شکلی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفت بطریق استقامت تقریر
 که طعنیه ای هم مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست باید پرسید تا موافق امر جاریه و از رویه چیز
 معلوم نیست و که قائل است بجهت منزه عموده باشد و اگر غرض شکل است که گفته و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم کتابت اختلاف مرضی بود پس باطل است بلکه جایز است که مقصود کتابت غیر استخوان

با بشیر روی احمد بن محمد بن زید بن علی بن ابی طالب قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ان اتیه
 بطبق یکتب فیها الا یضلل متنه من بعد فحشیت ان یفوتنی نفسه قال قلت انی لحفظ
 وای قال وحی بالصلاة والکفاة وما ملکت ايمانکم واکثر تصدقوا بخلاف بوده با البتة بخلاف
 حدیث بوده باشد بیل حدیث عایشه ادعی لی اباک واخلک اکتب لی بکن کتاب الحدیث
 عجبت ان از ان ملعونان بفرمایان که خود بکذب اکثر از بت سیکند با این عظیم چیز که در این انچه رسول
 الله علیه وسلم حکم بر خلاف ما نزل الله باشد و با اینهمه عویض نمیکنند و دیگر صحابه کرام را با و بیانات
 فاسده خود میخوانند رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت کرده که غیر آنها میکنند ما جنهم و ما اکثرهم محمد بن ابوبکر
 و زامالی و دلمی در انشاء و تعلوب ایچا کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را بقتدر بهم داد و گفت
 که علی را بده و بگو که خرید کن برای اهل طحانی و ناکش به بود بر آنها گرسنگی پس علی را داد و گفت
 که ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است که خرید کن برای ما طحانی پس علی گرفت و برای
 خرید طحانی برای اهل بیت از خانه برآید پس از وی سایل شنید و آن در اجماع و ادیان صحیح
 است و در انچه امر پیشبری که لایطین عن الهوی در شان اوست و تصرف و مال غیر برخلاف اذن
 او و حتی کرد بت بر اهل عادم ملاحظه گرسنگی نشان و ترک واجب نفقه اهل فعل مندوب و احتمال بلکه
 یقین ضایع بنیم علیه السلام و فعل عمر علی نظر بر بزرگسگ آنها نشسته است و روایت میکنند از آنمه
 حکم برخلاف ما نزل الله مثل علی و علی امه غیر باذن مالک حالانکه متعالی میفرماید و الذین هم
 لفر و هم حافظون الاعلیٰ و اوجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملوین من اتبعنی
 و ادع ذلک فاولئک هم العادون و مشکیت که امه متعارف و نه ملک یمن وجود از نماز
 بارجه ملوث بخون شل و زخم حالانکه متعالی میفرماید و ثیابک فطرس و استرقاق اولاد صغار
 ذمی که قتل مسلم کرده باشد حالانکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعض و زنه بعض ترک و نفس
 امارت است بر عموم و روایتی کند از صدوق که نهی کرده از آنوقت زن مسلمة اسلام و از کاظم نبی از
 امر مختن خلق اصول و ن حالانکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم دوم آنکه قصد اسراف

خانه فاطمه که جواب این بطل است از سفریات روانه و کلام روانه در محال محقق است
 اگر میگویند که حراق کرد و بعضی میگویند که قصد حراق کرد پس اگر حراق میکرد یا سبب حراق
 میکرد و متواتری شد اگر فقط در دل قصد حراق کرده بود اطلاق بر آن محال است بیوم آنکه موت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آنکار کرد و متهم خورد که میفرموده است جواب این محل طعن نیست و دلیل بر آن نیست که عمر را
 علم نبود بجز موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه این قصه دلیل است بر فطرت و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و سلم که بسبب موت آن جوان به باخته و از معلومات خود داخل شد چهارم آنکه از سایل شرعی علم
 نه است اگر در بر مردم عالم پس علی گفت انکان لك عليها سبيل فليس لك علي فطنة سبيل فقال عمر
 لو اصابني الله عمر و حكم و بر مردم مجنونه علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول رفع
 القلم عن النائم حتى يفيظ و عن المجنون حتى يعقل و عن الطفل حتى يحتلم و زود پس خود ابو
 شحبه احد تابعین صده و تمام نشده بود تا که مرد پس بی صد دوره بعد موت زده و ندانست که سبب نیست غیر
 سکنت اقبال زدن حدیث و ندانست حدیث بخرابین معلوم شد که از سایل اطلاق انداشت
 پس آمده هیچ نیست جواب هر کردن عمر رضی الله عنه بر جمعه موضوع است ثابت نیست و اراده بر جمعه
 مجنونه در کتاب اهل سنته بدرجه صحت رسیده و اگر فرضا این سر و آیه صحیح شود پس محمول است
 بر آنکه عمر رضی الله عنه بر جل و بجز او اطلاع نداشته باشد واجب بر امام سوال رحل خیار غیر پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حکم کرد علی را با فائده حد بر زنی که در انفس او علی حد قائم نکرد خوف آنکه میرود و ذکر
 کرد این سنی را پیش از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و حضرت اجماعی منقطع دهها اثر از علی علیه السلام
 ظاهره محمد بن بابویه قمی روایت کرده در فقه من لم یخبره الفقیه که علی امر میکرد با فائده حد سرقه جوی
 قبل اختلاف این روایت دلالت دارد بر آنکه قصد امر کردن عمر بر جسم مجنونه و اغراض کردن علی بر
 موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول صلی الله علیه و سلم و برخلاف روایت خود حکم
 کند بحد سرقه بر هر ضعیفی و اغراض کند بر حکم کردن عمر بر یک مجنونه و قصه تمام کردن صد دوره بعد موت
 ابی شحبه دروغ و باطل است و هیچ آنست که صد دوره زود و او شحبه زنده ماند و احاطات او نبوده و بعد از

مرد و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم مفتر نمود که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یجلد فی الحجر بالحید و النعال و ضرب حیه و تشرب الخمر یخرب دین بخوار بعین روایه مسلم
 و صحیح نه جلد با بیکار بعین و لما افضت نوبه الخلفه الی عمر استشار الضحاک فی الحجر
 فقال له علی روی ان یجلد ثانی جلد و اتفق علی ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و زرارامیه نیز همین روایت صحیح است و کیه الحلی فی شرح الکرامه زری کو ختمی بنامه و ان که عمر را نسبت بکلم علمی
 گفته و پیغمبر در حق او فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه و علی گفت ما کنا نبعده ان
 المنسکینه یطعن علی لسان عمر و عثمان و حق او میگوید هیل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم و ان
 مستوی گوید و یو وضع علم الحیاء العزیزان و وضع علمه عمر فی کفه ارج علمه و لقد کانوا یرون
 انه ذهب بتسعة اعشار العلم و بر تقدیر صحیح قصه او ششمه چشم باطل بر ایشان بطریق فاجتفت
 و ازین بدگوری نمود که پیغمبر را برای اقامه حد و حصول رضا الهی کشت و در دین حد مستحق نگرد
 طعن بسم آنکه از بسیاری مهر منع کرد و گفت که هر که مغالات کند در مهر زیاد و در بیت المال زیاده شود پس زنی
 شاد و گفت حق تعالی بار امید باند و مهر منع میکند قال الله تعالی فان اتیت احدکم بهن
 قطار افلا تأخذ و امده شیئا عمر گفت کل افقه من عمر حق الخلد
 فی الحال جواب نهی عمر رضی الله عنه از مغالات در مهر موافق ارشاد آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم بود و مغالات در مهر فی الواقع کرده است روی الخطابی و غریب
 الحدیث ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یناسرواقی الصداق الحدیث و روضه
 ابن حبان فی صحیح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر
 النساء یرهن صداقا و روی ابن حبان عن عائشه انه صلی الله علیه و سلم
 قال من بین المملکه سهیل امیه و قله صدقها و روی احمد و البیهقی
 اعظمه النساء یرکه ایسره صدقا و اسناد و جید و سلیم عمر قال
 زن را از جهته آن بود که مغالات مهر مهر و عمر است که کرده است چنین

آیه بر سر و تنه و لاله و دوا و لیکن عدم کراهت و لاله ندارد و حکام را در اکثر امور مبارکه که کراهت داشته
باشد یا در آن ترک مصلحت بود منع از آن میرسد پیغمبر صلی الله علیه و سلم زید را طلاق داد آن رجب
منع فرمود گفت ملک علیک و جنتک و ان الله تعالى لا یطالع طلاق یباح بود و قول عمر بن الخطاب زید و قمر
در بیت المال بنابر سیاحت و مبالغه و منع از مکرده بود و قول عمر کل اقد من عمر حتی المتخدرات نیکوتر است
و بعضی نقل کرده اند که متعلقه زن حق است و متعلقه عمر باطل و اگر چنین می بود عمر بقول زن از قول خود
برجوع میکرد و تحقیق آنست که عمر در ایام خلافت خود از مخالفات مهر و عیثی منع میکرد و میگفت ما تخرج رسول
الله صلی الله علیه و سلم و لا یرجع بهانه بکاذب من از بجائنه در هم رواه اصحاب السنن الاثر معتبر
و بر تفسیر مسلم طعن نیست اگر مردی علم و اقد در یک سطر در جوابی خطا کند و خطی باز فی جواب
درست و دیگر بکمال محج است برضا و عمر از آن بر او این بر او این محمد بن کعب قال سال
رجلی علیا عن مسئلة فقال فیها فقال الرجل لیرحله لکن لکن لکن قال علی اصبت لخطا
و فوق کاف فی علم علیهم شعر پسندید نوشتاه و آن جواب چه که من خطا نمودم و در حضور
ششم نگذاشت و بدین ترتیب از آنس که سهم ذوی القربی بود قال تنعالی انما اخفتم من شیء فان
الله ختمه للرسول و لذی القربی و البیتاحی و المساکین و ابن السبیل جواب در منع و اعطای سهم
ذوی القربی روایت از عمر بن الخطاب آمد و بعد از آن ابوداؤد و عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی بن ابی طالب
و عن قسما سها لندی القربی و ان خرج ابوداؤد و ایضا عن حمیر بن مسلم ان عمر کان یعطی ذوی القربی
من سهمهم و هر حدیث صحیح فی بعض علیها لفظ عبد العظم المذری و این روایت مختار شافعی و مالک است
که سهم غنیمت نزد آنها پنج سهم است می شود چنانچه در حضور انحضرت صلی الله علیه و سلم
مصد رسول امیر است و چهار حصه چهار حصه است ذوی القربی و البیتاحی و مساکین و ابن السبیل
در روایتی است از عمر بن الخطاب می گویند و این روایت ابو حنیفه ترجیح داده اختیار نموده و گفته
که لام در رسول جای ملک نیست و الا واجب گرد و تقسیم خمس و زکوة بر وجهی که جمیع افراد فقرا
دارند و این مجال است و کسی بدان قابل نشده بلکه لام رای عاقبت است و بیان مصروف تمام در

قوله تعالى انما الصدقات للفقراء وعلیه برای محتاق فقر و مساکین ابن بسیل عاقل است و برای
 رسول صلی علیه و آله و سلم کفایت رسول و برای ذوالقربی مناصره و لهذا آنحضرت صلی علیه و آله و سلم خدمه را با فقر
 به بنی هاشم و بنی مطلب و بنی نوفل و بنی عبد شمس را ندا و چون بنی نوفل و بنی عبد شمس عرض کردند
 که این غنیمت بنی هاشم است که از شما میگیرند و شما را از فقر و مسکینت نجات میدهد و بنی هاشم عرض کردند
 آنحضرت صلی علیه و آله و سلم فرمود که بنی هاشم و بنی مطلب و بنی جعفر و بنی جهم و بنی جهم و بنی جهم
 که در اصابع از این غنیمت محروم شده و عده دینی هاشم و بنی مطلب مناصره بود و چون موت رسول صلی
 علیه و آله و سلم حصد آن در ساقط شد خدمه و کاری نیز ساقط شد از اهل عده الاستحقاق نیست پس میم کرده
 شود خمس غنیمت فقر و مساکین ابن بسیل و مقدم کرده شود فقرای ذوالقربی را و مساکین آنها
 را و ابن بسیل آنها را بر دیگر فقر و مساکین و ابن بسیل پس ترک عمل برآید لازم نمی آید که مقتضای
 آیه بسیل است که عاقبت خمس بذوی القربی و فقر و مساکین و ابن بسیل شش بهر سه نفر و آنها رسیدن ضرور
 نیست بلکه محال است و عمر و سهم ذوالقربی از جمیع افراد آنها منع نکرده و بسیل است محل روانه جبرین
 مطم و مانند آن از عمر و تطبیق بین الرویین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید که آنرا مذکور
 جماعتی از امامیه نیز موافق قول عمر و بسیل است و مستند هم را روی عن الائمة نیز ابراهیم
 در سهم خمس غنیمت مخالفه عمر نکرده و دیگر کشایل موافق رای خود رفته و مخالفه عمر کرده و محادی
 و دارقطنی از محمد بن اسحق روایت کرده اند قال سالت ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی
 ابن ابیطالب لما ولی احو الناس کیف صنع فی سهم ذوی القربی قال سالت به و الله مسلک
 الی بک و عمر بنی هاشم و بنی مطلب و بنی جعفر و بنی جهم و بنی جهم و بنی جهم و بنی جهم و بنی جهم
 و حق است آنچه طبری و امام بخاری و ابن جوزی و سنن ابی یوسف و ابن جوزی در روایح خود را
 نقل کرده اند که میفرمود هر چه بود و مردم بخاری و دعوی زنا کردند با زنی از جمیل و این معنی بهر
 میم شده عمر میفرمود و بشهود و بحضور طلب نمود و چون حاضر شدند یکی از شهدا بر روی میفرمود شهادت
 داد که دیدم و را در میان دوران آن زن عمر گفت این شهادت معتبر نیست شهادت میمده

که دخول کرد با وی مانند دخول میل در کجک گفت اری چنین دیدم پیشتر و هم شما گفت شهادت
میدهم مثل شهادت اول عمر گفت فی شهادت ده آنکه دخول کرده اند دخول میل در کجک گفت اری
پیشتر و میگفتا که شهادت و او مثل شهادت هر دو پیشتر شهادت چهارم را طلبید با و حاضر نبود چون حاضر شد
از شنیدن برای جماع و دیگر متنبهات جماع شهادت و او چون عمر رسید دید که تکالیف فی الملک
او گفت چنین نیست باید پس امر کرده عمر نزول بر یک شهادت شهادت و در حد فقه پس این
عمر از حد را عین صواب بود که شهادت تمام نشد و طین شهادت و فاضل است فاضل و محمد
بن بابویه در فقه روایت کرده که مردی پیش امیر المومنین آمد و اقرار کرد و بفرموده اقرار کرد قطع بر
لازم آید پس قطع نکرد امیر المومنین فقیر گوید طاهر است که امیر المومنین بهر آنجا باشد پیدا شده باشد
که موجب نفی حد باشد فان الحاد و دینداری بالتب تکلیف است که در دین بر او کرده اند و آنچه نبود
و آن تراویح است امر کرده ان بجماعه و نحو و انوار کرده بانکه بدعت است و قد ثبت
عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال کل بدعت ضلالة جواب نماز تراویح بدعت است
شبه است ثابت شده بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود و فرض علیکم صیامه و سن لکم
قیامه و هم فعل او تراویح مانند سایر نو افل نیست بلکه جامع آن ثابت شده بفعل رسول الله صلی الله علیه
و سلم در شب کماره ابو داود و الترمذی و صحیح و احمد و النسائی و ابن جریر و ابی ذر و عذریان
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ترک مواظبه روی بخاری و مسلم عن عائشة انه صلی الله علیه و سلم
صلی فی المسجد صلی بصلواته ناس ثم صلی فی القبلة قلنا ناس ثم اجمعوا فی النکاح
فلما خرج الیهم فلما اصبحت قال قد ابت الذی هتعتم فلم یمنع من الخیر فوج الیکم
اذا انقضت لا فراض علیکم و ذلک فی رمضان چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر عبادت ترک مواظبه
یعنی خوف از اطلال او معلوم شد که نزد زوال ابتعاده مواظبه ضرورت پس نه بودن ثابت شد
و قول عمر نعمت الله تمته از بدعت معنی لغوی از او کرده یعنی نو پیدا و آن مواظبه بر جماعت و آنچه
ممنوع است بدعت معنی شرعی است یعنی احداث در دین غیر که اصل آن در کتاب است بدعت رسول الله

صلی الله علیه وسلم و سنته خلفاء راشدين و اجماع ائمه نبیاء و ائمه شیوخ و ائمه فقهائ است فاعلم انما
نه بدعتی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعدی منکم بعدی فینی اختلاف فاکتیرا فعلم انما
بسننی و سنته الخلفاء الراشدين المهديين عضوا علیها بالنواحد وایاکم و محدثان اکابر
خواص کل بدعت ضاله الخلفاء الراشدين و ابن جبرین العراض بن ساریل است بر این گفته که احدی است بکنند
در بین آنچه بود از ان در بین صلی و سنتی کند آنرا بسوی ائمه شمس غیبی فرج و نماز غدیر و نماز
نور و نماز روز وفات عمر و ندادن بعضی و لا الحزن ترک میگویند که زمین سعی بنتر نیست پس آنچه
و کلبی نوشته اینچنین احداثات بی اصل میکنند و چون میکنند صحابه که تمام سنه از آنها شده و دعوی
آنکه تشریع مفوض بود بسوی ائمه طایف است انکار ختم نبوة کما هم ائمه حکم کرد و حدیث از بنو حنیف و بنو
اینها دروغ و منقری است و بزرگتر صحت از حدیث از و صوت خالی نیست یا آنکه محد و تمام الاعضاء بود
و شایع و درست او را زنده و این ائمه فقه است پیغمبر صلی الله علیه وسلم عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
ضوب فی الخمر بالجرید و اللغال و جلال ابو بکر از بعضین روایة البخاری و مسلم پس حدیث شایع
مردم در حدیث زنا غیر محض زنده باشد یا آنکه آن شخص ناقص الحلقه بود و حدیث شایع عبارت
از حدیث شریح است در یک زوج و آن نیز مانده است از سنت عن سعد بن سعد بن عبد بن عبادة
ان سعد بن عبادة قال النبی صلی الله علیه وسلم من اجل کان فی الحیة من تقسیم
فوجد علی امته من امامهم یحنت بها فقال النبی صلی الله علیه وسلم خذوا له عتکالا
فیه شتم الخ فاضربه ضربة رواه البیہقی فی شرح السنه و تحلی که حدیث شایع در حدیث شریح
زنده باشند در وقتیکه حدیث مقدم رن بود و جسم آنکه متعکاح را منع کرد و حال آنکه در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود پس شیخ که حکم خدا را و تحریم نمود ما احل الله جواب متعکاح را و پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خود حرام کرده بود مگر آنکه معنی اصحاب یسعد بن بلع حدیث باللسان
تاویل آن اختلاف در شتم عمر رضی الله عنه و ائمه فقهی این پیغمبر علیه السلام نمی بلع کرد و بعضی
فاروق حق واضح شد و اجماع اتفاق یافت و اختلاف مضعل گشت و درین مسئله و امثال آن

[illegible]

آمد و میزد و زود او را کس بعد نسخ کرده بود بحلیل و کریم آمده و از این همه سیریم متعنت است چنانچه
 استند لال علی بن عباس بران دلالت دارد و اجتماع بران منعقد شده و نیز خبر بر مرمت متعنت قولت
 است و الذینم لغیرهم حافظون الاصل از واجهم و ما ملکنا یما انهم فانهیم غیر ملوین
 فنزلت به و راء ذلك فاولئك هم العادون چرا که زن متعنت از اوج نیست چنانچه ابو بصیر از روایت
 است و صحیح از صادق رها کرده اند سال عن المتعنت له من الهدی قال لا و من السبعین
 و احکام زوجه از زوجه و ابلا و ظلمها و احصان لعان و ارث اسبچ چیز در آن نیست پس زوجه است
 و نه ملک است و نیز اگر زن متعنت داخل در جهات بودی احصان بمتعنت نیستی لقوله تعالی بسب
 ذکر الحرات و اجل الکرم و راء لک ان تبتغوا با و الکرم محسنین غیر مسافحین و متمتع با تفاو
 ق و بتدبیر محسن نیست چنانچه در فرض بر ابان متعنت قولت تعالی است فما استمتعتم منهن فانوهن اجور
 هن فربضیه گفته اند که مراد از این آیه متعنت است نه نکاح بوجهی که آنکه در نکاح بجز عقد نصف مهر
 لازم میشود و بدو خولای موت تمام مهر و مقتضای این آیه آن است که بی دخول چیزی واجب و جواب
 ازین وجه آنست که هر چند ازین آیه معلوم میشود که دخول مهر واجب میشود ولیکن معلوم نمیشود که بی دخول
 واجب نمیشود بلکه آن حالت سکوت عنهما است و نصف مهر که پیش از دخول واجب می شود از آیتی
 دیگر واجب نمیشود قال الله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان یقضی لهن فريضتهن فلهن نصف
 فريضتهن ما فرضتم الیه و نیز به حدیث و اجتماع واجب میشود و وجه دوم آنکه متعنت در شرع حقیقه عقد است
 را گویند که در آن حضور ولی و شاهد و شرط نیست و در غیر آن مجاز است پس اگر بر غیر متعنت عمل کرده شود
 لازم آید عمل مجاز مع امکان الحقیقه جواب ازین وجه آنست که بدون متعنت حقیقه شرعی درین معنی است
 لازم آید که بعضی عقد متعنت لازم آید و پس فلیس حق آنست که مراد از تنبیح درین آیه و طلی است
 بعد از نکاح صحیح بقرینه منهن که ضمیر راجع است بوجهات متروحات که سابق در تحلیل تحریریم آنها سخن
 میرود و قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکل اباکم الا بالکراهیات الی قوله لکذا استمتعتم به منهن فلهن فريضتهن
 محصنات چرا که متعنت موجب استمین نیست و وجه سوم آنکه در قرآنه ابن مسعود فرمود استمتعتم به منهن الی اجل

و متعنت است اگر از این متعنت شرعی درین معنی

مسنی واقع شده و ابن عباس را بنی بن کعب بن جندب بن سحر از جواب سید بن وهب انکه ابن عمر بن الخطاب
 و دیگر صحیح و ثابت نشده و بر تفسیر صحیح منتهی است و روی الترمذی عن ابن عباس
 قال انما المتعة فی ول الاسلام کان الرجل یقدم البلد لیس له بها عیلة فیتزوج المرأة
 بقدر ما یری انه یمقیم فتحفظ له متاعه و تصیله شیهة حتى اذا نزلت الایة الاعلا زواجه
 او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس کل فرج سواها فحق حرام یا زعمهم انک عمر از متعجج منع کرده حالانکه
 متعجج از کتاب نبوت و اجماع معتد ثابت است قال الله تعالی فمن تمنع بالعمرة الى الحج فاستیسر من
 الهدی جواب مرد عمر از متعجج آنست که عمر در شهر حج و بعد از آن حج و در همان سال یک حرام یا حرام
 جدید جایز نیست بلکه این جایز است بجنبان نبوت و اجماع بلکه مرد عمر از متعجج منع است از متعجج یعنی شخصی
 احرام حج بسته در یکم غل شود و آن حج را متعجج کرده بافعال عمره حلال شود و پسترج از سر گیرد و این
 که عمر رضی الله عنه منع کرده موافق نص حرام منع کرده قال الله تعالی و اعطوا الحج و العمرة لکم چه اگر که امر
 با تمام حج متعججی است یا متعجج حج و این متعجج حج بعمره در سال حجة الوداع صحابه را مخفف همان سال
 جایز شده بود و بجهت آنکه اهل جاهلیت عمره را در شهر حج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون بکدام صحابه
 احرام حج بسته آمدند حکم کردند و متعجج حج و ایمان عمره مخالفه للحج اهیته روی مسلم بن ابی ذر را نه قال کان
 للتمتع بالحج لا صحاب صلی الله علیه و سلم و لم یخاضه و اخرج النسائی عن جارت بن بلال قال قلت
 یا رسول الله فیه الحج لنا خاصة ام للناس علی ما فقال بل لنا خاصة پس مرد و منی عمر از متعجج حج
 و متعجج حج موافق شرع بودند و با تابع بود و آنچه از عمر روایت که گفت متعجج کاننا علی عهد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و انما نهی عنه ما مجاز است مرد و آن است انا اظهر التحريم چنانچه میگویند نهی التامی
 عن شئ کل مسکون فلیلا کان او کثیرا و این از ان قبیل نیست که امامیه تهرت آن میکنند بر آنکه و میگویند
 که آنکه مساج کرده اند تخلیل بر آنکه حمله زور بر آنکه نهی است پس در تخلیل نسخ حکم خدا و تخلیل حرام الله
 می آید **فصل ثانی** در جواب مطاعن جلیفه ثانی که از پیشین عثمان بن عفان بن ابی العزیز
 رضی الله عنه و آن یازده دیگر بنیال انکه والی و حاکم ساخته بر کارای مسلمان کسانی که در آنجا

خیانت ظاهر شده جواب عثمان رضی الله عنه علم غیب است باینکه حسن ظن و محبت او را الی میساخت
 و از هر کجی خیانت ظاهر شده او را غزل فرموده و الماعنا یعرف عدلا لمعاملة و همچنین علی رضی
 بجن ظن خود و الی ساخته بود چه کسی که از آنها خیانت ظاهر شده بود پس آنها را غزل فرموده یعنی از آنها
 بی اعام او بود و خیانت و لایق که در آن کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فلان انتقام
 فی مانتی و جعلتک شعاری و بطانتی و لم یکن فاعلی رجل اوثق منك فی فنی کما ساء
 و مواز فی و اداء الامانة الی فلما رايت الزمان هلی بن عیث قد کلب العدو
 قد خرب و امانة الناس خرب و هذه الامنة قد فکت قلبت لابن عک ظلم المحب فقا
 مع الفارقین و خاذلته مع الخاذلین و خنته مع الخائنین فلما ابن عک و اسبیت
 و لا الامانة ادیت پچنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تشبع طعاما و شرابا و انک
 تعلم انک تاكل حراما و تشرب حراما و تباع الاماء و تنکم النساء و علی اموال الیتامی و المسکین
 و المؤمنین و المجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته که لا ضررناک
 سیفی الذی ما ضربت احد الا دخل النار و یکی از آنها مندرین جبار و عبدی بود علی رضی الله
 عنه او را هر چند جا عل کرده بود چون در امانت خیانت کرده بوی نوشته اما بعد فضلا عن ابیاب
 غرتنی منك ظننت انک تنبع هدی و قتلک سبیله فاذا انت فیما رقی الی عنک لا تدع
 له و انک انقضاء و لا تبقی الا خیرک عتادا و در آن نوشته تعمر بیک بخواب و یصل و یصل غایت
 بقطیعة و بیک فن کان بصفیک فلیس لاهل ان یمد ید لغر و یتقذ به امر او یعلی له
 قد راویش ترک فی امانة او یومن علی خیانت فاقبل الی حین یصل الیک کتابی هذا انشاء الله
 و این دو کتاب از مشاییر کتب علی است رضی الله عنه ذکر کرد و هر دو کتاب
 را رضی در پنج اسبلا نغمه و اجماع اما بیهوش است که علی و سایر ائمه میدانستند آنچه بود
 و آنچه خواهد بود و از قیامت محبت بن یعقوب کیست از ائمه انما بسیار

باین معنی روایت میکنند پس بر اعتقاد فاسد امام علیه السلام بر علی رضی الله عنه لازم می آید که اینچنین
 کسان را جز اولی کرده بوده و بر اعتقاد اهل سنت نه اقرار بر علی لازم می آید و نه عثمان که هیچ
 کس را علم نیست ثابت میکنند لقوله تعالی لو کنت اعلم الغیب متکلمت من علی بن ابی طالب و ما منی السوء
 و نیز علی رضی الله عنه میفرماید که ده روزیاد که مادرش سیمیه داشت و در جایگاه بیانی سفیان بن علی
 و در آنوقت زوجه عبد بن عبد الحارث نفقی بود و هر آن وقت زیاد و سمولید شد چون بزرگ شد و در خانه
 و بلاخره که در کمال پیدا کرد روزی عمرو بن العاص گفت که اگر این جوان از فرشتی می بود عرب بعضا
 می راند نگاه ابو سفیان گفت که من میدانم از وضع او در شکم مادرش علی رضی الله عنه از او پیش
 ابو سفیان گفت که این از نطفه است زیاد از فرط سفاهت بدون خود زنا زاده از نطفه ابو سفیان
 فخر سید که غوغضیکه امیر المؤمنین صلوات و دیده و جنس و مجاور او طلوع نهشته او را امیر فارس کرد
 و کارهای ضبط و نسق آنجا از دست می درشت معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشید امیر المؤمنین
 بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشید امیر المؤمنین
 شیطان است از سر بسوی آید و رب تو از ابو سفیان ثابت و نه استحقاق ارث از وی داری انقضه
 زیاد و ناجوه علی رضی الله عنه در خاف علی ماند و بعد از شهادت علی و صلح حسن رضی الله عنه معاویه
 معاویه زیاد را زخمی که ابو سفیان بخشود علی و عمرو بن العاص گفته بود یا و او پس سال چهل و چهار جزیره
 زیاد و معاویه رفاقت کرد و خود زیاد بن ابی سفیان میگویی یا معاویه او را و ابی عوف کرد از این
 ترین اعداد اولاد علی بن ابیطالب بر آمد پس چون بگو و در آمد آنجا سعید بن مسیح بود از و در آن
 و غصه صمان علی بن ابیطالب زیاد و او را توفیق نمود آن بیچاره از آنجا که تپش حسین بن علی بدینکه
 زیاد و خانه او را بهم کرد و مال عیال هر که گرفت حسین بن علی زیاد نوشت که چرا این حرکت را بسوی
 کردی خانه او بنا کن و مال او بوی ستم و گرد و لطمه او در جواب حسین عجب بیار کلمات بی ادبی و تشناده
 نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد و معاویه نوشت که حسین بن علی را زجر و توبیخ بجهت ظلم بر سعید
 بن مسیح و بی ادبی حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بنا کن و مال او را پس ده

الفضل زیاد و در عارفان و عزیزان بسیار کرد و در شیعیان نیز بسیار کرد و با ائمه کسرا بکینه گشت اگر امیر المومنین
علی از خفا بیفتد و عواقب امور زیاد اطلاع داشتی چرا او را امیر فارس کردی و دویم آنکه حکم بن
عاص را رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بدر کرده بود و ابوبکر و عمر او را در مدینه آمدن ندادند عثمان
چون خلیفه شد او را در مدینه جاداد جواب از نمیداد مردم از عثمان پرسیده بودند او جواب داده
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و آله تسلیم اجازت گرفته بودم و حکم
از گنای کسی که موجب تراج بود توبه کرده بود لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها شامد بود
ابوبکر و عمر بر شهادت یکس عمل نکردند و او را در مدینه آمدن ندادند چون عثمان خلیفه شد او خود
بگوین خود اجازة پیغمبر صلی الله علیه و آله تسلیم شنیده بود و بر علم خود عمل کرده و او را جاداد و فلان
فیه سوم آنکه اهل ندرت خود را اما ای عظیم میداد جواب سلمه رحم و سخا از خصال حمیده است
و طعن و قتی را جمع شود که از بیت المال زیاده از حق کسی از قارب خود داده باشد همچنین بیت مالکه
عثمان بحدود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم مال بسیار داشت چنانچه چهارمیش عشرت کرده و در خطبه
شتر و نجاه بسیار زبان داده و در خلافت هم مال خاص خود صله رحم و سخا بسیار میکرد و عطا
او از بیت المال مخصوص با قارب و ثبو و بلکه بیع اهل اسلام میرسد بن سبیل البصری قال سمعت
عثمان یخطب ویقول یا ایها الناس ما تنقون اعلی و عما من یوم الا و انتم تنقون
فیه سنجار ابوبکر در پی عطا ای عثمان بسیار ذکر کرده و ذی الذمین خود جواب سبیلین گفته
سالم بن الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فیم عمار بن ابی
قحافه ای سائله و انی احب ان تصد قونی انشد که الله هل تعلم ان رسول الله صلی
الله علیه و آله کان یوسفی شاعلی الناس یوسفی هاشم علی سائی و تریش فمکت القوم فقال
عثمان لوان بیک مفا یم الخ لاه عطا یم ابی امیه حتی یدخلوا من آخری هذا قول فاروق
آنکه میترسم از آنکه فی اسبیه بر سر دم نشاند و است با که ای ذی النورین در نیاب شتج نفع
خواهد بود و خودی چهارم و در خطبه خود گفته که آنرا دشمنی کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دشمنی نمی کرده بود

و مسلم نامند و آیت گیاره برابر است به جواب یعنی هر کسی است که بجهت مال خاص خود و یا نحو آن می کند
 و خلفاء و شیعین باینکه بخواهند جمعی برای موافقی بیت المال و در وایت که یعنی جمعی کرده بود ملک خاص
 عثمان بود برای مسلمانان گذشته بود چون ضرورت پیش آمد جمعی کرد برای موافقی بیت المال نیز بود
 که برای سپاس بجا آمدن در مال قحط با جماع صحابه جمعی کرده بود پنجم آنکه عبد الله بن مسعود را اقتدر زد که مال از
 پهلوی او نگرفت و او را بپنجه کدی باز آورد و فاض است اگر تفریق و تادیب فی الجمله ثابت شود و در آن حق
 بطرف عثمان بود و خواست که تحقیق حق کرده مردم را بر یک صفت جمع کند تا خلافت بر خیزد این مسعود
 مخالفت میکرد پس از اطاعت اولی الامر و جماع المسلمون موجب تحریر شد و ششم آنکه عمار بن یاسر را
 اقتدر زد که او را فتنه شد و جواب است که عثمان نه خود عمار را زده و نه کسی را امر به ضرب او کرده و بعضی
 غلامان عثمان که از جمله قدر عمار مطلع بودند و عمار را دیدند که بر عثمان انداخته های داشت که لاف می زدند
 میگویند او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار عذر خواهی نمود و قسم های مغلطه خورد که من اطلاع
 نداشتیم و راستی رضای او مبارک کرده و او را راضی شد و حدیث فوق کذب است و ششم آنکه ابو ذر را زد
 و از مدینه اخراج کرد و سوس ریزه جواب پنجمه در حق است بن عبزی و ابن عبد البر روایت کرده اند که ابو ذر
 بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بوسی شام رفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابو ذر گرفتار سخن
 حق شده در مزاج داشت در خلافت عثمان معاویه شکایت او عثمان نوشت عثمان او را بدین طلبید
 و حسن معاشرت نصیحت فرمود و ابو ذر عثمان اذن گرفته از مدینه بقبضه جمعی بیاورید و بعد مراجعت
 از نسک گرفته بر بنده سکونت کردی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ریزه مرد و اگر ضرب
 و فنی ثابت شود و پیش آن باشد که رای او مخالف جماع بود و کعب احبار که سخن حق موافق با جماع
 میگفت بصحار و بعضی گویند که او را زخمی ساخت و در حیوات تفریق یعنی او اگر از امام واقع شود
 بجا باشد عن مالک بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انه جاء يستأذن عثمان بن عفان
 فاذا له ویدیه عصاه فقال عثمان یا کذا **عبد الله بن مسعود** الیهم توفی و ترک مالا فمات و
 فیه فقال ان کان یصل فیه عز الله عز وجل فلا یابن فرفع ابو ذر عصاه و قصه کعبا

وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما أحب أن أرى هذا الجبل خرابا الفقهاء
 وينقبض مني إذا دخل في ست وافي انشدك الله يا عثمان اسمعته قلت محيا قال نعم احسن
 احسن غرضك ابو ذر سئلت كعبا اذ ذكر يوم الدين يكثر من الذنوب المفضنة ولا ينفقونها في
 سبيل الله فبشره بعذاب الله انست له كما به شئت مطلقا جازيت اتفاق تمام ان
 ما ان حبست او حق نه ان حين است وانما اذ لم يغير صلى الله عليه وسلم روايته كرده و عثمان ابرار
 كواه گرفته ان محمول است بر استجاب و فر من اتفاق القدر كوة است نه زايد اذان چون
 ابو ذر از قول خود بگريشته و از كعب اخبار ان حرکت كرده و او را يهودي گفته شايد كه عثمان را خبر
 كرده باشد هشتم آنكه صحابه از وي خبري كرده و در حربه الدار كسي با وي شريك نشد و
 چون كشته شده او را به منزلي انداختند و تا سه روز و فن نگردند جواب اين واقعه عظيم است
 مثل واقعه حنين عليه السلام و در كربلا بلكه اشده ازان و لكن انما الله كان قتيلا
 مقتدا و در اهل سنته و جماعه مثل روضه و در حربه و واقعه بضره و حربه و دوشق چوب
 و نحوه و غيره اعمال چنينه رنگ نميشوند بجهت و روي ازان و قالوا ان الله وانا
 اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم
 المهتدون و تبری صحابه از و كذب با قرار و افض است بلكه صحابه دفع فتنه و بهاء
 با باغيان خواستند و جمع شده پيش عثمان آمده در انجا عبد الله بن عمر
 و زيد بن ثابت بود زید گفت كه انصار سگوييد كه اگر بغضاي باشيم انصار الله
 و دوباره عثمان گفت لا حاجة لي في ذلك و با عثمان در خانه اوسن و سين
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبير و ابو هريره و عبد الله بن عامر در بيته همه آنها را
 با سلاح بودند آن همه عثمان تا كسي فرمود و قسم داد كه سلاح خود را بنهيد
 و خانه هاي خود را لازم گوييد و عثمان گفت كه اگر من كشته شوم پيش از خونريزي
 و دست تر است نزد من از كشته شدن بعد از خون ريخته

چون آنها از خانه عثمان بدر آمدند علی رضی الله عنه پسران خود و پسران بختصر برادر خود را و فخر
 را با صلاح وزیر و طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود را را فرستادند تا دم دم را از دخول خان
 عثمان منع کنند آنچه بر در عثمان آمده است داده شدند و باغیان را از دخول خانه عثمان بازداشتند
 تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از زخم خون آلوده شدند و فخر را زخم بر سر رسید چون از دروازه عثمان گذشت
 باغیان در آمدن نتوانستند و باغیان دیدند که از زخمی شدن حسن بن علی شاید که بی شرم
 زیاده تر در غضب آیند عجلدی کردند و از پشت خانه برآمده او را شمشیر کردند و بعد قتل عثمان فرستادند
 آنقدر برخاست که دفع او با نشان از قدره صحابه بیرون شد و نیز بکشته شدن عثمان فایده در میان
 و بهاد باقی نمانده پس قتل عثمان چون هنگامه بر پا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طرز افتاد
 ماند زیاده ازین که ببت و چون شب شد جبرین عظم با چند کس دیگر نمازخانه خوانده پس بر بقعه فر
 کردند و چون عثمان رضی الله عنه شمشیر شد علی رضی الله عنه بسیار حسرت کرد و حسن و حسین و محمد بن طلحه
 و عبید المذین زیر که آنجا استاده محافظت دروازه عثمان میکردند آنها را جز که حسن را با پنج بر روی
 و حسین را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبید المذین زیر را دشنام داد و در پنج البلاغه ذکر کرده
 که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه غم نخم که دفع میکردم از عثمان و اکثر
 شاعران پنج البلاغه نوشته اند که امیر المؤمنین در دفع باغیان از عثمان مبالغه بسیار کرده که بسیار
 محاصره خانه عثمان میکردند آنها را بده میر و دشنام میداد و سخت می گفت پشیمان شد که آنچه فخر
 تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و منقری است فایده ابو نعیم و ابن عساکر و خطیب
 و طبری با سنادی صحیح از عمر بن الخطاب این را کرده اند که رسول فرمود جلی الله علیه و سلم که بگوید عثمان
 فی الله علیه و سلم که السماء قلت یا رسول الله لعثمان خاصة ام الناس عا مته قال لعثمان خاصة
 فایده و از بعضی روایات معلوم شد که صحابه و در گری عثمان مبالغه نکردند آنها معذور بودند و آنها
 شبه پیدا نشود و عن الزهري قال قلت لسعيد بن المسيب لانت عجي كيف كان قتل
 عثمان وما كان نشان الناس شانه و لم خذ له اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فقال بن المسيب

قتل عثمان مظلوماً و قتل کان ظالماً و من خذل کان معذوراً و در سبب معذور بودن
صحابه پیشانی سبب قصه طویل ذکر کرده محل آنکه چون اهل مصر کاتبه عبداللہ بن سعد بن سرج
کہ والی مصر بود پیش عثمان کردند عثمان بننوزہ صحابہ بنا بر شکایت اہل مصر عبداللہ از مصر مغرول
نزد محمد بن ابی بکر را بولایہ مصر خصعت کرد محمد برستہ منزل از مدینہ غلامی سپاہ را از غلامان عثمان
بر سر عثمان دریافت و بعد شیل نزو او کتابی بمحمد عثمان برآمد و آن نوشتہ بود کہ چون محمد بن ابی بکر
و غلامان و فلان نزد تو رسند آنہا را بکشی و بر غل خود بحال بلندی محمد بان کتابت پندہ باز آمد علی طلحہ
و زبیر و سعد و عمار و غیر ہم صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را و انہو علی نزد عثمان با کتابت علام آمد و
تفتیش احوال نمود عثمان گفت کہ غلام و شتر و مہر کہ کتاب من است لیکن اسد کہ من ازین کتابت نمیدانم
و تمام بخط مردان بودند و من کہ انہمہ منستہ مردان بود و از نیتہ صحابہ بخطا اجتہادی شبہست
چنانچہ در محاربات علی و معاویہ بہ نیت خطا اجتہادی صحابہ چند کردہ شدہ اند چنانچہ باید و صحابہ معذور بودند
و حق بجانب خلفای بود عثمان و علی و صحابہ از عثمان تبری نگردہ اند اگر میکردند بعد قتل عثمان کہ احتمال
مفرت او طرف او نگنجانندہ بود زیادہ تر تہیب میکردند و اگر تبری میکردند مروی بلکہ متواتر میشدہ حال آنکہ
صحابہ و متبعان ایشان کہ اہل سنت و جماعت اند حب عثمان را از اسلام میدانند و روایات صح عثمان از صحابہ
متواتر گشتہ نہم آنکہ ہر فرآن کہ باوشافہ و موافق مسلمانان ہندہ بود عبد اللہ بن کشتہ بود عثمان از وقفا
نگرفت فائدہ سبب قتل ہر فرآن کہ عبد اللہ کردہ آن بود کہ ہر گاہ ابو لولؤ مولی میخروہ بشعبہ عرب
خطاب صنی اللہ عنہ را میداد کہ پیشش عبد اللہ را خبر میدادین خبر نزد او صحیح شد کہ ابو لولؤ این کار
باشافہ ہر فرآن کردہ چون از دفن بدر فاش شد بخاندہ ہر فرآن رفت و او را کشت کہ مذکورہ اثقات
من ائمہ التبارخ واقعہ بطبری جوابت کہ در نہ ہر فرآن را عثمان بر مال راضی کردہ و وقفا ص ساقط
گشتہ و نیز ثابت گشتہ کہ در نہ او طلب تضامیر بمحمد عثمان کردہ باشد و ہم آنکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
نماز چارگانہ و زعفر و دکانہ گذاردی عثمان و فعل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز ظہر در معاہدہ ارگانہ کرد
جواب این بدو یہ است کہی آنکہ ہر فی النورین آن بود کہ مسافر را قہر و انعام مرد و جانیات

شما بگویم که در عالمی لا جناح علیه ان تقصروا من الصلوة بران دلالت دارد و به قول
 مالک و الشافعی و احمد و یحیی و عثمان در مکة تأمل کرده بود و از پنجمه چهارگانگی کرده و روایتی احمد عن
 عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابیه ان عثمان صلی علیه و آله اربع رکعات فانکم
 الناس علیه فقال ایها الناس فی تاهلتم مکة مذ قدمت و انو سمعت رسول الله صلی علیه
 علیه و سلم یقول من تاهل فی بلد فلیصل صلوته للقیوم و روی ابن ابی شیبہ و الطحاوی
 و ابو عمرو بن عبد البر نحوه یا زیدم تا اقامه شد بر ولید بن عقبه نکر و جواب توقت بنو المایجته معرفه
 تحقیقه حال و بعد معرفت تحقیقه توقت نکرده بود و بعد از ان حدیثی که روایت کرده عن حصین بن المنذر
 انه کتب لی عثمان فاخبره بقصة الولید و قد م على عثمان رجلا من فقهه علیه بشراب
 خمر و انه صلی الخدایة بالکوفة اربعاً ثم قال اريدکم قال احدھا و ابنته یشر بها و قال الاخر
 رایتہ یفقیھا فقال عثمان انه لیتقیھا حتی یشر بها فقال علی لابن اخیه عبد الله بن جعفر
 قم علیه الجند فاخذ السوط فجلده و عثمان بعد حتی بلغ اربعین فقال ملک جلدی
 الله صلی علیه و آله فی الخمر اربعین و جلدی عمر ثمانین و الکل سنة و روی ابن
 عیینة عن عرج بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی قال جلد علی الولید بن عقبه فی الخمر
 جلدی و بسوط له طرفان اخو جبا یوم عمر و زیدم آنکه محمد بن ابی بکر را بفرموده سید باب
 از محمد بن ابی بکر خطائی و مصطفی نروزی النورین ظاهر شد که وی سختی زجر و تهدید را در دو
 سیزدهم آنکه در غره بدر حاضر شد چهاردهم آنکه در بیته رضوان حاضر شد پانزدهم آنکه
 در روز احد بگریخت جواب پنجمه سه شنبه را عبد الله بن عمر گفته بخاری از عثمان بن
 مویسب روایت کرده که مردی از اهل مکه بار بار ده حج بکند یک جامعی را آنجا نشسته و دید
 رسید این که امام جماعت است مردم گفتند جامه فریشل است پرسید شیخ درین قوم
 گفتند عبد الله بن عمر است گفت ای ابن عمر من اگر نه سال یکم از چیزی پس حدیث
 کن ما بن ابی میدانی که عثمان روز احد بگریخت گفت ابن عمر ای گفت ایضا سیده بود

حدیثی که روایت کرده عن حصین بن المنذر

حدیثی که روایت کرده عن حصین بن المنذر

از غزوۀ بدر گفت ابن عمر ای غایت شده بود از سینه رضوان پس حاضر سینه
 رضوان شد گفت ابن عمر ای آن دو گفتند که گفت ابن عمر یا بیان کنم برای تو جواب این شبهات را اما
 اگر چنین اواز در احد پس من گواهی میدهم که قتالی او را نباشیده و اما غایتش آن اواز غزوۀ
 بدر پیش از آن بود که نزد او فرستاده شد که صلوات الله علیه و سلم مبارک بود و رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم در مدینه گذشت و فرمود که ترا ثواب مرد است که حاضر در شده و هم حصه یکم از غنیمت و اما غایتش این
 از سینه رضوان پس سینه است که اگر کسی عزیز بودی بلکه از عثمان او را بکه میفرستاد یعنی برای صلوات
 پیش کنار فرستادن حدیث پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم عثمان را بکه فرستاد و سینه رضوان بعد از آن
 عثمان بکه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست راست خود را فرمود که این دست عثمان است پس آن
 دست خود را بر دست دوم زد و گفت که این سینه عثمان است پسر این گفت بر کنون ما تو این جوابها
 پس غایت عثمان از غزوۀ بدر و سینه رضوان بر جنب او نهفت شده چو کباب بود و او را از ثواب غزوۀ
 بدر ثواب خدمت مرصحن و خدمت جگه گوشت رسول صلوات الله علیه و سلم و رضوانندی رسول خدا و امتثال امر او از ثواب
 و در سینه رضوان است پیغمبر برای عثمان بهتر آمد و او را از دست و دیگر صحابا از دست خود و سینه رضوان کرد
 و عثمان از دست پیغمبر پیغمبر کرده و لا یحل عطاء للملک الا ملط یا له و ولایت بکمال ثوق پیغمبر
 علیه السلام بر انقیاد عثمان که در حالت غنیمت او از طرف و سینه کرده **فصل رابع** در جواب طعن طعنه
 طاهره منصفه الطاهره قطعاً المومنین و پیغمبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و سینه رضوان و سینه رضوان و سینه رضوان
 ابن ابی قحافه پیغمبر و آن ده می اندکی آنکه سبوی ابو هریره و تنگ حجاب او رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرد و تبریز
 و سینه کرد و جماعتی زیاده از شانزده هزار کس حمل لافه حقیقی فرموده بود و در قن فی و تلکن و لا تبرجن بیج الجاهلین و لا
 جواب قرآن شتیق از و قریه و قارایا از قاریا را و اجتماع با از قریه قرار پس با وجود احتمال استدلال تا نمی شود
 و ظاهر آنست که اگر جمعی است که هم را و از آن تشریح و احتجاج است چنانچه منی از تبرج که تا کید است بر امر را
 و لا تزداد و پس آن منع از سینه رضوان است که در سینه رضوان و از و از پیغمبر صلوات الله علیه و سلم بر سر
 و غارت بعد از آن خارج میشدند پس ظاهر شد که منی از مطلق خروج نیست و او را اصلاح ذات البین

خارج شده بودند بقصد فتنه چنانچه اطلاق سبند که مسلم و غیره از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق طاهر و زبیر
 روایت کرده اند بران دلائل دارد چنانکه آنها در آن جنگ کشته شدند اگر با بنی می بودند طلاق پسند
 برائی نمی آید و ویم آنکه عایشه در این بود بر قتل عثمان و میگفت که عثمان فاجر شده است و بنی عثمان
 گفته شدند با بر فرط عداوت علی برای قتل خوارست جواب نهم که ب و انکار آنکه او در بعضی قتل عثمان
 و عداوت و شهادت علی بلکه عثمان را امام حق میدانت و محبت علی عبادت میدانت خارج از مذهب
 و ابراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم لعنوا یا عثمان یا عثمان لعنک الله یفصله عن عقیقه
 فان راودک علی خلع فلا تخلعه و فر و انک لا تخلعه ثلثا و اخرج الدلیلی عن عائشه قالت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حب علی عبادۃ سیوم آنکه مخالفت پیغمبر علیه السلام کرد انچه
 در کتاب الفتن و ابن مسکونه در کتاب اخبار الامم و ابن قتیبه در کتاب بیانته روایت کرده که چون لشکر
 عائشه بآب سید محمد بن طلحه را رسید که این کدام آب است گفت آب سوس پس گفت بنی بنیوم
 را که آنکه بازگردم گفت چرا آنوقت ذکر حدیث آنست در علیه السلام کرد که آنحضرت ز عروان مش
 کرده بود جواب پنجده صحیح نیست و بر تقدیر صحیح مردیت که او قصد برنجی کرده بود و از انجا اهل عسکر فتنه
 او نمک و نه و اورانی رضامندی او بر هر بر دارند و بعضی روایت میکنند که مروان بن الحکم گفت که کس
 شهوت فایم کرد و آنها گفتند که خوب کافی دیگر است این آب حبه نیست پس اهل عسکر با وی
 عذر کردند چهارم آنکه لشکر او چون او را بر آمدند بیت المال مسلمانان غارت کردند و جماعتی را از
 عال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی اهل بصره بود او را بر کردند جواب
 این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحیح عایشه بن امیه را صنی نبود و او برای اصلاح فیما بین برادر
 بود و باستان جمع شده و ببت تا بدینجا رسانیدند و خدشیدند گفته اند که اگر آنچه ذکر کرده می شود از
 واقع بل آن از مغیبات است که ما بهست نافی بهودی بود و در زی و روضه و را در علی را خدنگ نیست
 و نه روضه نهاده و دیگر در روضه با و مشابعت اگر کسی بگوید خواند و مورخان در و از تحقیق ان را نیست
 ما خد کردند و آنچه قسب و بیابن اعظم کوفی و مساعلی که در کتاب خود را آورده اند از این قبیل است

هیچ از آن بزرگوار نیست سید پیش ما کردن این چنین خرافات در مطاع طریقه حق تعالی در شان
 او نهاده آیه در سوره نور نازل کرده و فرموده که و ما نکه الطیبات للطیبین و الطیبین للطیبات
 و ما نکه مبرون لما یقولون لیس منقطع و در تفسیر کریم کار کسی است که بیان تفسیر آن را نهاده باشد
 پنجم آنکه ائمه سید پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام به و اطیعوا الله علیه عرف بعضه و اعرف
 عن بعضی جواب تفسیر عایشه نکرده علماء تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برادرش
 بازاریه قطبیه صحبت داشته و آنوقت حاضر نبود چون حضرت آیه اینکار بر روی خست که آن آمد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم را برادر خود تراحم کرد و گفت که با کسی انگوی خصمه در عقیده خود خطا کرد
 و است که مرا از اظهار قصه صحبت نهستن منع فرموده است نه اظهار تحریم از جهته این خطا را اجتناب
 امر تحریم را بر عایشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عایشه مطلقا
 راجع نیست و خصمه را هم خطا را اجتنابی عذر خواه است معذرت اهل سنته عایشه و خصمه را
 معصوم بنمیدانند که موجب قبح باشد و در سبیل سنت ششم آنکه عایشه گفت غیبت نکرده ام کسی
 از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم آنچه غیبت کردم بر خود بجا لانکه من ندیده بودم او را هرگز و لیکن بود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم که بیشتر و کرا و میفرمود جواب این محل طعن نیست زمان مجبول نه
 بر چنین غیبت و بر بنفرد را خود نیستند و این دلیل است بر محبت عایشه با پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم پس
 منقبت است بر طعن نیست هفتم آنکه عایشه گفت قاتلت علیا و لوددت کنت دنیا منسیا
 جواب اینهم طعن عایشه لازم نیست چرا که عاده اهل انصاف است که اگر کاری بخاطر اجتناب و یا بسوء نیت
 از آنها بوقوع آید چون بر خطا خود آگاه میشوند از انجام آنکارند یا است بکشند و به تنگناری نمایند و تمام آنکارند
 خود را مقبره ساختن برای ابی بگو و عذر حالانکه آنکاره ملک نبود جواب این باطل است انصاف بهت
 بسوی ضمیر مخاطب قوله تعالی و فون فی این سخن دلیل است بر آنکه آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم
 آنها را مالک کرده بود و نیز و لاله دارد بر مالکته شان آنکه عمر وقت ذات نمود و طلب حق کرد و از دست
 نهاد دیگری و صحابه همه حاضر بودند و کسی از آن مردود و بر سن محبتی وقت را بخت خود اول در دست

از عایشه تا او را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دفن کنند و عایشه بدان اذن داد لیکن مروان
 که والی مدینه بود حسن را در حجره عایشه دفن شد تا او کذا فی فضل المصطفیٰ فی معرفة الامم و غیر آن از کتب
 امامیه و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم او را بدین معنی خبر کرده بود و روایت که عایشه گفت یا رسول الله
 اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنسر و علی سلام الله علیک ما فیہ الا موضع قبر
 و قبر ابی بکر و عمر و قریب بنی مریم نهم آنکه نبی صلی الله علیه و سلم خطبه گفت و اشاره کرد بسوی مسکن عایشه
 که بطرف شرق است از منبر و گفت که اینجا است فتنه سه بار از جای که طلوع میکند افتاب میگردد که مراد از فتنه
 عایشه بود که برای قتال امیر المؤمنین بسوی بصره برآمد و نه از آن مسلمانان ثقیل آمدند جواب بنی طحل
 و زعم فاسد است بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اشاره بمشرق بود چنانچه من جرئت قطع قرن الشمس بان
 مناطق است در و فضل از کوفه متفرک از بصره و قراصله از سواد کوفه و ارج از نهروان برآمدند اینهمه در نزد
 اند نسبت بدین وجهی هم از مشرق خواهد برآمد و ایران که مفر و فضل است هم در مشرق است اگر چه
 کبری مراد بودی و در شان او چندین آیات پافرو آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از تبدیل نشان
 پیرامون گشتی اصل در منع از تبدیل عایشه بود و دیگران اتباع او لیکن چون روض بقرآن ایمان
 ندارند اینهمه خوانات میگویند و هم آنکه تیار کرد و ختری را و گفت لعن الله الناصب بها بعض شبان
 فزینش جواب را و بیان این اثر از اول تا آخر مجاہل اند و حدیث از و را من یک مجہول و سلسله سناد
 ضعیف میشود و چه جای آنکه نام سنادی چنین باشد پس این حدیث چه نیت و بر تقدیر صحت حدیث
 طعن نیست چرا که طلب کفر کرم برای حربه سخت است و اظهار حسن و جمال و خیر زبانی که از طرف
 مخاطب آید و بیند و کفر در آن رغبت کند و ب است جای طعن و عیب نیست و هر که از عیب بفرم
 که مراد عایشه صید کردن برای نفس خود بود پس و نبض قطعی خبیث است و مؤمن نیست قال الله
 قال سبحانک هذا جنتان عظیم عظیم عظیم که الله ان تعوذ و المثلله ابدان کنند مؤمنین
 قال الله تعالی الجنتین اللجنین و اللجنین اللجنینات پس هر که این بهتان عظیم کرد در شان
 عایشه و عوذ کرد و در شکل آنچه منافقان افک کرده بودند در شان او بعد از آنکه حقتالی ان و عظم

فرموده آن مومن نیست برای صدق شرطیه بان که مؤمنین لا نفودون لثقله لکنهم
 عاد و المثال فافهم مؤمنین این قیاس استثنای مجمع شرایط منطقی است و او خبیث هست که این
 کلمه خبیثه با شخصه فصل خامس در جواب عن امتداد وسط و غیر القرون السابقون لا اولون
 یعنی صحابه کرام یاران و مددکاران سید المرسلین و در تحقیقه مطاعن که در حق صحابه کرام میگوبند
 مطاعن اند و در حق خدا و رسول خدا که چنانچه مردم را در قرآن مجید و ستایش فرموده و قرآن را
 بدان مملو ساخته و رسول را پیغمبر مردم تمام عمر صحبت داشته و قایده حجت پیغمبر این شده که چنین مردم
 برآند نفوذ باعد منها و خود آن ملائنه از امیر المؤمنین روایت می کنند
 لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم فآری احد لیثبهم
 یصحبون شعثا غبرا الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در برهان خاص از پنج البطلان
 ذکر کرده شده در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی آنکه دو بار فرار از زحمت که کبیره است
 کردند یکی روز احد دوم روز حنین جواب فرار از جنگ و از احد پیش از نهی بود و نیز حق
 تعالی ازان عفو فرموده قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی
 الجمعان انما السطرون الشیطان یبعض ما کسبوا ولقد عفی الله
 عنهم ان الله غفور رحیم پس عفو و مغفرت ازان فرار ثابت شده و اما روز حنین
 پس قبایل که از عرب پیاده و سوار با اولاد و اولاد و خدمت خود بر مسلمانان قسمی نداشت
 کردند که ایشان آنها را محارمین خیال کرده زیاده از دو چنده خود فهمیده و سر
 جایز دانستند بجهت قوله تعالی

اَلَا نَخْفِیْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقُولُوْا
 اَلَا نَخْفِیْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقُولُوْا

و منتهم شک که کفار غیر ازان بودند مردم بسیار را از تیره انداختند و مسلمانان
 ایشان سلاکت کردند اما گاه که غمختند و در حقیقت سبب فرار اظهاری قدرت
 الهی بود که دستخیز از کثرت لشکر نیست بلکه ناید الهی است و ناید مسلمانان تبرک

قال الله تعالى قلنا نصره الله في مواطن كثيرة ووليه جليل اذا عجزتكم
 الامم وانا يوم نزلنا من فوقنا نصره عليه بواسطه من سيد في الشرايع وغيره بايون
 عباس بن ابي ابي وديار الهمي دست گرفت رجوع کردند و قتل شدند و بنود پس از مصیبت
 شدند و خدا با و بر و انصاف که درین الهامی که تمام عمر در ستمهای پیغمبر کردند و کشتند وین را با پیاری
 خونهای خود با کمال رسانیدند و قرآن مجید ازین صریح و شجاعیت و شدة بر کار در رحمته فیما بین
 و در دیگر فضایل ایشان معمور است اینجا عده پاک را با چنین شبهات و ابرطین میکنند و زنی که در
 تمام عمر کیار با و برابر از آنها سر زده است بر زبان می اندازد آیات منفرة و رضا الهی که در شان
 آنها است بجهت غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند علیهم قولا تعالی لیخطبهم الکفار
 و هم الکفران بودند که برای الهی و تجاره ناز را با پیغمبر ترک داده میرفتند چنانچه در سوره جمعه وارد
 شده جواب آنکه اینگونه هم در تمام عمر کیار شد و در اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه و آله مدینه آمد
 شنونده و در وقت از چهار چرخ قلیل بودند و کسانیکه بودند آنها را با تجارت کار نبود و زرقه بودند
 و اهل مدینه که در وقت از احکام یافتند و بودند موافق عاده خود رفته بودند چون برین حرکت عتاب
 آمد باز بر اموال چنین حرکت کنند پس توبه متحقق شد و نیز پیغمبر خدا را برای استغفار آنها امام الهی
 صدا زد و منفرة الهی شام حال آنها گشت سیوم آنکه مرویت از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه و آله
 فرمود آورده شود و ان از امتن روز قیامت پس گرفته شود و جانب چپ یعنی نامه آنها جانب
 چپ او و درون فرستاده شود پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته گشت علیهم شهید امام است
 فیما بین تو فیما گشت انت الوی علیهم پس گفته شود من که اینها مرتد شدند جواب هر که عقل
 و دین است بروی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مردان که مرتد شدند بعد از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و این است که فرمودند یا کشته شدند از بنی حنیف بنی تیم و غیر آنها تمام صحابه من المهاجرین
 الذین اسخوهم و ایارهم و اوالهم یتبعون فتن من الله و رضوانا و ینصرون الله و
 رسول او نیک است هم الصادقون و انضار الدین تقوا الدار و الايمان من قبلهم بحیون

من حاج اليهم ولا يجرون في صدورهم حاجة مما أوثروا ويثرون على أنفسهم ولو كان
 بهم خصاصة هذا الذين ينهم بربهم لا ينزكون والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم
 راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون والذين هم مع النبي صلى الله عليه وسلم
 في تبليغ النبوة وهداية العالمين اجمعين كفار وحاملينهم تربهم ربعا سجدا يتبعون فضلا
 من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثابهم في التوراة ومثابهم في الانجيل
 كدوع اخراج نسطه فانزبه فاستنظاظ فاستنظاظ فاستنظاظ فاستنظاظ فاستنظاظ فاستنظاظ فاستنظاظ
 الذين امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجزا اعطيا الذين كانوا امة وسطا لكونوا شهداء
 وكانوا خير امة اخرجت للناس ومن المعروف منهم عزمهم على التمسك بدينهم بالذي يقابلون
 في سبيله صفا كانوا هم ببيان موصولا سابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين
 اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضي عنهم واعدهم جنات تجري تحته الانهار خالدين فيها
 ابد لا يخرجون منها الا قليلا من قبل الله تعالى اولئك اعظم درجات الذين آمنوا رضي الله عنهم
 وقالوا وكلوا وعد الله الحسنين يعني الجنة ومنهم القاعدون غير اولي الضرر والمجاهدين في سبيل الله
 بما اموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدون درجة وكلوا وعد الله الحسنين
 ومنهم المستضعفون من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
 فاولئك على الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عموما لخالوا وخالوا
 ان يتوب عليهم اولئك الذين حبس اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكنه اليهم الكفر والفسق والعصيان
 اولئك هم الراشدون الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين امنوا واورضوا
 اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم لا تجزهم يادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
 اباؤهم وابنائهم واخوانهم او عشيقتهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم
 جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك هم الذين انزل الله
 الله لهم الملقون هم الذين اجتنبوا الله تعالى وما جعل عليهم في الدين من حرج مائة ايسر

ابرهیم هوسامهم المسلمین من قبل و فی هذا لیكون الرسول شهیدا علیهم و یكونوا
 شهداء علی الناس الله مولاهم نعم المولی و نعم النصیر شهداء الله تعالی بای الرسول
 و الذین امنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم و اولئک لهم الخیرات و اولئک هم
 المفلحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فیها ذاك الفوز العظيم
 یوم لا یخزي الله النبی و الذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون
 ربنا انتم لانزونا و اغفر لنا اننا علی كل شئ قدير الذین نهى الله تعالی ان یبینه عن طردهم و احیة
 بتبلیغ السلام منه تعالی الیهیم بقوله ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشیة
 یریدون و وجهه ما علیک من حسابهم من شئ و ما من حسابك علیهم من شئ فقطرحهم
 فكون من الظالمین و بقوله قل سلام علیکم كتب بای علی نفسه الرحمة انه من عمل منكم سوءا یجھالنه
 ثم تلای من بعده و اصله فان غفور رحیم الذی استقری الله تعالی منهم انفسهم و اموالهم بان لهم
 الجنة یتقاولون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدل علیه حقاً فی النور و الا یجیل القرآن
 و یشیرهم بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرتقم الله رزقا حسناً و ان الله لهو خیر الرازقین لکن انهم
 صدخلوا برضونه و ان الله له علم الذین الف الف بین قلوبهم لو یتفقد ما فی الارض
 جمیعاً ما یؤلف بینهم و لکن الله الف بینهم رضى الله عنهم اذ یداعون النبی علی
 الله علیه و سلم تحت الشجرة یراکم و رضى ابن جماعة که در قرآن مجید احوال شان چنین
 مذکور شده گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار بعتر آن نیت بلکه انکار
 است بتوریت و انجیل و زبور نیست و انکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز و نمیتوان
 گفت بدان کسی که او را غفل است چه جای کسی که صاحب وین یا صاحب علم است و
 چهارم آنکه مخالفت کرده در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند و گفتند
 ابرار است فمروه جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیت که در جرد حاضر
 بودند و اکثر آنها از اهل بیت بودند بلکه آنها هم و مشرین بودند بعضی می گفتند

با آوردن قرطاس فلاطین و پنجم و بعضی توقف میکردند برای تحقیف پیغمبر کعبه ظهور آنکه
 این امر با جزیم نیت یا طلب ظهور حرب نم میکردند و لایق احوال است نهوه و جواب از طرف
 آنکه آنست پنجم آنکه در امتثال امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهادن میکردند و کمتر قبول می نمودند
 و مراقبه امر او میکردند و تمام قرآن که از مساریع آنها در امتثال امر و محابده آنها خبر میداد
 فراموش کرده سندی از نزد جدیث حدیفه که در قصه خندق روایت کرده که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم آواز کرد از شنیده سر با کسی جواب نداد پس چون فرمود
 تم یا خدیفه نام مرا بر زبان مبارک آورد ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر کن
 مبارکه چه کرد پس چون رفتم طلق اثر سربانیا رفتم گویا در حمام میروم پس رفتم
 و آدم و خبر آنها رسانیدم جواب تنقصه حادثه معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 تأملین کرده باشند و امر هر صحیح گفته باشند و در آنوقت بسبب عرض بعضی عوارض شکر
 در جواب آن توقف شده باشند برای تنقصه دلالت ندارد و بقرینه قبول آنها امر او را و نهادن
 را و ترک مراقبه را و معارض نمیتواند شد خصوص قطعی که تحقیق است باید
 اولیای بسیار عون فی الشجرات و هم لها سابقون و نیز اگر این طعن بسیار صحابه
 راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او هم داخل صحابه بود و ششم آنکه
 مسلم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انا اخذن حجرکم هلموا عن النار
 فغلبونی ففتحون فیها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد و لفظ حدیث
 بدان دلالت ندارد و جایز است که خطاب بانه دعوت باشد یا بجامعت معین باشد که ایمان آورند
 بهتر مژند شدن یا بجامعتی باشد از مؤلفه القلوب از اهل نفاق نه برای صحابه که اکرم معشان
 قرآن آمده و علی هم از جمله آنهاست و پنجم آنکه مسلم روایت کرده عن عبد الله بن عمر بن العاص
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اذا فحمت علیکم خزائن فارس و الروم فتنافسوا فی تمسکها
 تحت قدامی و نتمتعوا غنونا و جواب این حدیث ارشاد است از چه

ترک تنافس و تحاسد و تباعض نزد اقبال دنیا و آخرت و وقوع انشا و پیشه می آید یا انکار است نه نام تبرک همزه
و نیز خطاب جمیع صحابه نیست اتفاق چنانکه در روایتی اخروی آمده نمیشود و انالی مسکن المهاجرین
فی جملون بعضهم قریب بعض پس در این حدیث طعن جمیع صحابه نیست نه آنکه حد بن ابی وقاص
روایت کرده که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود من اذی علیاً فقد اذانی و جمیع صحابه علی را ایذا کرد و نه
و باوی عداوت کردند و باوی جنگ نمودند و ابوبکر عیسی عمر را برای طلب علی فرستاد و باوی بیعت
کنند پس علی بن ابی طالب و مردم را گفت که بنیرم و شش بر دارند و بر دوازده علی آمد و او را زد و
که در کیش او و کیش او پس در دوازده او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد و نام پدرش یا کرد و عمر شیر بر داشت
و در پهلوی فاطمه را انداخت و علی را گفتند که برخیز و بگریه کن اگر بنیه نیکوتری کشم و صحابه برین اتفاق
کردند و علی و دختر پیغمبر را ضعیف کردند و صحبت پیغمبر را پس نشاندند و جواب بن قصه کذب و نیت
روافض است و الا فح و نشان علی با نشان صحابه لازم آید و بر سر دو صورت کذب و ان که در جمیع
نازل شده لازم می آید و حق آنست که صحابه کرام علی رضی الله عنه تعظیم میکردند و باوی محبت میدادند
و یاری میدادند و کاری نمودند و او میگفتند قال عبد الرحمن بن ابی بکر شهدنا مصعبین مع علی فی ثلثی بایته
من بايع ببيعة الرضوان قتل منهم ثلث وستون منهم عمار بن یاسر و شهدنا جناحهم غفرین المهاجرة
والانصار و شهادة داود بن قاصه صحابه در کتابهای خود و خطبههای خود و علی رضی الله عنه و ابوبکر
رضی الله عنه سخت محبت میداشت با علی و مدح اومی نمود و فضایل و یرا که میکرد و مردم را محبت
او بود و نخست روی الدار عن النجاشی انه قال بیننا ابوبکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال
من سیران ینظر الی عظم الناس فضله و اقر به و افضل له حاله و اکثره عناية عند رسول
الله صلی الله علیه و سلم فلینظر الی هذا الطالع و غیره تعظیم و توقیر علی میکرد و روی الدار قطعی
عن سعید بن المسیب قال قال عمر انک لا یتیم شرف الا بک لانه علی و عبد الله بن عمر ساف میگردیدند
خود از روی علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و بزرگ باستناد علی روایت کرده که چون ابن عمر
خبر رسید که حسین بنی السدعه بجراق میرود از دین برشته منزل راه رفت و حسین طائمان کرد

و گفت ای بیرونی سب گشت بعراق میروم و خطوط و بقیه نامهای اهل عراق بنموده بن گفتم انجا مرد
در خطوط آنها منکر و من ترا حدیث میکنم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه و سلم آمد و او را در دنیا و آخرت
اختیار داد و آخرت اختیار فرمود تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هستی حتمی شام را
نزد دنیا باز داشته است مگر برای آخرت حیل کن گفته این عمر با تو گشت بن عمر او را در کنار گرفت و بگفت
و و و او را نمود و آنچه خوانده صحابه علی رضی الله عنه روایت میگرداند مفضل بن اقر است در وقت خلافت
ابی بکر و عثمان اصلا خلاف در میان نیامده و علی رضی الله عنه خلفا را نشاء باطوع و رغبت خود معیت
نموده و اندک توفیق و برتریابی بکر فرموده بود از آن عذر بیان کرده و گفته که ناخوش نشاء بودم مگر آنست
که ما را در صورت شریک بکرده بودند و اگر نمائی و ایم مفضل ابی بکر را و او پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای
دین اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار کنیم همیشه علی بن ابی طالب
خلفا را نمیکرد و در جری یاری و مددکاری آنها می نمود و در مشورتها ی دینی و دنیوی شریک
و مشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود با فضیلت ابی بکر و عمر بن خطاب می نمود و در جمیع مسلمانان در محاسن
متعدد و در سبب زنده ماندن و بقا و در شایستگی و فضیلت میداد و از جر و تهدید می نمود و می گفت
که او را حد مغتری بمنزله من و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه که امام اصلا مخالفت و منازعت
در میان نیامده اگر مخالفت و منازعه در میان می آمد متواتر میگشت چنانچه منازعه های علی و معاویه
متواتر گشته حال آنکه متواتر گشته بلکه هیچ روایتی معتبر منازعت آنها را نمانده بلکه موافقت و اتحاد
متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون او با عثمان بیعت شده عثمان را محصور کردند
و عثمان مجبور قتال شده و فوت بجای رسید آتش فتنه عالم را در گرفت و از قاپوی مسلمانان
بر گرفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اطفا آتش فتنه از مدینه خارج شدند و ملائ
عثمان خود را بر حق میدانستند و عثمان را بر طاع و بد قتل عثمان افتخار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر
و کعب بن اشرف و محمد بن ابی بکر عثمان را قتل عثمان را بر حق و معلوم میشدند و مخالفان نیز
را بر طاع و ظالم میگفتند چون ابن مسکن او با عثمان شنیدند خود هتند که انجا نشاء بودیم با حنجر را

از وقت رسانند آنها از خوف ثواب ایشان بهر گزینند چنانچه طلحه و زبیر بسوی مکه رفتند تا مکه را رسیدند
 عایشه که از پیشتر قصه بدید بیکه رفته بود و احوال را بدید و یافتند عایشه گفت که شما را چه حال است طلحه و زبیر
 گفتند که از خوف فتر عوالب بجا آمدیم طلحه و زبیر عایشه را گفتند که اگر تو برای و با ما باقی میمانی
 که انجمنه که قصدش شده اند متوجه بصره گردند که تو ام المومنین هستی عایشه این سخن قبول نکرد
 آنها حجه آوردند بقوله تعالی لاخیری کلید من بخوانم الا من احو بصدق او معروف و اوصلاح
 بین الناس باین حجه عایشه سخن آنها قبول کرد و اراده کردند وضعی را که از شر او ایشان محفوظ
 باشد پس اینها متوجه بصره شدند و ایشان بقتل عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان خیریت خود
 دران دیدند که بدان علی در او نیز مضطرب کردند و باطلی بجهت نموده چون دران وقت دیگری
 مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فروتن کفایت از مهاترین علی بضر و خلاف
 قبول فرمود و از انجمنه بیعت گرفت و جماعه صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
 علی را مستحق این امر طبل ایشان میدادند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طلحه و زبیر هم در آنوقت
 در مدینه حاضر بودند و از مدینه بکفر رفته بودند آنها هم بیعت کردند و مدینه و علی قدرت انتقام
 او ایشان ندیدند انقضیه چون عایشه باطلحه و زبیر بصره متوجه شد و این خبر علی را بدید رسید
 که عایشه و جماعتی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی هم بدان سو متوجه شد و قطع را از اصحاب
 رسول الصلی الله علیه وسلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد تا با هم متفق شوند قحط چون آنجا
 رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای مادر تر با این حرکت چه چیز آوردی گفت
 ای پسر صلح بین ما و عایشه قطع را نزد طلحه و زبیر فرستاد و قطع را با آنها گفت که صورت
 اصلاح چیست هر دو گفتند که فاطمه از عثمان میبوی از آنها اقتضاس باید گرفت قطع گفت
 این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در وقت سکین فتنه جوشید و هر دو گفتند خوب
 گفتی پس قطع پیش علی باز آمد و قصه نشان کرد علی ازین سخن خوش نشد و قوم متوجه
 صلح شدند و سه روز چنین گذشت و علی روز سوم به طلحه و زبیر سلام گفتند فرستاد

و آنها را علی سلام گفتند و رسولان در میان آمد و رفت میداشتند و مردم از صلح خوش و راضی بودند
 قاتلان عثمان ازین سخن عکسین شدند و تمام شب با هم مشوره نمودند عبد الله بن سبا منافق یهودی
 که رئیس آنجا بود گفت که تیرت شما و صلح نیست علی را کج کردن ندرند و چون فدا شود
 و مردم برای صلح آیند شما قاتلان شش گیرید چون رای آنها بر نیقرار گرفت همه از میان عبد الله بن سبا از خ
 شنبال شروع کردند و در فتنه حرب که جنگ جل نام یافته پیش آنها دوران جنگ کسی را از طرفین قصد
 قتال نمودن نقتل فقط از عبد الله بن سبا پیدا شده که از القریظی و جاهلیر اعلی و هذا الموضع مشهور
 و دوران جنگ نیز در هزار مسلمانان کشته شدند و طلحه و زبیر شهید شدند و آنچه دلاله دارد بر آنکه عالیه
 و طلحه و زبیر با عی نمودند و سلاح برینان منظر داشتند و قصد قتال داشتند حدیثی بر سر است
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علی حراء هو و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و الزبیر
 فحکوا الصلح فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اهدا فاعلیک الانبی و صدق و مقبول
 اخرجه مسلم و حدیث سعید بن زید قال شهد علی رسول الله صلی الله علیه و سلم انی سمعته یقول
 انبت حراء فاعلیک الانبی و صدیق او شهید و عدم رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر
 و عثمان و علی و طلحه و الزبیر و سعد بن ابی عوف و سعید بن زید اخرجه ابن حبان و یحیی بن حمز
 علیه و سلم و طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان با عی نبودند و از دست یاران عبد الله بن سبا
 غلط گرفته شده اند و در وقت معاویه بود و او هم قصد بخارنه داشت با امیر المؤمنین مگر آنکه میخواست
 که امیر المؤمنین قاتلان عثمان را بپای و با آنها از نزد خود بدر کند چون امیر المؤمنین از جنگ خارج شد
 و منظر و منظر گشت این خبر بدید و میرسد معاویه مضطرب شد و از شام برآمد و از میطرت امیر المؤمنین کوچ
 فرزد و بر یک یازت مقابله اتفاق افتاد امیر المؤمنین شربین عمرو بن حصن رضاری را با جامه عتی نزد معا
 ویه فرستاد تا سوی اطاعه امام گویند بر روی و آید و در پیش گرفت و گویند به هم ترا بخند که جماعه مسلمانان را منظر
 اگر بخواند و بی معاویه که ناز می بیند و میگوید که قاتلان عثمان آنها را از خلق اند پس بنگارند بر این سخن علی
 رسانیدند و امیر المؤمنین قاتلان را نداد و سبیل را نداد و قاتلان آن بود که قاتلان را کشتند و قاتلان را کشتند

علی رضی الله عنه تسلیم آنها صلح ندیده و دانست که اگر در تسلیم حلبی میبکشد امر خلافت مضطرب میشود
تا غیر تسلیم آنها صلح و بی تابی خلافت استحکام گیرد و کلمه مسلمانان متفق شود انگاه او باستان
بعد از جمیع کلمه مسلمانان ضعیف خواهد شد چنانچه در هیچ ابلافته آورده که بعضی یاران به علی گفتند
که اگر از قاتلان عثمان انتقام کنی بهر باشد علی گفت ای برادر من قوه ندارم و آنها پشوت است آنها
آنها بر من غالب اند من بر آنها نوز شکم امیر المومنین با نیجه تسلیم توقف کرد و معاویه همان رد کرد
حایه و باستان میبکشد اندازی معاویه بر آن قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که اینجا نفعی قاتلان
عثمان باغبان نظامان اند کسی که در کاری آنها کند مثل آنها ازین تقریر معلوم میشود که معاویه ای
طلب خلافت جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیقت خلافت علی رضی الله عنه بعضی گویند که معاویه در بسته
طلب قاتلان میکرد و آخر طلب خلافت بهم نموده بود و بصحبه خلافت علی قابل نبود میگفت که نتیجه او با
با علی معتبر نیست اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه و غیره که بیعت کرده بودند با او کرده بودند و لهذا
کشت بیعت نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود اذ اهل بیت الحسن و علی
از بیعت او را طمع خلافت بهم رسیده بود و از اهل شام بیعت گرفته بود بر سر قریه معاویه و راجعها و خوا
خطا کرده چرا که طمع انجمنه بر عثمان مسلم لیکن بشی آنها نداشتی که بود عثمان زنده بود و چون عثمان
شهر شد علی خلیفه شد و با وی بیعت کردند یعنی نماند پس باقی نماند که طلب قصاص و استیفای قصاص
بعد طلب و در مقتول بشر طر قدرة بر استیفای ثبوت قتل بر زده کسی یقین بر زده عالم است و بر قدر فرخ آنکه امام
در استیفای حق یا قصاصی نهادن کرده قاتلان امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعت بکره شده طاعت
بلکه سایر مهاجرین انصاف و فضیلت علی رضی الله عنه متعرف بودند و لهذا علی رضی الله عنه بر حادیه حجه آورده که
بسیار من ترا هم لازم شد اگر چه تو در شام بودی چرا که بیعت کردند با کسی نیکو با بی بکر و عمر عثمان کردند از
مهاجرین انصاف و لهذا اهل سنت و جماعت میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه باطل و داعی بود
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که همدار فرموده بود و قتلک الفقت الباغیه که شاید قول اهل سنت است لیکن
چون سنن این بی معاویه و خطا و اجتهدای بود که وجهی از صواب و نصیبی از ثواب دارد و معاویه

و مانند او را عاصی میگویند و از طعن و تشنیع بری میدارند و با نفرین اگر معا و یا برقیال بنا بر خطا چنانچه
 نکرده و دیده و در بسته یعنی کرده باشد در آن صورت هم نسبت کفر بر وی در هر انبیاست کردن کفر است
 که لازم می آید از آن انکار قو که تعالی کل امن بالله و ملکیه و کتبه و رساله لا نعرف باین احد
 من سله چه لول بن آیه است و همچنین م لول و یکرایت با حاد و یث و با جاع ثابت شده که در بیان
 اعتقاد و اقرار بخدا و ملک و کتبه و رساله و ائمه قطعا ثابت شده که هر یک خدا صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است
 می باید و از بعضی صفا و کبار که فرموده پس تقدیر ثبوت محصنه معاویه بر ایشان در آن جامعه
 نباشد که حق تعالی شان را فرموده الذین خلطوا عموالهم بالباطل و اخی سیتا عسی الله ان یتوب علیهم
 ان الله غفور رحیم خدا من اموالهم صدقه تطهر هم و ترکتیم بهم بهیاء و صل علیهم همان
 صلواتک سکر لهم و الله صبیح علیکم که ما میگویم که تب خود از امیر المومنین روایت میکنند که انما اصبحنا نقال
 اخواننا و الاسلام علم ما دخل فیهِ من الزیغ و الا عن جاج و الشبهه و اننا وکیل کذا فی نهج السلفه
 اینهم بر اسلام آنها دلالت دارد بلکه نقطه شبیه حرکت در آنکه نبی معاویه بنابر شبهه خطا بود و در جهاد و نه بنابر
 مقتضی و خدا و کما لا یخفی و از صحابه با معاویه بر سر کس بودند شماری و اکثر صحابه با علی رضی الله عنه بودند چنانچه
 بدانکه شد جمعی از فقهای صحابه مثل سعد بن ابی وقاص عبد الله بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی اشجری
 و ابو سعید و ثعالبه و دیگران که اکثر ناس است که شمس این جامعه عموماً نبی است اقبال سلیمان و زید و یحیی
 چنین نیست چرا که آن عموماً مختصین اند اقبال همراه امام حق و بودن علی رضی الله عنه امام حق امر است
 اظهر الشیخ حسن بن ابی العتاه که بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی و غیره مانده بلکه مستندشان احادیث
 است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بدرجه ثواب رسید
 که متون آن هیچ بیست از دو صد زیاده در کتب متداوله مذکور است و صاحب حق منشیه آن از احمد حنبل
 بیرون اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یستلک فتنه القاعد فی خیر من القاعد
 و از خید شکی گمان نبرد که هر انبیا علی رضی الله عنه بجا قبال کرده باشند حاشا و کما چگونگی کسی همچنین
 گمان برد و الا که رسول مدلی مد علیه سلم فرموده و لیکن یا عمار تقبل الفتنه الباغیه ذل و اعم

الى الجنة ويدعونك الى النار وعلمهم ان علي رضي الله عنه شهد شهيداً فارخديت كفرهم اسيا معاويه
 ثابت بن نجران ورايهم في حجة صلى الله عليه وسلم ان فقه رافعه باهميه گفته و در عود بسوی نار بنا بر است که بنی
 از امام حق معصیان بهت بنا بر خوار اجتهاد را معذور توان گفت و اگر نفس الفعل لکینه مستحسنت
 و معصیه مودی است آتش سوال با چونکه قال با امام حق عبادت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
 سلم را اشاره بقعود فرموده باشد جواب است آنحضرت صلى الله عليه وسلم بنور فرست و رافعه باهت
 که این خدا و شقی نیست چنانچه امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره قدر روشن فرمایان فرموده
 ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى بئرا مية على منبره فناء ذلك فزلبنا ناعطيناك الكونيا بعد
 يعني بئر الحجة و نزلت ان انزلنا به فلية القدر وما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر
 خير من الف نهر بعدك بنو امية يا عجمي قال القاسم بن الفضل فخردها فاذا هي الف شهر
 لا يزيد ولا ينقص و قال القاسم ان نجهت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اشاره بقعود فرمود نظر را بکبر حروب
 فائده معتد به نمی بخشد و لهذا حسن علیه السلام صلح کرده و بر حروب قیام نموده و عصبه
 معاصیه در آن تعالیه شریفین بودند اکثر با علی رضی الله عنه بودند هیچگونه طعن یا بهانه را جویست و جماعتی قاعد بودند
 تحزین از طرفین بنا بر بعض پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و اینها بنا حضرت مرتضی میگردوند و ذکر مناقب و می نمودند
 و ادرا حق بالاطلاقه میدانستند لیکن از کلام بعضی از آنها نشی در حدیث خلافت مفهوم میشود و از کلام اکثر آنها
 نه و اینجا همه محل طعن نیستند و چند کس معذور و با معاویه بودند و اکثرشان از اعتقاد و جوب بهت ملامت
 و بر کرده بودند و قال عازم بنید است لیکن صحبت معاویه بوجوب خوف از شرقاتان عثمان و آنها
 وجود حضور و قتال شرک یک نمیشدند و عصبه کین عار را بکه واقع شده دلالت ندارد بر آنکه صحابه با هم
 دوستی نداشتند و شسته چگونه تصور کنند این معنی را کسی که ایمان دارد و بقوله تعالی اذ کنتم عدل
 لظن بین قلبیکم فاصبحتم بنعمة اخوانا و قوله تعالی والظن بین قلوبکم لو انفتحت ما فی
 ریح جميعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله یبینه و قوله تعالی رحمة ینزلهم من تعالی
 یمان صحابه میفرماید الظن ان سکناهم فی الارض فی قاصو الصلوة و انوالن کواة

۱۹
 و امر و بالمعروف و نهی عن المنکر این آیه بر آن است بر آنکه روافض اینچه طاعین صحابه ذکر میکنند
 کما و با نهی که مقدم یعنی تکلیف صحابه از ابتدای خلافت الی کمالات خلافت علی مرتضی و حسن مجتبی بلکه
 از خلافت معاویه ثابت شده که اینچه باید بدیده پس اگر تهمیلی ثابت نشود یعنی صحابه با قاضیه سلوفا
 و ایماز کوفه و امر معروف نهی منکر کرده باشند بلکه چنانچه یوسف بن کمال بن سبئه که آنها با هم بر سر
 و مخالفت و فساد پدید میآورد و خون ریزیهای ناحق بی تاویل شرعی مژده اند تکذیب کلام الله لازم آید
 نفوذ باسد منه پس تنفی صحابه کردن و مناقب غیر محصور آنرا انداخته چنانچه راسطاعن آنهاست
 قرار دادن و در پی آن شدن بادرین خود دشمنی کردن است بلکه راه حقیقت است که اگر قوی باشد
 از انجافه مشهور و اهلیم باخبر و یافته شود که ظاهر آن مخالفت شرع باشد آنرا تاویل باید کرد و حسن ظن با این
 که تقی علی میفرماید اولاد اسمعتم فی ظون المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا و میفرماید الدین جای
 من بعد هم بقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا
 غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم هم آنکه بخاری و مسلم از ابی هریره روایت کرده که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم که قایم محو است قیامت تا که نخواهد گرفت آنکه من و صفات و احوال برابر و صفات
 و احوال کفار فارس و روم جواب بخدیث در صحابه طعن نمیتواند شد بلکه شهادت و آخرت است و این محو
 پنهان است و بظهور آمده که روافض مثل کفار فارس بنی محبوس شدند که سیگور پدیدد و حاکم و انکار
 قدر و آنکه اراده غیر خدا واقع میشود و اراده خدا واقع نمیشود و غیره نذارند سیگور که مردی
 امر و له خود را بدیگری حلال میکند جائز است و بعضی پا را فراتر بردارند و نماز پاک میکنند
 و مثل کفار روم بنی یهود و نصاری شدند که اهل حق را نکیند و کینه و عداوت
 روافض خدا را متعذر میگویند چنانچه آنها عیسی و مریم را میگویند و این چنین در
 بسیار چیزها باطل کتاب موافق اند و هم آنکه بخاری روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم بایشان فرموده که اگر قوم از حدیث الهیه نبودی بکفر و جاهلیت و خوف نداشتند
 انما رفلوسیه نه اینها هر یک که در حدیث و احادیث و کتب و صحیفه از انجا میآید

مامور یعنی حطیم و آنرا برین پوسته میگردم و بسیار خشم آنرا و دروازه یکی شرقی و یکی غربی براساس این
 علیه السلام و قوم عاشره نبودند مگر قریش پس این پنج بیت از بدعتها و اینها خبر میدهند جواب پنج امر از قوم
 عاشره آنها هستند که روز فتح مکه ایمان آوردند و مهاجرین و انصارین هم با حسان الشهداء هم با حنین
 عهده هم من با بایسته پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای شفاعت برین مردم که روز فتح ایمان آوردند اعتل
 نکرد برای احتمال آنکار بعضی از آنها و از پنج بیت نقیض برانکار آنها نیز ثابت نمی شود چه خوف قوع امری
 مستلزم وقوع آن نیست پس این پنج بیت را در مطاعن سبع صحابه از مهاجرین و انصار و غیره و فرشت
 آوردن ولالت دارد بر سر اعتقاد معتز ضان فصل الساس در جواب مطاعن تابعین و نتج
 تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنته سید المرسلین و آن هزاره می آرند یکی آنکه در قرآن
 در وضوء مسح قدیم ثابت میشود و اینها عمل میکنند جواب در قرآن قراة نصیب هر دو آمده و طوط
 بر جلالت و در میان آوردن جمله اسما بر و سکیم برای افاده استحباب ترتیب است و جز بنا بر جواب است
 تقریر الی الکعبین تا بناید احادیث که درجه تو از معنوی رسیده و زاده عشق این سلسله در کتابها و الاحکام
 ذکر کرده ایم اینجا بر آنرا آمده که امامیه روایت کرده اند اقضای نموده میشود عباسی از علی بن عمره روایت
 کرده که از ابی ابراهیم از وظیفه قدیم سوال کردم گفت یسعی غسلا و محمد بن عثمان از ابی نصیر از ابی
 عبد الله روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر را تا که پادشاهت نیست پس باید که مسح کنی سر را
 بهتر از باران بنوی این اثر بر فضیلت ترتیب ولالت دارد که ما نموند بسیار شافعی رحمه الله عینی و ابو جعفر
 طوسی و غیره از امامیه این اثر را با بسادگی که نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
 از زید بن علی از ابی خود از علی بن ابی طالب وایت کرده که گفت علی شستم برای وضوء پس پیش
 اند رسول صلی الله علیه و سلم پس هرگاه شستم بای خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای
 علی غلال کن میان انگشتان و آنچه وضوء غسل میکنند که اهل سنته هم مسح قدیم روایت کرده
 اند این در وضوء محض است دویم آنکه اهل سنته با صحابه دوستی میدارند و صحابه با اهل بیت نبض میدارند
 جواب این در وضوء محض است و اینها با لاکه شسته و کتب اهل سنته صحاح و مساند بر شسته و احادیث

صفای و نوافت این است که صحابه کرام از او روایت کرده اند و نیز اهل سنت از صحابه حدیث پیغمبر
 علیه السلام روایت میکنند من مات وهو مبغض لک لعل دخل النار وان صلی و صام
 اخرجه جمع من الحفاظ منهم الطبرانی و الحاکم و حدیث من ابغضنا هل البیت فیه صفای
 انجی خا الطبرانی بخیر احادیث بسیار روایت می کنند اگر بغض شدتند چرا در فضایل البیت احادیث
 بسیار روایت میگردند بلکه دشمنی البیت در فضیلتها چنانچه بالا گذشت که از اولاد و سایر البیت
 دشمنی دارند مگر از فاطمه و اولاد فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدانند و بعضی دیگر را خائن
 تفصیل آن بالا گذشت سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سوره نجم میخواند بعد از قول تعالی افلا یتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری بزبانش با قنار
 شیطان گذشت تلك الغرائق العلیان شفاعت من لیرتقی و چون سوره شتم کرد پیغمبر مومنان
 سجده کردند و کافران هم سجده کردند بجان آنکه مجبایا صالح کرده و ناسد نام خوانده و ازین روایت
 تجویز بر این کلمه کفر بزبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت و شیئی است بعضی مفسران
 دوازده حقیق آورده باشند و صحیح آنست که شیطان در اسماع کافران و دایمی شان صوت
 لباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند و کسی از مسلمانان این کلیک شنید و واران
 مطلع نشده تا که پیغمبر خدا از جبریل پیغمبر رسیده و پیغمبر ازین ماجرا مسلمانان را اطلاع داده و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم تخمین شده و برای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد و ما را رسلا من
 قبلک مصروف و لا نبی الا اذ اتینا الحق الشیطان فی امنیه فینسفی الله ما یلق الشیطان
 نشد بحکم الله یا نذ و الله علیم حکیم چنانکه اهل سنت عمل بقیاس میکنند و لحاظ ازین بدها الله
 جواب حقیقی اذن فرموده است حجت قال فاعتبروا یا اولی الابصار حجت قیاس کتاب
 و سنت و اجماع ثابت شود و شرح و بطلان در کتب اصول فقه مذکور است اینجا امر و بیهاماسیه از این
 و الله بر حجت قیاسی که کرده می شود و ابی جعفر طوسی در نهج ابی جعفر محمد بن علی الباقی روایت کرده
 که عمر بن الخطاب صحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را جمع کرد و پرسید که چه میگوید و حق کسی که چار

حجت باطل خود و انزال کند انصار گفتند اما من الماء و صبحا و جن سبقتن اذ الفی اختار اما و حب
 الفضل پس عمر گفت علی را تو چه میگی ای ابی الحسن علی گفت از اتفاقا خاتین عهد واجب می کنند و
 یک صاع آب یعنی غسل واجب گفتند آنچه یعنی و او پس علی قیاس کرد غسل بر عهد و باقر و صادق و زید بن علی
 ابو صفیه را جلایه قیاس او را نیز خیمه انگه میگوید که امامیه ندک اند و اصل سغیه بسیار حق تعالی بر آنکس موم
 پنج کرده و فرموده قلیل نسیجی بادی لشکر در جواب مرد از شاور که صیغه مسابله است او لیا و اسناد از اهل
 سنت و در فرض گفتوا ندانند شاور و کثرت دلیل ثقیله در سبب است گفتوا علیه السلام بید الله صح الحجة قوله
 علیه السلام علیه که بالواد الا عظمه و این آثار امامیه را میده و ایته کرده اند شتم آنکه میگوید که شتم
 از نابی صیغه و شافعی و مالک و احمد از مذنب کرده اند و امامیه امامه معصومین بسبب سید سبب ولی بالا بخوا
 است جواب ابو صفیه و شافعی و مالک و احمد از امامیه است و از اصحاب بکرم و آنها را نیز میفرمود معصوم اخذ کرد
 اند پس سلسله امامت به پیغمبر می شود و بخلاف میگوید که آنها مذنب است شام بن حکم و شام بن سلم و
 شیطان طاق و عبد الله بن سبانه فغان و ضاعان که ابان اخذ مذنب کرده اند و آنها بر جت
 و صادق و غیره اقرار بسته اند که از آنها کلمات شرک و مانند آن روا نیز کرده پس سبب افضل نه از پیغمبر بخور
 است نه از امامیت هفتم آنکه جواز او را طایفه جلوک مذنب مالک و سلسله غرقه بسوی جیفه مر قرضی و این مطهر
 اصلی و این طایفه نیست کرده اند جواب پنجمه که دست چنانچه خیر با بر صحابا اقرار بسته اند نه امده علی اکا و نیز
 هشتم آنکه آنچه در فضایل علی دارد است متفق علیه است میان اهل سنت و در و فضل و آنچه در فضایل
 خلفای ثلاثه دارد است مختلف فیه است پس مختلف فیه برای متفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
 نیابا شد مگر عند التعارض و در فضایل علی و غیره صحابا تعارض نیست بلکه فضایل همه مسلم است و اگر
 میقول در و فضل صحیح باشد نصاری نیز مانند و فضل گویند که فضایل عیسی نزد مسلمانان و نصاری
 متفق علیه است و فضایل محمد صلی الله علیه و سلم مختلف فیه است و بطالایین قول ظاهر است
 نهم آنکه شیهه بر کجاست خود یقین و از بخلاف اهل سنت که در نجات خود شک دارند و الجازم مخی بالا تابع
 من تراک جواب در حضور موت بر امان مومنان یقین دارند بر آنکه بعد از امیر معاصی باید عفو انجام

به نسبت خواهد شد و عقاید اهل سنت البتة صحیح است و اینها درین تشکیک و تشکیک نیست مگر بحسب کار
خود و رواقض اگر یقین دارند که بحسب کار ما بالذات بهر حال بدعت خواهد شد این عوی علم غیب بدی
الطبلای است نمی بینی که بعضی رواقض حشر کار را فرمی شوند یا بعضی و بعضی سنی حشر کار
را قاضی میشوند یا مانند آن و انکار آن انکار بهیهات و اگر یقین دارند که حقتعالی از معاصی ماسوال
خواهد کرد این مذمب مرجیه است و درین انکار آیات قطعیة لازم می آید و قسم انکه اهل سنت
افتدای می کنند ابو حنیفه و ثنائی را و بنرم ندارند بر حسن خاتمة آن با و افتدای کسی که جزم
بر نجاست او نباشد ضلال است بخلاف امامیه که افتدای میکنند بامیه و بنرم می کنند به نجاست آنها
و اهل سنت ابی حنیفه و ثنائی را راوی احکام سببی معصوم می دانند پس تمتد
ایشان ب تحقیق نبی معصوم است لایغر بخلاف رواقض که تمتد ای شان و ضاعان اند و فخر
که بر احمد اقرار کرده اند نه مثل نصاری و غیره که عبادت عیسی و ملائکه می کنند چون
احکام حقتعالی که هر که غیر خدا را عبادت کرده بود آن عابد را با مسجود و بد و زنج بستند
انگاه حق تعالی شیطان را بر صورت عیسی کرده او را پیشوای نصاری کرده بد و زنج برد
بل کاتوایعبدون الجبار کثر هم بهمه مؤمنون و باز هم انکه اهل سنت
ابو بکر را امام میدانند و ابو بکر در امامت خود شک میدشت که وقت وفات خود گفت
لیستنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل لانا نصار فهدانا لا محذور
بوابین موضوع است و اقرار ابن مطهر علی احمد روایت کرده از ابی بکر اند مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
بقول لانه من قریش بنیما یخیرین حدیث بروی سعد بن عاصم یخرجون خونا و او تسلیم نموده و از
انکه اهل سنت نام را بر شیخ ترجیح میدهند و از شیخ علی را دارند رضی الله عنه و نسبت نام دی نمی کنند
به صدیق اکبر و سندی از ابن عباس علیه السلام ان الله معنا ابوا نسبت نامی به صدیق اکبر است
و قوله تعالی لا یخلفن ان الله معنا و حق صدیق اکبر مثل قوله تعالی لا یخلفن انی لا یخلف لیدی
لا یخلفون و حق سوزی است بلکه در حق موسی فاوحی فی نفسه ان یخلفه موسی قلنا لا یخلف انک

انسا لا یعلی وار شده آنکه محبت در دلائل بر خوف و یمنین قوله تعالی فاجنبوا هم خیفۃ الی
 لا تخف و بشو و بعد از حاکم در حق ابراهیم علیه السلام قوله تعالی فخرج شیخ من الی الخلف
 خصمان یعنی بعضنا علی بعضی در حق داود علیه السلام قوله تعالی فخرج من الی الخلف
 نیز در حق موسی علیه السلام صریح است بر وقوع خوف و فرح که شخصی بشیرت است احیاناً و دلیل چنین است
 که انبیا و از زلال صفات نمره اند و جزین الی بکار اگر فرح کرده شود برای بیان پیروزی برای جان خود
 چنانچه قصه وقت هجرت آن حلاله دارد که ابوبکر پیغمبر را از دخول در غار منع کرد و اول خود داخل شد
 و با رب کرد و رخنه های آنرا بنیاید چه چادر خود بند کرد و سوراخ باقی ماند و ابراهیم با پی خود و او
 آگاه پیغمبر را در غار طلب کرد و با ناله غم بپای او رسید و آخر کار همان که غم شربت شهادت پیغمبر علیهم السلام
 در آن قصه از حدیث برابرین از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 حلیه و سلم لبیکی قلت اما والله ما علی نفسی لبکی ولیکنی لبکی علیاً الحدیث فاعلم
 علی رضی الله عنه قائل خود میداشت از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در جواب جراتها میکرد و گنجایش
 داشت که او را خطر جان و احتمال قتل از دست غیر آن قائل نبود و ابوبکر با وجودیکه او را این علم نبود
 در جواب جراتها میکرد و روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تنها قصد مقتله اهل ارتداد و اقبال
 عوب فرمود و دست از محمد بن عقیل بن ابیطالب روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت که ای
 مردم شیخ الناس کیت من گفتن تو ای امیر المؤمنین گفت شیخ الناس ابوبکر صدیق است که چون روز
 بد شد عزمین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر پا کردم و گفتم که کیت که بستاند و شود نزد خویش نازد
 نباید او را کسی از کفار پس آنجا فایم شد مگر ابوبکر را بشنیدیم که بر سرش شل شده ماند هر گاه کسی از کفار
 نزدیک می آمد ابوبکر بروی قصد میکرد و نیز هم آنکه اهل سنت پیغمبر را فر کرده اند که از نشان پیغمبر
 بمیدست کی آنکه در صحاح اهل سنت روایت که عائشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر در خانه پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم حال آنکه نزد اهل سنت ثابت است که ملکه داخل نمیشوند در آن خانه که در آن صورتی است
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون صورت ابراهیم را عقیل در کعبه دید آنرا خود جواب عایشه در اینست

صحبت صغیره بود و تکلیفات شرعی از صغیرات ساقط اند و محیل که نبات از پاره پاره ساخته نباشد و از تصویر
 انسان نباشد و محیل که آن قبل تحریم نگاهداشتن صورت نباشد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم محصوره
 از بیم و فرخ یکدهشت سال کرده و محیل که مراد از حدیث آن نباشد که نبات انصار و غیره نرود عالیه
 آمده باشند با آنها حسب کیده باشد دوم آنکه اهل سنه از عایشه و ایه می کنند که پیغمبر خدا را بجای خود می پوشید
 و می بویختند پس بدیدیم عیسی در مسجد کعبه که در در این چند قباحه لازم می آید یکی منقرض شدن پیغمبر
 حشر بر حسب کردن در مسجد و دوم خود را دیدن داخل حسب کنندگان شدنت بیوم آنکه زوجه خود را مقرر کرد
 بر آن که در دم نامحرم را ببیند منافی غیرت است جواب مراد از حسب شبهه استعمال آلات حرب این چیز بیوده چنانچه در
 حدیث آمده لعن المسلم باطل الا ثلثه تخلیه القوسه و تادیه القوسه و ملاعبته مع نسائه
 پس آن حسب نام نبود بلکه عبادت بود به نیته جهاد و قال الله تعالی و اعدوا لله ما استطعتم من قوا
 و دیدن صغیره را پس پرده منافی غیرت نیست و ظاهر نیست که این قصه پیش از نزول آیه حجاب باشد و نزول آیه
 حجاب بعد نکاح زینب شده رواه ابو داود و الدارمی و غیره و آنچه از عمر روایت کرده کرده گمان کرده بود که این
 حسب حرام است چون دید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنرا منقرض داشته عمر هم از آن گفت مانده و بی غیرتی است
 که روافض ملعونان بر ادوات لمیت اقرار می کنند که صادق گفته خدشته جوازینکنا و فرجهن لکم
 بیوم آنکه اهل سنه و ایه می کنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپاچه بر رو ملک الموت
 زد یک چشم او کو شد ازین معلوم میشود که موسی قبضای الهی در موت خود راضی نشده و لعنا خدا را مکرر
 داشته حال آنکه اهل سنه این بیست مرتبه من کو لقاء الله کی که الله لقاء جواب این تپاچه زدن نه برای
 عدم رضا بموت بود اگر چنین میبود آخر کار چرا اذن قبض روح میداد بلکه برای آن بود که او سید شرف اول
 او را خد تعالی در موت و چو توفه اختیار نموده و اذن زمان قبض روح او خواهر شد که مذکور که البخاری و غیره مرفوعا
 گو یا موسی از ملک الموت سوراوید که بی اجازت او روح او قبض میکرد و آخر کار راضی بموت شد و سوال
 کرد که از منی مقدس یک تپاچه بزد یک کند چهارم آنکه اهل سنه و ایه می کنند که عیسی صلی الله علیه و سلم
 فرمود نحن احق بالثلاث من ابراهیم اذ قال رب ارضني كيف تحيي الموتى چه شک منافی یا آن

پس نسبت شک به ابراهیم و سید المرسل محال است جواب مراد از شک اینجا نزد قلب در حصول زیاده
 یقین و قوه طمأنینه است که مقتضای نزول تم است و صوفیان آنرا میدانند نه عوام و آن منافق ایمان
 نیست چنانچه نص قرآن بدان طاق است قال ولله توکل قال بلی و لکن لیطمئن قلبی بیکم بلکه
 مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالعینا و ده علم و یقین بود پس لا یق
 انرایم بان زیرا که ما مورد طلب یاده علم حجت قال الله تعا و قل ربی دینی علما یا لکن گفته شود که معنی
 حدیث آنست که سوال ابراهیم نه جهت شک بود اگر برای شک بودی سخن حق بد منه لکن لم اشک
 فکذا ابراهیم عجم آنکه اصل سنه روایت میکنند فعلى الله علیه و سلم انه قال لو یکذب ابراهیم الا لک
 کذبات اینجا نسبت کذب شده بسوی ابراهیم و انبیا معصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از
 تبرئه و تنهال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن ملائمه حقیقه کذب بر پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم ثابت می کنند بنا بر تفسیر آن مستلزم است عدم وثوق را از اقوال که با این سخن و کذب ابراهیم
 ازین قبل میگنید و آن باطلست ششم آنکه اصل سنه در صحاح از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت میکنند
 که فرموده شیطان میگردد از سایه عزازین تفصیل عمر را نبیا لازم می آید چرا که شیطان آدم را وسوسه کرد
 قال الله تعالی فوسوس له الشیطان قال یا ادم هلی اذ لك علی شجرة الخلد و طاک
 لا یلبس و در بعضی عل کردیست قال نه من عمل للشیطان و الیوب راس کوهیست قال الخ
 منی الشیطان بنصب عذاب و در قراة محمد صلی الله علیه و سلم اتفاق کرده و مازل شده و ما را سلنا
 من قبلک من رسول و لا نهی الا اذا نعی الفی الشیطان فی امنیته جواب نه و شیطان کتابست
 نه خوف و عدم تسلط او بر همه حفظ و حمایت الهی دوستان خود و حیث قال الله تعا ان عباد
 لیس لك علیهم سلطان و فرار یعنی خوف بده و در قوله تعالی قل بان الموت الذی نفرون منه
 مراد شدت خوفست نه فرار یعنی حقیقی و این شدت خوف که شیطان از عمر است و از انبیا اطریق اول
 ناست منافق آن نیست که ایمان و وسوسه کند چنانچه با وجود شده خوف شیاطین از هجوم آسمانی
 ایمان استراق سمع میکنند قال الله تعالی و حفظ امن کل شیطان ما رد الامن اضیق

الصبح فالتعبه شهاب ثاقب و اینهمه ایات که برزلات نبیاء و اولات و ازنده ماول و مصروف از ظاهر اند
 اینجا نیز در کتب تفسیر تشریح و بسط نوشته شده و اعتراف انبیا بحصیته خود از راه هضم نفس است که ما در این مقام
 آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده که دخل بهشت شد من خشن فخلین بلال
 را پیش خود شنیدیم این حدیث لا یدور فی فضیلت بلال علام ابی بکر صدیق بر آن مرد علیه السلام ننمودند
 شما لان سابق فضل من السبق و ابی بن باطلست و ناقض نسبی چرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 صوره شما را بلال و هم چنین صوره شما را دیگر مومنان را دیده چنانچه طبرانی روایت کرده از ابی امامه
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود دخل بهشت شد من شنیدم پیش خود او از زکریه بلال و اما نزد بهشت
 دیدم فقیرا منته خود او را پائین تر دیدم اغنیاء را حال آنکه اینهمه بعد قیامت و دخل بهشت خواهند شد آنکه اهل سنت
 روایت کرده اند که پیغمبر خرد و زعفران سبوی عمر نظر کرد و تبسم فرمود و گفت که حقیقتی مسلمات می شود
 به بنده کان خود خانه و بجز خاصه از محدث فضیلت عمر بر پیغمبر لازم می آید چه خود را از خواص نشسته
 جواب این قول باطل است چرا که این حدیث لا یدور دارد بر آنکه حق تعالی بغیر عمر خاصه مسلمات ننموده
 باشد پس ازین حدیث فضیلت عمر را بی بکر هم لازم نمی آید چه جای انبیا هم چنین چهاردهم آنکه اهل
 سنته نیاز بر پلیدی خشک جان بر سبب از جواب این بهتان محض است چرا که طهاره بدن و ثوب و مکان
 شرط جواز صلاوة است نزد تمام اهل سنته بلکه نیاز بر پلیدی نه سبب امامیه است این مطهر حلی
 در ارشاد و ابوالقاسم در شرایع و طوسی و منبیه نوشته اند که نیاز در نجس جایز است اگر نجاست
 متعدی نباشد و طهاره موانع سجود فقط شرط میکنند باینهمه آنکه میگویند لعب بشطرنج نزد اهل
 سنته جایز است جواب این هم که کذب افترا است لعب بشطرنج نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
 حرام است و نزد شافعی بر یک قول او که رواه بشطرنج که اخلال در نماز و منبیه و اجابات کند که
 آنرا از عیوب که بنگردد و صورت حیوانات از اسب و فیل و مانند آن در آن نباشد و اصحاب بر آن
 نباشند چرا که با صراحت کبیره می شود و صحیح است که شافعی ازین قول رجوع کرده و بقول آمده
 نوشته فموی داده و بگفته بشطرنج فاکل شده نشان زدیم آنکه اهل سنته سرود را حلال میگویند

جواب پنجم آنست علماء بر چهارده باب بحکم آن قائل اند و جمهور شیخ اسلام علی زان آنست و از اندو بعضی
 از کسان که استعمال غنا کرده اند گفتند که شرط در آن کرده اند که اثبات مرتبه غنا با آن شرط علی محال است
 و غنا با آن شرط علی محال و شرط کافی نیست و داخل این نیست بهر قدر آنکه اصل شرط و ضروری نیست که علم شود و از
 حال آنکه حق تعالی میفرماید فان لم یجدوا اماما فیتمموا صیلا طلیبا جواب و ضروری نیست که
 نزد مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اهل تشیع نیز نیست و نزد اجماع هم بر این معنی جایز نیست مگر بر آن
 از اجماعی که جایز است و مستند درین باب است لایله الحین است و لکن فی سبیل الله ما یوق حسناته شریح
 آنکه اصل شرط بر لواط حد و حبس گفته حال آنکه لواط از زنا محض است جواب در حکم لواط اختلاف است و نزد شافعی
 حد واجب است و نزد اجماع و حبس نیست چرا که لواط را در لغت زنا میگویند و حد و در حدیث ثابت نمیشود و ولایت
 انصر گفتن ممنوع است چرا که ولایت انصر آنرا میگویند که هر نفی از آن منتهی بخارج از مرتبه مرتبه شرب
 و درین حدیثها اختلاف دارند بر جای هر نفی و نیز ولایت انصر مفهوم اولی با مساوی باید منطبق بود و لواط
 مساوی زنا نیست چرا که زنا در معنی فعلت بجهت انتقام است مولود بخلاف لواط و لکن از صحابه و تفسیر
 ائمه اقول شتی دارد و شده و الله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه بر تشریب
 خلافت و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب فضیلت دیگر اصحاب بر امام آمده و در مواد فضیلت و در آنکه از
 شایرات صحابه کینه لسان و در آن تاویل نمیکند باید کرد بدانکه اصل شرط و جماع اتفاق دارند بر آنکه فضیلت انصار
 بعد الانبیا را بر دیگر صدیقین ثم عرما فضیلت شیخین بر غیرشان پس از خود است از کتاب سنن و جامع آمده و
 معقول و آثار صحابه و تابعین و آنکه که مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس است لکن بقوله تعالی
 لا یتوی منکم من انفق من قبل الفتنه و قاتل و لایا اعظم در حدیث من الذین انفقوا من بعد
 و قاتلوا امام محمیه بنوی و معال آنکه در این کلمه که فضیلت از کلمی روایت کرده که این آیه در حق ابی بکر صدیق
 نازل شده و این آیه عبارت از انفق و قاتل دارد و فضیلت جمعی از صحابه که پیش از فتح مکه اسلام آورده
 و اتفاق قاتل در راه خدا کردند بر آنکه بعد از فتح مکه اتفاق و قاتل خوانند و ولایت انفس است و قاتل
 بر آنکه شیخین فضیل اند از دیگر اصحاب چرا که معنی موجب فضیلت در این آیه است و اتفاق

واما بعد اسلام و اجماع اسلام بر عید در رمضان است و گفته شده اما چون اتفاق علی است بر آنکه حضرت محمد صلی
 علیه و آله و سلم صیتر بود در حجر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آن است که هر مذهب و طریقی سیر این سخن را خارج
 ابو عمر فی الاستیعاب عن عمرو بن عوف بنی غفلة قال سئل عن ابن کعب القرظی عن اول من اسلام
 اعلام ابو بکر قال سبحان الله علی و له ما سلف ما و انما استنبه علی الناس لان علیا اخي اسلام
 من ابی طالب و اسلام ابو بکر ظاهر اسلامه و لا شک عندنا ان علیا و له ما اسلام ما و چون
 افضلیت یحیی بر محمد بنی ثابت شود بر غیر محمد بنی بطریق ابوی ثابت شود اکنون احادیثی که دلالت
 دارند بر بسطیت اتفاق و تائید یحیی بن ابی بکر را بیان نمایم منها حدیث ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله ما احب عندنا یدل و قد کافینا ما خلا ابی بکر فان له عندنا ید یکافیه الله تعالی
 بها يوم القیامة و ما نفعتی مال احد قط انفعه مال ابی بکر اخرجه الترمذی و منها حدیث
 هشام بن عروة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اربعون الفا تنفقها کلها علی رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم و فی سبیل الله اخرجه ابو عمرو و منها ما رواه البخاری فی حدیث طویل تروید
 الی ابی بکر فابتنی مسجد ببناء و اراه و کان یصلی فیه و یقرأ القرآن و منها ما رواه ابو عمرو فی
 الاستیعاب قال عقی ابو بکر صبیحة کانوا یعذبون فی الله منهم بدل و عامر بن صعیبه و منها
 ما قال ابو اسحق انه لما اسلام ابو بکر اظهر اسلامه و دعا الی الله عز و جل و الی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و کان ابو بکر رجلاً مؤلفاً لقومه محباً سها و فجعل یدعو الی الاسلام من وثق
 به من قومه فمن نشأه و یحلیس الیه فاسلم به عاتقه فاما بلخه عثمان بن عفان وزیر ابن العوام
 و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبید الله فجاءهم الی رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم حین استجابوا له و اسلموا و صلوا بآکثر عثمان رئیس بنی عبد شمس بود وزیر رئیس
 بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زهره و طلحة رئیس بنی تیمم پس اسلام اینها کثرت قبایل قریش
 و برسی سوره کفر شد و منها ما ذکره ابو اسحق فی تفسیر قوله تعالی لا یتوی منکم من نفق من قبل الفتح
 و قال که هر کس از من پیشتر اسلام آید و ابو بکر را بدید که بروی پیرانی است بر سینه یار شده گفتند

که در حال است گفت این مال را به دست در راه خدا صرف کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام گفت که ابوبکر را بگو که خدا
 بر تو سلام میدهد و میگردد که درین قمر از من صفتی هستی یا نه ابوبکر گفت اعلیٰ بی اسخط انا عن ربی راعی
 انا عن ربی راعی این حدیث صحیح است یعنی در عالم النازل در تفسیر همین آیه پسند نمی آید
 از ابن عمر که بودم من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و او ابوبکر کو که جبرئیل آمد از حدیث و منها حدیث ابی
 الد و منی قال كنت جالساً عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاطلع ابوبکر وعمر فقال رسول
 الله صلی الله علیه و آله الحیر لله الذی ابید فیهما اخرجهما لکاه و منها حدیث ابن عباس ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا هم اعز الاسلام با بنی جهل بن هشام و بعمر بن الخطاب قال
 فاصبح فذا عمر علم رسول الله صلی الله علیه و آله فاسلمه فخرجه الترمذی و منها حدیث ابن مسعود
 نحوه فقال فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعمر فبی علیه ملک الاسلام و هم
 الا و ان اخرجهما لکاه و منها حدیث عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم
 اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاتمه اخرجهما لکاه و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
 عمر قال المشرق کن اليوم انصف منا اخرجهما لکاه و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
 عمر بن جبرئیل فقال یا جبرئیل استبشر اهل السماء باسلام عمر و الا ابن ماجه و منها حدیث ابن
 مسعود قال ما رأنا اعز منذ اسلم عوفی رواية والله ما استطعنا ان یصل عند الکعبة ظاهراً
 حتی اسلم عمر اخرجهما لکاه ثم لا یستوی بعمر کردن این را حاویث و لانت و ارد بر فضیلت شیخین
 سنت رسول الله صلی الله علیه و آله پس از آنکه آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی بکر امام در نماز گذارد
 و از امامت دیگری باشد و جوه انکار شد و و چنانچه بالا که شدت و فرمود که این بنی لغوم فهم ابوبکر
 ان یومهم غیر اخو جهل الترمذی من حدیث عائشة و له شواهد کثیرة عند الشیخین و منها
 حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من بنی الا وله
 وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء جبرئیل و میکائیل
 و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر اخرجهما الترمذی و منها حدیث سعید

ابن المسيب يرسل قال كان أبو بكر رضي الله عنه الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزي
 فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيا في الاسلام وكان ثانيا في الخلق وكان ثانيا في العرش
 يومئذ وكان ثانيا في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احد
 ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لا يؤجر وعمر هذا سيد كهول اهل الجنة من اولين
 والاخرين الا البنين والميسلين ورواه عن روات امه سيد كهول الجنة وشبابها رواه الزهري
 من حديث انس وعلى ابن ابي طالب وحادث وابن ماجة من حديث ابي جعفر اخيه ريث بن توت
 زيده ومنها قوله صلى الله عليه وسلم ان اقدمهم من ابعث الى اوراق رجال لا يعلمون
 الناس اسنن والاقراض كما بعث عيسى حواريين قيل فاين انت من ابي بكر وعمر قال لا اغني
 لي عنهما انهما من الذين كمالهم والبصير وفي رواية كمال الس من الحسد اخرج الحاكم
 عن حذيفة وابن عمر والطبراني عن ابن عمر وعمر بن الخطاب وانس وابو نعيم عن انس وابن
 عدي عن حذيفة ومنها ما طلعت الشمس على احد منكم افضل من اذن بكر
 رواه الطبراني عن جابر والحاكم والطبراني وابو نعيم وابن النجار عن ابي الدرداء
 والحاكم عن انس ومنها حديث سعد بن ذرارة قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ان روح القدس جبرئيل اخبرني ان خير امتك بعدك ابو بكر
 رواه الطبراني ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لو وزن ايمان ابي بكر بايمان
 اهل الارض لرجحهم رواه ابن عدي عن ابن عمر وابن راهويه عن عمر موفوقا
 بسند صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وسلم ان افضل مني ثقل فقلت من بها جبرئيل
 قال ابو بكر وهو يلي امواتك من بعدك وافضل منك رواه صاحب مسند احمد بن حنبل
 عن علي ومنها حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انا احب اليكم
 اول من يخلو الجنة مني اخرج ابو داود والحاكم ومنها حديث ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اولا من يصفى الحق عمر اولا من يسلم عليا اول من ياخذ بيدي فخير من يخلو بي فخير من يخلو بي فخير من يخلو بي

علی سید عرب است من حیث النسب لهذا بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی و عباس
 هر دو را تمام سید العرب و اه ابن عدی عن ابن عباس مضعیف و الله علم و دیگر احادیث بنابر علی
 و لاله از اندکیکن باین احادیث تعارض ندارد منها قوله صلی الله علیه وسلم لعنتم منی و انا منکم و اواه
 البخاری و مسلم من حدیث برادرین عازب و عاصم کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطمه و علی و حسن
 و حسین و مبالغه بعد نزول قل تعالوا ندع ابننا ثنا و ابننا ثکرم و نسا ثنا و نسا ثکرم و افسنا و افسنا ثکرم
 و قوله صلی الله علیه وسلم من سب علیا فقد سبنی و من اذی علیا فقد اذنی چرا که مراد از این
 احادیث یکسانست علی رضی الله عنه با آنحضرت علیه السلام من جهة النسب و همچنین کلمات در حق دیگر ائمه
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز مروی گشته در حق عباس مذی روایت کرده من فی عی فی الله اذنی فان عم الزهراء
 صنوبیه و نیز در حق عباس در نسبت با لب و موه و غیر نشان است منی و انا منکم و اواره و عادت عرب بود
 که در وقت بمالاد و لا و اقرار خود را حاضر میساختند و هم چنین در وقت عهد شکنی و شکن دلی امر خود
 متصدی می شدند کسی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره رات فضیلت علی بر شصتین رضی الله عنهم
 لازم نمی آید فانه حدیث خدیجه ان ناعی و ابابکر یخجد و ه امیدنا زاهد فی الدنیا و اغنی فی الاخری
 و ان ناعی و ابابکر یخجد و ه قویا امیدنا ان یخاف فی الله لومته لا عموان ناعی و ابابکر و لا داکمه و ابالین
 یخجد و ه هادیامه دیا یاخذ کم الطریق المستقیم و اواه الحاکم و روی من حدیث علی ایضا
 حاضر همان از حدیث فضیلت علی بر شصتین همنیده اند که بدایت هر دو تقیم بوی حواله فرموده و حق است که از غیرت
 بر فضیلت و لاله ندارد و بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ حق خلافت اند و اشاره است با آنکه در خلافت
 او و از پس آن شغال میکند بسوی ابی بکر تا بنایا بسوی عمر تا بنایا بسوی علی و اشاره است با آنکه در خلافت ابی بکر و عمر
 را جای دم زدن نخواهد بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم شایع و اختلاف کنند لیکن حق دان
 بجانب علی و متبعان او باشند پس اگر او را امیر گیرند بهدایت رسند و الا از بدایت دوری را می بینند یعنی کرده باشند
 و اشاره بهین مدعا و رحمت قال من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصا علیا فقد عصا فی حیث
 قال و الذی نفسی بیده لئن اطاع لیدخل الجنة جمیعین اکثرین اکثر الطریق من حدیث

و این احادیث را در بعضی کتب معتبره و در بعضی کتب ضعیفه
 و این احادیث را در بعضی کتب معتبره و در بعضی کتب ضعیفه

این مسعود توحید دیگر را بخیریت است که توبه علیه السلام را که فاحشین ای لانه ترك الاولی
 یعنی امیر ساختن علی با وجود یحیی از شما خواهد بود و توقع آمدن که در حضور است بر سر مفضل با وجود فاضل
 لازم می آید پس این حدیث در معنی آن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده یا بانی الله و المؤمنون
 الا ابا بلکر و انما آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شان ابی بلکر زهد و در دنیا و رغبت و آخره فرموده این تلذیم
 در این است صراحت استقیم را چه بدست حراط استقیم تمیز برای آخره است و آنچه در شان عمر فرموده
 تویی این ایلاف فی الله و الله لا کم این دلالت میکند بر کمال هدایت قوت و درین عدم خوف
 ملاست پس فضیلت علی صلی الله علیه و سلم بر ایشان که بهرست فدا میشود و الله علم و اگر احادیث اند که
 روایان و اشال شان آنرا وضع کرده اند و حدیثین آنرا معتبر ندارند و کذب فرمایند و اگر آن حدیث
 را با جماع و انما صحابه و تابعین و غیره که مرجع آن بسوی جماع است فها ان بن عمر قال کنا
 نحیی بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرج ابا بلکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان
 اخرجه البخاری و فی رواية کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم لا نعدل بائی بلکر احدا ثم
 عمر ثم عثمان ثم نزل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم لا نفاضل بینهم و منها
 اقوال عربی الخطاب منها قول و قد صدقوا فی ما یخبرون اننا یا معشر المسلمین ان اول الناس
 بامر رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعدی ثانی اثین اذهما فی الفار ابوبکر السباق المبین
 اخرجه ابن ابی شیبة عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول الناس بامر رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعدی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و فیها فان یلک محمل قدمات فان الله عز وجل قد جعل بین
 اطهرکم نوراً یهتدون به بما ھدی الله محمداً و ان ابا بلکر صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و ان اول الناس بامورکم فقوموا فابیعوا اخرجه البخاری عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول الناس
 بخی ساعده فابیکم تطیب نفسه ان یتقدم ابا بلکر قالوا یعنی الانصار انعموا بالله ان یتقدم
 ابا بلکر و قوله کان والله ان اقدم فیض بن عقیق لا تقر بی ذلک من انتم احب الی من ان
 اتا علی قوم فم ابا بلکر اللهم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شی لا احبک الا ان

اخراج بخاری عن ابن عباس عنه وقوله ابو بكر سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اخراج الترمذي عن عائشة عنه وماروى الديلمي في الفردوس والوفاء
 في الحديث ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد لله الذي صيرني ليس فوق احد
 ثم نزل فقيل له في ذلك فقال انما فعلت ذلك للشكر ايهم اقوال عمر بن الخطاب كه او در شقيعي بن
 ساعدة بن جعفر جاعلي ان انصار وغيره گفته و انصار و بر جوش گفته نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر
 و بر سر منبر روز و يوم از وفات آنحضرت صلعم بحضور اصحاب سول الله صلى الله عليه وسلم گفته و كسي انكار
 ننموده و در مجلس منعده بر سر منبر باو غير گفته و سامعان تسليم آن ننمودند و كسي انكار آن ننمود و دليل
 است اجماع و منها اثر ابو عبيدة بن الجراح چون هنگام بیتی بعضی مردم نزد ابی عبیده بن الجراح
 آمدند و خواستند كه باو را بیتی كنند ابو عبیده گفت تا فونی و فيكذلك ثلثه يعني ابا بكر اخراج ابن
 ابی شبيب عن محمد بن سيرين و اخراج احمد معناه غير انه ذكر استدلال ابی عبیده
 لا يستخافون في الصلوة و منها اثر عبد الرحمن بن عوف كه بعد ذات عمر و محبي عظيم شرط كرد كه بر سر
 شيخين عمل كنند و حاضران تسليم نمودند و اثر عثمان بن عفان بعد قبول بن شرط عمل يستطيع
 ان يكون مثل لقمان الحكيم اثر ابو عمر في الاستيعاب على مرضى و افضليت عثمان بن خود مشا
 كرد و در شرط عمل كردن بر سيرة شيخين مناقشه كرد و همچو كس از حاضران مجلس كه مهاجرين
 و انصار و امراء اجناد جميع بودند مناقشه كرد و انكار بران ننمودين و دليل است قاطع بر فضليت
 شيخين و منها اقوال على مرضى در ايام خلافت خود كه مجلس منعده فضليت شيخين
 را به ترتيب بيان نمود و جمعي را كه درين سئله طعن فاسد بود زجر نمود و فقهاء صحابه
 حاضر بودند و از كسي سني و اخواني ظاهر نشد و اين آثار بعد تو اتر رسیده و
 گفته كه شهادت و چند كس از على رضي الله عنه افضليت شيخين به ترتيب روايت
 كرده اند انتهي و في الواقع اين سئله را بهتر از خاتم المخلفات و كسي ديگر گفت بر
 نكرده و اعتمد على اهل سنت بر نصريات او است از انجمله قول او

وخير هذا الامة ابو بكر ثم عمر له طريق منها حديث محمد بن حنفية قال قلت لابي اي الناس خير
 بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم قال عمر وخشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت
 قال ما انا الا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث ابى حمزة وله طريق اخرها عن
 زاذ بن جيث عن قال سمعت عليا يقول الا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا
 اخبركم بخير هذه الامة بعد ابى بكر وعمر واخرجه احمد ثانيا في الشعي قال حدثني ابو حمزة
 الذي كان يسمه عليا قال سمعت عليا يقول يا ابا حمزة لا اخبرك بافضل هذه الامة بعد نبيها
 ابو بكر وبعد ابى بكر وعمر بعد هاتين الاخرين لم يسمه اخرا احمد ثالثا عن ابى اسحق السبيعي عنه
 قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابى بكر وعمر لو شئت اخبركم بالذي فعلت
 اخرا احمد رابعا عن ابن عباس ابى حمزة قال كان ابى من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
 ابى انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى واثنى عليه وجعل على النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر والثاني عمر قال يجعل الله تعالى الخ حيث احب اخرا
 احمد خامسا ما اخرج الارزق طي والحافظ ابو زرعة بن حميد بن محمد الاضاري الهروي
 عن طريق متوسطة عن ابى حمزة رضي الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا خير الناس
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلا يا ابا حمزة لا اخبرك بخير الناس بعد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وخيك يا ابا حمزة لا يجتمع بغضه وحب ابى بكر
 عمر في قلب مؤمن واخرجه الدارقطني عن ابى حمزة انه كان يرى ان عليا افضل الامة
 نعم اقواما بخالفونه فحينئذ قال له علي بعد ان اخذ بيده وادخله بيته
 الحزنك يا ابا حمزة فذكر له الخ فقال له لا اخبرك بخير الامة خيرها ابو بكر ثم عمر قال ابى حمزة
 اعطيت الله عهدا ان لا اكون هذا الحديث بعد ان شافهني في علي ما بقيت سادسها
 الخراج الحافظ ابو بكر محمد بن الحسين الاخرى البخاري عن ابى حمزة رضي الله عنه قال
 سمعت عليا على المنبر الكوفة يقول خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم خيرهم عمر انتهى

انزالنا في رايان روايت ظاهر شده كه حديث الي محمدين از دو واقع در روايت است يك بر مكر كونه دوم در خانه
 علي بن ابي طالب و در علوت و انچه روايت كرده شده است كه خطيب علي فقال ان خير هذه الامة بعد نبينا
 ابو بكر و عمر فقام رجل فقال وانت يا امير المؤمنين فقال نحن اهلبيت لا يوزنا الحد اين
 زياده باطله موضوعه است و متافض و اباء صحيحه و منها حديث علقمة قال ابراهيم النخعي ضرب علي
 بن قيس هذا المنبر و قال خطبنا علي على هذا المنبر فقال لله و انشئ عليه و ذكر ما شاء الله
 ان يذكر فقال ان خير الناس كان بعد رسول الله صلعم ابو بكر ثم عمر ثم ابي بكر ثم ابي بكر ثم ابي بكر
 يقضي الله فيها اخرجهم احمد و منها حديث انزال بن عيسى عن علي قال خير هذه الامة
 بعد نبينا ابو بكر و عمر اخرجهم ابو عمرو في الاستيعاب و منها حديث عبد الحليم بن ابي اسحق
 كثر في احدثها عن حبيب بن ثابت عنه عن علي انه قال لا اقبل من خير هذه الامة بعد نبينا
 صلعم الله عليه و سلم ابو بكر ثم عمر اخرجهم احمد ثانيا منها عن السيب بن عبد الحليم عن ابيه قال
 سمعت عليا يقول ان خير هذه الامة بعد نبينا ابو بكر ثم عمر اخرجهم احمد ثانيا عن ابي اسحق
 عنه قال سمعت عليا يقول علي المنبر خير هذه الامة بعد نبينا ابو بكر و عمر و لو شئت ان اسمي
 الثالث لسميته اخرجهم احمد رابعها عن عبد الملك بن سالم عنه قال سمعت عليا يقول قبض
 رسول الله صلى الله عليه و سلم علي خير ما قبض نبي من الانبياء و انشئ عليه صلى الله عليه و سلم
 قال ثم استخاف ابو بكر فعلم رسول الله صلى الله عليه و سلم و سئله ثم قبض ابو بكر على خير ما قبض
 عليه احد و كان خير هذه الامة بعد نبينا ثم استخاف عمر فعلم بها و سئله ثم قبض علي
 خير ما قبض عليه احد و كان خير هذه الامة بعد ابو بكر و منها حديث عبد الله بن سلمة
 قال سمعت عليا يقول خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم ابو بكر و خير الناس بعد ابو بكر
 عمر اخرجهم ابن ماجه و از انچه است كه امام حسين بن محمد الصاوي رضي الله عنه از پدر خود روايت كرده كه گفت
 گفت مردى بعلی ابن ابیطالب كه مى شنوتم كه در خطبه خود مى گوى الله عز و جل ما اصطفى به الخلفاء
 الراشدين المهديين آنها كه ميگویند پس چشم مبارك او اشك بخت و گفت هم جيلاني ابو بكر و عمر

آدمي المهدي وشيخنا الاسلام جلالة تقي الدين القمي بهاء بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من اوقات
 ابيه عظم من اتيه انما جاء الى الصراط المستقيم ومن تشكك بها فهو من حزب الله عز وجل فاطما ابو طاهر
 احمد بن سليمان اصيها في بسند وازا انما استقر في كسركه فضيليت شيخنا معتقده نباشد عن الحكم
 ابن عمي قال قال علي لا يفضلني احد علي ابوك وعمر الاجل تحت المفاخرى اخبرني ابو عمر
 في الاستيعاب وازا انما استقر في كسركه فضيليت شيخنا معتقده نباشد عن الحكم
 وصلى ابو بكر وثلاث عشر ثم خطبنا فتنة ويعفو الله من يشاء اخبرني الحكم من حديث قيس
 المازني عنه وازا انما قول علي ما من الناس احد احب الى ان الله بما في صحيفة من هذا المسيحي
 يعني عموله طرق منها حديث ابن عباس قال وضع عمر على سيرة فكشفه الناس يدعون ويصلون
 قبل ان يرفعوا فاني لم ير علي الا رجل خذ منك فاذا علي فترحم علي عرف قال ما خلفت احدا
 احب الى ان الله مثل علمك وايم الله ان كنت لاظن ان يجيئك الله مع صاحبك وحسبت
 ان كنت كثيرا اسمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت انا وابوبكر وعمر ودخلت انا وابوبكر
 وعمر وخرجت انا وابوبكر وعمر اخبرني البخاري ومنها حديث سفيان بن عيينة عن جعفر الصادق
 عن ابيه محمد الباقر عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله عليك
 ثم قال ما من الناس احد احب الى ان الله بما في صحيفة من هذا المسيحي اخبرني الحكم وازا انما
 الحسن بن الحسن في الاثر عن ابي جعفر عن ابي جعفر الباقر وسلا ومنها حديث ابن عمر قال وضع عمر
 الخطاب بين المنابر والقبر فجاء علي حتى قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلث مرات
 ثم قال رحمته الله عليك ما خلق الله احدا احب الى ان القاء الله بصحيفته بعد صحيفة النبي
 صلى الله عليه وسلم من هذا المسيحي ثوب اخبرني احمد ومنها حديث ابي جعفر قال كنت
 عند عمر وهو مسجى ثوبه وقد قضى تحية فاشف على الثوب عمر وجهه ثم قال رحمته الله عليك
 ابا حفص فوالله ما بقي بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم احدا احب الى ان الله بما في صحيفة من هذا
 بصحيفته منك اخبرني احمد وازا انما حاكم برواية حمزة بن محمد عن روايت في كسركه

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود وقتیکه ابن عمر دراز و چون مردم بوی گشتند یا میرالمومنین
استخفاف علیها فقال ان یعلم الله فیکم خیارا یول علیکم خیارا که قال علی فعلم
الله فینا خیارا فوالله ما بکرا خوجا لعلنا که غرض که احوال مرضی در باب افضلیت شیحین بترتیب
بمنزله توان رسید کسی مجال نگذاران نادر که اگر در غرض آنرا حل کنند بر تفتیه و ابطال تفتیه
سابق مذکور شده خصوص تفتیه درین احادیث متواتر نیست چه که علی رضی الله عنه در جواب پسر
شود و محمد بن حنفیه افضلیت بیان کرد آنجا احتمال تفتیه نیست و در حدیث ابی حنیفه در یک قصه وارد است
که بر منبر کوفه گفتند و در کوفه داخل نشده بود دیگر بعد نفع و سران از جنگ اصل
بصره و در آنوقت حکم نامشده ترو امر او قویتر بود و ابو بکر و عمر را در تنها گذارشته بود
که فوت شده بودند پس تفتیه برای چه باشد و در یک قصه است ابی حنیفه که گفته
در خانه خود در تنهایی افضلیت بیان کرده و ابو حنیفه معتقد افضلیت علی بود و از مخالفان
جمیع مردم درین مثال سخن شنیده داشت پس اینجا تفتیه چه احتمال دارد و اگر تفتیه میکرد
یا منضم نفس مینمود چسب با معاویه مناقشه کرد و منضم نفس نه نمود بلکه منمود
انی عبد الله و اخو رسول الله و انا الصدیق الا که بر لایقوها بعدی الا که کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین و منها اقوال ابن مسعود قال اجعلوا اما مکه
خیر که فان رسول الله صلی الله علیه و سلم جعل اما منا خیرنا
بعده و قال لو وضع علم احواء العرب فی کفة میزان و وضع علم
عمر فی کفة لرحم علم عمر و لقد کانوا یقولون انه ذهب بانسعة اعشار العلم و لجلس کنت
اجلسه من عمر و ثقی عندی من عمل سنه این اقوال را ابو عمر و در اشعیاب روایت کرده
و منها قول حذیفه کان علم الناس قد دس فی حجر مع علم عمر اخبر به
ابو عمر و فی الاشیعاب و منها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر از هذا فی الدنيا
اخرجه این ابی شیبته و منها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابی حبیب

قال شهدت على رسول الله صلى الله عليه وآله قال الحسن بن ثابت قلت في ابى بكر بنى اهل بيتى حتى اجمع قال
قلت سمعت زيان بن ثنين في الغار وقد طاف العدو به ان ساعد الجبل الجبل وكان حب سول الله
وقد علموا من اهل بيتى لم يعدل به بكذا فبقيهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وابنه سید طاهر
مرفوعا به ثم روى عنه سید محمد بن مسلم بعد سماعه تفریست وعن عبالدين سجید قال سئل
الشعبی من اول من سئل فقال اما سمعت قول حسن رضي الله عنه ثم خير البرية انما هو اهلها
بعد النبي واوفاها بالجملة الثاني السالى المحمود مشهده واول الناس من هم صدق الله وانهما شعار
ابى محمد الشقى كما بومر وروى عن ابى جهم سمعت صديقا قال كل مهاجر سوا الحسينى باسهم غير منكرو
قول بن عمر قول سيد بن مسيب بالاكذبة ومنها قول مسروق حب بكر وعمر ومعرفة فضائلها من السنة
اخر جابر وعمر ومنها قول سفیان الثوري من زعم ان عليا كان احق بالولاية منهم ما فقد حظا
باب بكر وعمر والمهاجرين والا نصار رضي الله عنهم وما اراه يرتفع مع هذا العمل الى السلم ورواه
ابو داود والكرسى كما بومر ويكوي ذكر عبد الرزاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من
ابى بكر ما عفت عنه وكذلك لو قال علي عندي افضل من ابى بكر لم اعف عنه اذا ذكر فضل الشجيرة
واجبها وانى عليها اباها اهله فذكرت ذلك لوكيع فاجبه واشتهاه ويكويته كما اختلف السلف
في تفضيل ابى بكر وعلي جوابا كفته شود بحد وجهه بكي انما بومر وهر سید قول معمر ذكر كرهه ليكن
آزار ومخوذه وانما رواه حديث كذا فضيلة ابى بكر بناروق وبر القضى ولانك وازداد وروى پس قول معمر تلاشى
شد ويزين قول معمر معلوم يمشى وكذا سب معمر عدم تفضيل بكيست بره بكي بلكه جاز است كذا تفضيل بن خنيزر
نزاد وديل طنى ثابت باشد چنانچه قول باطلاني وامام الحرمين پس بنا بر عدم اطلاع بر دليل قطعى لم اخذ
كفته باشد وانچه بومر وكفته خلف السلف في تفضيل ابى بكر وعلي بيان كلام ابى عمر وبران دلالت دار
كه نرض ابى عمر وازين قول ثابت تفضيل علي است حتى الله عنها جميع ناس بعد خلفا ماشه چنانچه سید
اهل سنة وجهاحت است وحاصل كلامش آنست كه چون سلف تو الى كويت تفضيل علي باشد بر صديق
سئول شده پس ظاهر آنرا صرف كليم بجهت اوله قويه موجبه تفضيلت شيخين ليكن ان اقوال البته بر است

تفصیل مرتضی غیر خلعتی چنانچه خود را بدو و یوم آنکه معتبر در اجماع قول فقهاء است که اصل حمل معتقدانند نه قول
 حاکم ناس پس در مقابل فقهاء اصحابه مثل ابی کر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر
 و سعید بن قاص و زید بن النعمان و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و طلحه و انس و جابر و
 جابر و عبد الله بن عباس و عایشه حسان بن ثابت و ابو حنیفه و اشمال شان و از تابعین مثل سعید بن سبیه و سفیان
 ثوری و سفیان بن عیینه و شعیب و حسن بکری و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الحنفی
 و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و اشمال شان قول یکی از احادیث که معتقد نباشند روایت کرده شود
 نقض آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل جامعیه در بدو حال اختلاف را میشد چنانچه در حدیث ثرب و در جمع
 قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته است بعد از رویدل چون حق ظاهر میشد اجماع متحقق میگشت
 و اختلاف برهم می خورد و چه بسا که قول بعضی از سلف در باب فضیلت بر خلاف قول جمهور را گرفته
 شود و بدین وجه رسیده اند بر فضل نبی کل باید کرد پس قول آنکه رضی الله عنه که در شیخ طایفه علیها السلام
 گفته اند که جعفر بن رسول الله علیه و سلم اصحاب چون قول دال را دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام افضل است
 از علی علیه السلام حال آنکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشده چنانچه حمل این قول بر آن فضل
 بزمیت پس معنی قول معمر آن باشد که همان رجلا قال عمر افضل من ابی بکر یعنی من وجه لا عنقه و لو ان
 رجلا قال علی افضل من ابی بکر من وجه لا عنقه و لا نزاع فیہ و اما دلیل عقلی بر فضیلت شیخین پس باین
 تقریر گفته شود که فضل عبارتست از زیاده یکی بر دیگری در وصف شتر که نه با پس اگر وصفی شتر که اعتبار نگرد
 شود یا زیاده نباشد فضل نتوان گفت و فضل کلی عبارتست از زیاده یکی بر دیگری بحسب اوصافی که در آن گزینند
 و احسن احوال آنست که با اعتبار پس فضل کلی یا اعتبار عرف عام آنست که اگر عقلا و اشرف آنها بان اعتنا
 نمایند چنانچه الماس از فضل کلی بر ابو بکر میگوشد چرا که اگر چه بلور در سهولت تحت از الماس بهتر است اما معتبر تر
 حاکم عقلا فضل من حیث اقیمة است و هم چنین سپر زکاو و تیر است که گاو من حیث الحرف از اسب بهتر باشد
 و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزدیک تر طایفه خدا است نزد سلاطین فضل کلی کسی را است که جمیع رجال
 و نصیب یکا از قتال و جمیع و سبب احوال و بسیار است من و در اوصافی که بر بایست متعلق باشد از سخاوت

و شایسته حسن تدبیر و صلاح امور بناس و وفای عهد و اخلاق و اقدار و اکتساب و نزد علماء
 کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعة علم و تدریس و تفسیر و تقریر و اکتساب باشد و در عزت و جاه و
 افضل کیست که آلات حرب و ادوات ارتفاق نام بناس و بهر میثاق سخت پس در وصف
 دیگر که نزد آن بزرگان است نهایت کسی را فضل باشد چون علونب یا مضاعف زبان یا برانده جمال ^{طلعت}
 فضل جزئی آن نماند فضل کلیه و چون دانستی که فضل کلی باعتبار هر قوم جدا است پس
 نزدیک ملتی که جامع باشند محبت خود را بر پیغمبری مبعوث من عند الله تعالی بجای و کتابی
 و معتقد باشند بلکه سعادت محض است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر بزرگان فضل و کمال است
 و فضیلت از نبیره و ملکه در مراتب قرب عند الله و در جبر و ثواب فی الدار الحسنة و پس فضل کلی
 در اصطلاح این مردم باشد مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر احسن الکرامه ثابت است
 و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در تحمل بار محنت و در تحمل و واسطه بودن
 میان پیغمبر و امت و در علوم پیغمبر و تربیت کردن امت پیغمبر و در صلاح تربیت پیغمبر پس هر که این صفات
 را در کم و کمال باشد او فضل باشد و هر که در دیگر صفاتی از صفات کمال مثل شرافت نسب یا حسن و جمال یا
 سخن و ادبی یا قضا و قضای و غنی در دنیا و دیگران بهتر باشد آنرا فضل حسنی توان گفت
 و فضل کلی پس اولی و حاصی پیغمبر علیه السلام که من حیث الرسالة او را ثابت است
 و آنچه سبب قربیت اوست عند الله تعالی و سبب اکثریت ثوابت او باید فهمید تا بزرگان
 از فضیلت و دیگران باید بخنید بدانکه حق تعالی خواست که مردم را هدایت کند و بفرقه خود و با پیغمبر
 فلاح و بهبود آنهاست در دنیا و آخره اگرگاه سازد هر چند درین فرود و در سحیح امر محتاج با سبب نبود
 اگر نحو سبب نبویا سبب هدایت می کرد و حیث قال و لو شئنا لالتینا کل نفس هدیها لیکن بنا بر
 عادة الهیة که امور دنیا منوط با سبب آخره است ای هدایت ایشان رسل و انبیاء از جنس انبیا است و انبیا
 اتحاد نوعی تاثیر و تاخاتم و اکتساب و او را حق تعالی و واسطه رحمت و جوارحه بقدرة خود کرده و در حق او
 فرموده و ما ارسلنا الا رحمة للعالمین و ما ارمیت اذ رمیت لکنی الله می و فرمود الله تعالی و ما ارمیت

میا بگویند الله ید الله قوف یدیم و لهذا طاقه او را عین طاقه خود و شمر محبت خود فرموده . جنت قال
 من بطع الرسول فقد بطاع الله و من ان کفر بکتابه فکفر بالله فان تبعوا لی یحبکم الله و باطن او را بطبع
 مستقیم آفریده که در اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زینج و میل ننماید و علوم لدنی و شریعی از سبب
 نیاز کسی بگریه و مازاح البصر و مخاطبی اشاره بآبست و او را عقل کامل و قلب سلیم داد و علوم
 و معارف خطا نیکند . ما کذب النواذر ما رأی و عقل او را مطایع علوم ربانی و نفس او را تابع عقل
 و جوارح او را تابع نفس ساخته است و انا اخلق خلق عظیم کما یتیه انان است و لطف الهی
 شالط الحالی و گشته که بواسطه ملک مریسل و هم بواسطه از حق تعالی علوم مخفی بوی رسیده و جدا
 صفا که فخری اینهمه صفات که مذکور شده راجع باشند و کمال است و نیز باطن او را قوه موثره داده
 که بآن قوت باطنی مصاحبت و بوطن تنفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان بپرستی آرد
 تا از او اخذ فیوض کند و زینج و انحراف ننماید و قلب او را بجدنی عطا فرموده که مردم را بآن جذبه بوی
 محبت و از وی دشت پیدا شود تا از امتثال و سر و انتهای مناهی او سر نه پیچید من راه منجید
 آنها به من راه معرفت بیا حبه مقتضای همین تاثیر است و سینه او را بران معروف گردانیده
 که احکام الهی و علوم ربانی را بقوه قلب و فطرت فصاحت زبان بواسطه و بواسطه رسل و جفا کشی جهاد
 و تحمل اعیان و عود و خلق رساند و او را احوال انصار داده که شمل جوارح بنیهم برآمدند و دین او را هم بخشنود
 او هم بعد رحلت و آبیاری کرده کمال رسانند و کز دایره اخراج شططه فاخرج فاستغلاظ فاستوی علی
 سوره یحیی الذراع و اشاره باین نعمه و احسان است که فرموده و ابدک بنصره و یلبو منین و الف یقین بهم
 و انفق ملا فی کل موضع جمیعاً ما الف بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم این صفات راجع از صفات است
 و تجلیل از این صفات کمال و تجلیل سبب فضیلت است بر آنکه منزه بکلی آنکه طینت پاک و زینجه که کمال است
 عصیان داشت که با فرض او را برایت الهی در سیرت چند ان از حق کجی بیکر و یکا و زینتهای بیضی و لایق
 از نور علی و نور اشاره باینست که قوله تعالی لو ان تبینناک لقد کدت ترکنا لیم شیاً قلینا یعنی اگر ثابت بودیم
 ترا بر کفر حق قریب بی که میل میکردی بسوی کفار خیری اندک یعنی بی بدای الهی هم بسیار میل میکردی

و دیگر آنکه فیوض الهی او را بلا واسطه میسرند و دیگر آنرا بواسطه او پس فیوض الهی در وی انتم و کمال باستانند
 چنانچه زمینی که بمقابل آفتاب بلا واسطه تابش می شود و اقوی و اتم خواهد بود و نور آنست از زمینی دیگر که بسبب
 مقابل آن زمین اول روشن شود باشد و اشاره باین سخن قوله صلی الله علیه و سلم ان اعلمکم و انفعکم بالله
 سیوم آنکه اعمال صالحه آنرا از ایمان و اخلاق و افعال جوارح چون بواسطه تربیت اوست علی است از اعمال
 او پس ثواب جمیع آنرا داخل نامه اعمال است و زیاده از اعمال ذات خود من غیر آن نقص من آن
 شیئا قال علیه الصلوة والسلام من سئسنا حسنة فله اجرها و اجور عمل بها من غیر آن نقص
 من اجور و حسنة او چون صاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و دیگر آن فضیلت است در وی ازین میزان فضیلت
 بر غیر آنها و فضیلت بعضی اصحاب بعضی فضیلت شصتین به جمیع اصحاب میتوان دریافت بدانکه اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم بر سایر اناس فضیلت بسبب پیغمبر است یکی آنکه طبعیت خوب فریده شده
 آنکه غیر از انراون نشند و این مای طبعیت شماره است بحیث ان الله اختارنی و اختارنی اصحابا و
 اختارنی منهم اصحابا و انصارا و دویم آنکه اصحاب و رنگ اعضا و جوارح پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشتند بزرگ
 تروج دین و مای خلق بسوی الرب المبین پس گویند بیک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی
 ایدک بنصره و بالمؤمنین و قوله تعالی احبک الله و من اتبعک من المؤمنین شما در این عالم سیوم
 بسبب آنکه فیوض از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلا واسطه و تأثیر صحبت هر سر برکت او بر تکریم قلب تصفیة
 و غماص در رنگ پیغمبر بر آن پس مطلع و امام خلافت گشتند لهذا فرمود صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم
 بالیوم اقتدیتم اهدیتهم و چون بسبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر بر آید در حدیث صحیح وارد شده و ان
 احدکم انفق مثل احد هباما بلغ مداحهم و لا نصفه چهارم آنکه چون ایشان و سه اند میان پیغمبر
 و میان اتمه و دیگر آنرا ایمان و اعمال بواسطه ایشان سیده پس اعمال نام اتمه و فعل نامه اعمال اصحاب است
 من غیر آن نقص من اجور هم شیئا و ثواب اعمال ذات خود که اتفاق بر شمع بهتر از مثل احد و هست
 و چون بسبب فضیلت اصحاب غیر صحاب استی بدانکه تفاوت در مراتب فضیلت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاده از آن است
 که در عرشش فرش گفته شود و آن بخند و وجه است یکی من حیث الخلقة و الحیة که اشاره بآن است که الناس

معادن المعادن الذهب فضة الخیار که فی الجاهلۃ خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا دین
 تفاوت در مرتبه تا شریک در مرتبه تاثیر ظاهر میشود و بشرط اجتماع اسباب شرائط و کمال عقل و فراسته که غالب
 سلطان و حی افند چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمه حق را از خود و توقف و بلا طلب مجرّه چنانچه صدیق
 بود در ارجح باغبیه فضیلت است دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام که موجب صیغ و انضباط باطن است
 و اصل صحبت با بحث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سیدم حضرت بر حضرت این و تائید سید المرسلین
 و مثل اعضا و جوارح پیغمبر گردد و چهارم اجتماع اسباب شرائط تا میزانی که نصرت و ترویج دین بر دست او از قوه
 افضل میباشد یعنی مبنی که در نسخ قطعه خبر اکثری از اصحاب است حضرت کردند و جهاد بلیغ بکار فرموده اما مقدر چنان
 بود که آن فتح بدست حیدر کار را بظهور آید در یغیور است هر یک ثواب حضرت است و وجه خود یافتند اما ثواب حقیقه
 فتح و زمانه اعمال حیدر نوشته شده و الله جل فی فضل حضرت شار و دیگر باید دانست که در نصرت دین تائید سید المرسلین
 اصحاب رسول الله صلعم بهر چه قسم گشتند بعضی را این دولت میدهند که در اول بعثت ایمان آورد و بقدر حوصله
 خود در نصرت دین صرف همت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست و بر آورده و باز پیش از حجة یا بعد حجة در غزوه
 یا احیاء زندگان و فات یافتند یا شهید شدند بقدر عمل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت بدست نرسیده بلکه در آخر
 ایام رسالت پیش از فتح که یا بعد فتح که شریعت اسلام شریف شدند و بحضور پیغمبر و بعد حلت پیغمبر آنچه مقدر بود کار
 از دست آنها بر آورده اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافتند لیکن فرقی اول از این فرقی ثانی افضل است که در
 ضعف اسلام تأیید و مانع از فضل و اثر شرف از حاله قوت بلکه اعمال لاحقین هم داخل نامه اعمال بالیقین است
 چه آنها بعد قوت اسلام و اسلام آورند قال الله تعالی لا یتوی منکم من انفق من قبل الفتح و قال اولیاء
 اعظم در حجه الودین انفقوا من بعد و قال اولیاء شاید این تعال است باز فضل صحابه از خود و در شایسته
 و متغایر شمل غزوه بدر واحد و خندق و خیبر و سقیه رضوان و پیش عمره و اشغال آن که فضلا کل مسریک
 از آن شایسته در کلام رسول الله طریقت است یا در حیدر باز یک غزوی بر دین آمده که هنوز خبریه و حسب هم از کفار
 جنگی پاک نشده بودند شیوع اسلام با دشمنان فارس و روم و شام را بر خضاب آورده بود که وفات
 سید المرسلین پیش آمده و قبایل عرب میزدند اگر در آن وقت تائید الهی است که یکی صاحب بگوید

وین برهم می خورد که مسلمانانی متقابل بر مثل و کسری و قیصر خندان نبوده اند از وقت این دولت هر کس را
 که متعالی نصیب کرده ترانید و این یکم خورد و آنچه دهند بود کار بدست او برآمد تا که اسلام در عرب و عجم
 شایع شد و محتاج حمایت ما و شما نماند و بعضی اصحاب حق تعالی چنان فضیلت داد که جامع این متعجب است
 مناصره و مانده گشتند چنانچه خلفا را این که هم بواسطه مناصره کردند و در توسط و در هر بر مناک و مغلوی
 حاضر شدند و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچنان کردند که مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی
 پس بعضی از اصحاب تفرأ بودند که عبادت مالی آنها را میسر نشد و بعضی ارباب و تالی میسر شده
 عبادت بدنی کمتر میسر شده و کسی که عبادت بدنی کرده بعضی را بودند عابدین با جدين مستضعفان
 فی الارض و بعضی مجاهدین فی سبیل الله و علماء و سره فریق قرار و محمد ثین و فقهاء از راه و تفرأ
 لقوله عليه السلام فضل العالم على العابد كفضل علي وناکه و قوله صلى الله عليه و سلم العلماء
 و زنة الانبياء فان الانبياء ما و د ثواب دینار و اولا و دهما و انما و د ثواب العلم و زمر و انما بشت
 و بعضی از اصحاب بیانیه اصناف عبادت سر فطاک ساینده چنانچه خلفا را شنیدین که هم عبادت
 مالی چنانچه باید کردند و هم بدنی و هم رای و شوره و هم شمشیر زنها و جهادی سبیل الله
 و هم روایت قرآن و حدیث و فقه چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی پس ترأ بدیشت که خلفا را بین
 از جمیع اصحاب افضل گشتند بهر جهت آنچه جامعیتها که مذکور کردیم و تفصیل آن مذکور کرده سود ان شاء الله
 و بجهت آنکه در حیات آنحضرت خلفا را بر خصوص ایشان سبب قوه رای و کثرت حقوق بر اسلام و بر
 و معتبر و صاحب جاه بودند و ایشان را ناسخ و زبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند و بعد وفات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم منصب خلافت یافتند و چون خلیفه در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطاع
 می باشد و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق اشاره او کاری کنند و بنا بر این پیش میروند
 از این جهت احوال حسنیه با بیان چون امام آنها خدا و می شد و خلفا را آمانی شد و اعمال ذات آنها
 علامه از این جهت خلفا را بر همه اصحاب افضل گشتند از آن جهت که ششمین بر تفسیر و وایک در هر هفت
 اسلام بر چند ششمین شریک ششمین بودند اما در وقت علی رضی الله عنه معین بود مناصره

و این حدیثی است از امام
 علی علیه السلام

این حدود و حاشیه جادین فی سبیل الله از فاعلین افضل از غیره است و لا یستوفی القاصدون من المؤمنین غیل و ولی الصدور

از اطفال نسبت بر حال کمتری آید و نالفاشت که در راه خدا صرف کند و ابو بکر مال بسیار داشت
 و همه راه خدا خرج کرده و از جان مال منافی نموده و ظهور اسلام و توفیق دین از ان افرشته شد
 که عمر اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر روی گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه است
 که یک است که ابو بکر عثمان را تبرک السلام رسانیده پس بعد اسلام چنین سبقت بردند و در واسطه ایام
 از علی و عثمان گاری عمده بطور راکده از دست علی رضی الله عنه شمشیر زنها و از دست عثمان نیز پیش
 و مانند انبیا و اهل بی و از حال واسطه پنجم صلی الله علیه و سلم از حال چنین خبر داد و ان لا غنی فی
 عنها انما من الله بنی بمنزله الراش من الجسد و چون پنجم صلی الله علیه و سلم بچکار بدون مشوره
 ایشان بیکر و پس گویا در ثواب هر کار ایشان خیر یک بودند و لا غیر و اندک وزارت و در آنها شکرست و در
 وزیرای من اهل الارض بیکر و عمر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول نگار داشت
 اسلام و قتال با اهل رفته و کفار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد انصاف حسنات عمر کجاست
 و ایضا من حسنات بنی که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
 خود آنچه نشر علوم و ترویج دین و نسخ بلا و کرده که کرده است الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه بنا بر سبقت
 عمر شش سال خلافت عثمان بر پنج ستیم شده و بلا و منوع گشتند و اینها گویا و اهل عالم روق است
 لیکن بعد از ان چون علم و حیا و عثمان زیاده از حد بود و ایشان نظر بر صله رحم کردند و در اجتماع و حد
 بودند و در تفرقه بر مردان و دیگر بنی اسبه کار خلافت را از نسق چنین برانداختند و نوبت با حاکم رسید
 که عثمان شهید شد و چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رسید اگر زمانه فرصت میداد ایشان در آمد
 دین حاضر بودند لیکن متدرخان بود که در ایام خلافت ایشان قتال با مسلمانان در میان ماند و جاد
 و تفرج دین و نشر علوم بکل موقوف ماند و برین امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری
 نکردند لیکن باز دست چنین آنچه از قوت بغل آمده از دست ایشان نیامده پس چنین در هر
 سه حال اول و واسطه و آخر گویا مسابقت بودند و لا فضل الله یوتیها من یشاء و الله
 ذو الفضل العظیم بنی علی رضی الله عنه خود نموده جعل الله تعالی الخیر حیث احب

اینهمه را بت و موافقت بیل بین اصحاب و بین خلفاء که مذکور کردیم هر که خدمت علم حدیث کرده باشد
 بروی مخفی نیست کاشش فی رابعه النهار کنون اما جمیع که از خلفاء را بعد ذکر میکنیم که تصدیق
 این کلام ظاهر شود **ما ترجمه می کند ابو بکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده بود بکر
 بود قول اکثر علماء همین است و بعضی گویند اول کسی که اسلام آورده علی بود لیکن علی بخوف ابی طالب
 اسلام را مخفی میکرد و ابو بکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و چون متصل خانه خود بنا کرد اول
 قول جمہور است و ثانی قول محمد بن کتب بصری و پدر و مادر و پسران و دختران و بنیره او ابو عقیق و نواسه
 او عبد العزیز بن عمر صاحب بودند مگر محمد بن ابی بکر و در جام بلندی مروی رسیل ز روستا و قریش بود و هم
 از وی محبا میگردند و از پاکبختی و کمال عقل نسبت را سجده کرده و چنانچه مایا گذشت و در جام بلندی او و
 عثمان خمر احرار کردند و خود را بنده بنیل طینت پاکبختی او است و چون اسلام آورده اسلام خود را ظاهر کرده
 و مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس سبب دعوت او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
 بن عوف و سعد بن قاص و طلحه که هر یک در وقت یکه خود رسیل بود اسلام آورده و گویا که شکر تویش
 از سبب سلام اینجا نمیشد و دین را تا نمیدانستیم از دست بی بگرش و وقتیکه ابو بکر اسلام آورده نیز المال
 بود چهل هزار درهم داشت همه را در راه خدا و رسول خدا صرف کرده و چون قریش را ندانستی انحضرت صلعم
 برخاستند جان خود را فدای جان آنحضرت ساخته چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن معیط پیغمبر خدا را در نماز
 دیده چهار در گوی مبارک انداخته مخفوق کرده ابو بکر آیه و او را دفع کرد و گفت انقلون رجلا ان
 يقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات و ابو عمر و در استیجاب درده که مشرکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
 پیغمبر خدا و گفتن او و در شان تبار میکنند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند
 و گفتند تو نمیکوی و در حق پادشاه چنین پیغمبر خدا بجز استی کفنی آنحضرت فرمود میگوید آنهمه کفار پیغمبر را
 در گرفتند مردم با بی بگر خبر رسانیدند که و یا با صاحب خود را پس ابو بکر مسجد را در آمد و گفت و بیکم
 انقلون رجلا ان يقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم آنهمه پیغمبر را گداشته اند و ابو بکر
 را گرفتند و بسویار زد پس چون ابو بکر رسانید آنهمه را از موی سر خود دست میبرد آن موی

همراه دست او فرویدی اندوه و ابوبکر میگفت نبار گشت یا ذا الجلال و الاکرام عرض کرد ابوبکر در آن
 غربت و تنهایی از جان و مال خود آنقدر خدشت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفغنی مال احد قط
 ما نفغنی مال ابوبکر رواه ابو یزید و فرمود ان من الناس علی کماله و صحبته ابوبکر اخراجه النجاشی
 و فرمود ما لاحد عندنا الا قد کافیناه ما خلا ابوبکر فان له عندنا بدیکافیه الله بهایوم القیامة
 و ما نفغنی مال احد قط ما نفغنی مال ابوبکر اخراجه الزمذمره و اول اسلام تا وفات آنحضرت صلعم
 ابوبکر گاهی از پیغمبر جدا شده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا را برای حج یا غزوه فرستاد
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا در کعبه بود هر روز صبح و شام بخانه ابوبکر می آمد و در محبة و محازی و شهادت یار و
 مددگار پیغمبر مانده و روز احد و روز حنین که لشکر اسلام گریخته بود او بگریخته و ثابت قدم مانده و هر چه پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ابوبکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورد و چنانچه در اول دعوی نبوتی طلب
 معجزه ایمان آورد و از راستی آن قصه معراج مطلق استبعاد نکرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوی الی
 انما احیوا فیکم فیکم کذب است قال صدق و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
 که باطن او نمونه ماکدب الفواد و صادق است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هجرت کرده و زن و فرزند
 خود را در کعبه گذاشته و ثانی اثین او همانی الفار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا را در پیش بود و او تنها
 متصل در پیشگاه الهی مانده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابوبکر و مسیحائیل بر همین آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بودند علی و اسیر بنی بریار آنحضرت صلعم و تمام قرآن را یاد می داشت و آنچه گفته اند معات ابوبکر
 و لی جمیع القرآن کله پس این قول مرفوع است یا و لی است با آنکه مراد از آنست که در مصحف تمام جمع نکرده
 شده بود بخشود او و در علم و فقه است مرتبه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتوی می داد
 و روز احد چون ابوسفیان از احوال فرج آنحضرت تفحص کرد نام سه کس بنحیر بر زبان آورد و دیگران را بر سر
 کشید و فرمود این سخن و غیره گفتند له یسأل عن هذه الثلاثة الا بعلمه و علیه قومه ان یتقام الاسلام
 گفت سه بار فی القوم محمد فی القوم ابن ابی قحافة فی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابوسفیان
 گفت این سه کس هستند که خدا را شهادت دادند و الله ابی القاسم اخراجه رواه النجاشی

آنجا حاضر بود بهشت بار طواف بیت الله کرد و دو کانه نزد مقام ابراهیم و اعمود پست بر حلقه کفاره و واحد
 واحد را گفت شمارست لوجه یعنی خوار و زار شدند و ما هر که خواهد که مادرش بگردد و فرزندش پیغمبر شود
 و زانش بیوه گردد پس باید که بروی من بماید در نیمه دایره سی پیری او را که در پیش از حجه که در آن
 پیغمبر علیه السلام بر من رسید در بیت الناصحاب رسول صلی الله علیه و سلم و عمر بن الخطاب بیچ مشاهد و پیغمبر
 علیه السلام حاضر شده و در روز احد و در چنین بر قول صحیح ثابت قدم مانده و حق تعالی او را صفاء
 باطن و عقل سلیم انقدر داده بود که اکثر از بیت جعفران موافق را می او نازل شده این مرد و پیر عظام
 روایت کرده که آنچنین نقل میگفت قرآن موافق آن نازل شد و طرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اگر
 علم عمر در یک پاهیزان کرده شود و علم مسیح قبایل عرب بید دیگر علم عمر را چ آید و صحابه چنان اعتقاد
 میکردند که عمر شریف علم ده و در ساری بدر عمر شورت قبیل و او پیغمبر علیه السلام موافق شورت صدیق فدیه
 گرفت عذاب نازل شد لولا کتب من الله سبق لمسا که فیما اخذتم فی عذاب عظیم انحضرت صلعم
 فرمود اگر عذاب می آید نجات نمی یافت مگر عمر و بجهت کمال و کاملند فطرتی و پاک طینت عمر انحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و حله
 مرتضی فرموده ما کننا بعد ان السکینه بنطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
 الحق علی لسان عمر و قلبه و ان کمال انما یجد و خطا الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان
 میگرد و زاریه عمر چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت محسوس در باخت چنان بود که
 استیغاث و بیهوش انداختی و خلق و خلافت صدیق کرد و در ایام خلافت صدیق یاب و شیر و قاضی او بود و در
 تالیف قرآن شریک صدیق شد لیکن تمام این سنه بقتل و چون نوبت خلافت بودی رسید این امر
 جلیل العتد را بر سر نهی مراغبام داد که زمانه قتل آن یاد ندارد مگر آنکه از انبیا یا صدیق اکبر هم باعتبار
 ترویج علوم شریعت و تمهید اعتبار نسخ بلا و نشر ملت اما باعتبار ترویج دین و نشر بعیت پسین ترتیب
 اوله از کتابت و اجتماع و تمکین وی آورد و با وجودیکه در علم مرتبه و شرف و فقهای صحابه ابن مسعود
 و مانند آن بودند او عالم زمان خود شهادت میداد و لهذا بر قضیه از قضایه و میرسد از مایل

بسیار آن بوخت و لشکر با ساست و سنجی که در دل نشان بود و در کرد و کردی و قیصر را بر انداخت
 بعد از آن اگر خلفا بها و کردند با سنج و مکر و نیر با ساس عمر بنا نهادند پس جبر و ثواب آن همه
 در خلل مده اعمال عمر است یحیی که گفته که عمر اول از تاریخ از حجة نوشته و اول بیت المال مقرر کرده
 و دفتر نوشته و در خط ایستل لشکر مقرر کرده و اول طعام از صحرای بنه آورده و برای احد و ثمر بر در
 افخر کرده و اول کسی است که بر جو عقاب کرده و کذا و کذا از پی و در شتی و در پی بهی بهم استعمال کرده
 که شاید لغمان این قسم کرده باشد چنانچه عثمان بن عفان گفته هلاست طبع ان اکون مثل لغمان
 الحیکم علی مرتضی گفته لدره عا هب من سید فکیر و از قوه نفس منوره است که مثل زمان پیغمبر
 در خلافت او کسی از حکم او شسته چیده و دو کس در خلافت او ثلاث کرده و کسری و قیصر را بهم ده گوا فایح
 تمام عالم بر دست داشته و بران با و شاد و مواز بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی صلحت چاد و باغ فار
 عالم بر سید بر مران گفت تمام عالم منزه که یک شیخ است مرش عراق است که گری و در و بازی او فارس
 و روم است و یکای او کرکشان دویم مغرب و فرنگشان سواد اگر بشکنی تمام مرغ می پیر و در یک ستر
 یک بار و دیار و یاکیا یا هر دو تمام نمیشود بنا بران عمر جهاد با کسری در پیش کرد و آخر عراق و شام بر دست
 احوال و منفتح گشتند و غمکه براروی کوشش شهر با توابع و لواحق آن در خلافت عمر متوج گشت و منق
 و بعد از آن مخصوص انطاکیه و مواز موصول و طوس و کتیر و مصر و اذربایجان و نسا و دیو و نور و همدان و طبرستان
 و جرجان و حلب و جهمان و کوفه و مانند آن و چهار هزار سحر ساخته شد و چهار هزار کینه تراشید و یک هزار
 و نه صد منبر برای خطبه نهاده شد و سواد عراق را پیمود و جزیره و عراق نهاد و عطایا انظر به نصایل
 و سوابق بهر یک میداد و قراست بهر صلی الله علیه و سلم منظور میباشست به قربت خود و خود را در بیت المال
 بمنزله میکردی از مسلمانان میباشست و او را حق تعالی نماید که او که بهترین نام احوال و انصاف او نمیداد کتاب او
 عبد الرحمن بن خلف خراسی و زید بن ثابت بودند و دار و خدمت المال زید بن ارقم و ذر آخر عمر چون انج
 فایح شد رسید آن که فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد و دست بسوی آسمان
 برداشت و گفت اللهم کبرت سنی و ضعت قوتی و انشتر عیلتی فاقضنی الیک عنید

مضیع و لا یفطر علی شئ من غیره و در مدینه اند و خطبه خواند که گفت ایها الناس قد سننت لکم السنن و قد سننت
لکم الفرائض و ترکتم لکم الواضحات الا ان تضلوا یا ایها الناس یمدینا و شمالا و ضربت یاجدی ید بیه
علما الاخر و پیش از تمامه و بیستم شهید شده رواد مالک عن سعید بن السیب و احمد از عدان بن ابی طلحة
روایت کرده که عمر خطبه و در جمعه سر عمر خود خواند و در آن خطبه ذکر پیغمبر و ذکر ابرو که وفات نمود و خطبه
و ثوری میان کشش کس که رسول صلی الله علیه و سلم تا وفات اثر آنها را ضعیفانه فرمود و پیغمبر گفت ای قصد
علمت ان قوماسیطعون فی هذا الایمان و انما ضعیفتم سیدی هذ علی اسلام فان فعلوا فاعلوا
اعداء الله الکثرة الضلال و ذکر کلامه کرد و پیغمبر گفت اللهم فی اشهرک علی اعمی الامصار فانما
بغثتم لعلوا الناس ینهم و سنه ینهم صلی الله علیه و سلم و یقیموا قیوم فیدهم و یعدوا و اعلمهم
و یرفعوا الیما الشکل علیهم من احوهم چهارشنبه بیست و ششم و بیستم از دست ابو لؤلؤ که اعلام مجوسی بود
میفرقه بن شنبه استنید شد انی زخمی گشت و بعد سه روز مرد و روز یکشنبه غره محرم در بوار پیغمبر صلوات
شد از کلمات شریفه اوست ایاکم و موخاة الاحق فانه ربما اراد ان ینفک فیضک
و فرود وفات و بعد نمی شدن او بن عباس گشت انشرا بالجنة یا ایها المؤمنین اسلمت حابین
کفر الناس و جاهدت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حابین خذله الناس و قبض رسول الله
صلی الله علیه و سلم و هو عنک راض و لم یختلف فی خلافتک اثنا و قلت شهیدا
و بعد وفات علی رضی الله عنهما او غبطه کرد و گفت ما من الناس احد احب الی
ان النبی الله بجا فی صحیفته من هذا المسیحی چون اینهمه از عمر و استی و استی که بعد
ابی بکر رضی الله عنهما کسی در مسافرة دین و مشابیهت سید المرسلین در پاکی طینت
و کمال عقل و علم و ظهور نماید وین از قوه بفعل بدست او و نسیه او صاف که موجب
بزرگ شخص جابر پیغمبر و مشابیهت پیغمبر من حیث الرسالة با شد مثل عمر فیت
و افضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است و پیتر علی بن ابراهیم اب
و عثمان ثوری گفته که علی ابن ابراهیم اب عثمان افضل است و وجهش آن است

که در مناقب علی رضی الله عنه اکثر احادیث مروی گشته چنانچه احمد و نسائی و غیره نقل کرده اند که وارد شده
در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم از احادیث حدیثی که در حق علی مروی گشته بود بیش
است که حافظان هر عصر و زمانی گفته که بیش از آن بود که در زمان خلافت علی اختلاف بسیار شده جماعتی بروی
خروج دینی کردند و مجاری نمودند و تحقیق بر گوئی او بر سر مناسبت می گفتند و فرقه خوارج بر آنکه که فرقه بعضی نمودند
و کفری او میکردند لهذا اهل سنته برای ابطال مذسب خوارج و الزام غی اسید و تبلیغ شان در نشر مناقب
علی رضی الله عنه که شش بیخ نمودند و در حقیقت در حق هر یک از خلفاء راشدین احادیث مناقب برابر بود
گشته و اعتبار کثرت احادیث مناقب را نیست بلکه فضیلت احادیثی که بر فضیلت دلاله کنند بسیار بود و نظر
بر کمال فضیلت بنا بر کثرت ثابت است عند اندین از عقل نتوان دریافت و احادیث در مناقب هر یک وارد است
و از اختصاص بعضی صفات کمال شمان چون علم و حیا و بعضی بعضی چون زکا و زمین و علم و سخاوت
فضل کلی ثابت نمیشود ابو حنیفه در فضیلت ختمین توقف نموده و مالک سینه در قول اول توقف
میکرد و یک شافعی واحد بن سبل و مالک و ابن شریک و ابو بصیر و مسلم بن الحجاج و احمد بن محمد بن عثمان فضل است از
علی و محمد شمان سنده و اجماع است اما سنده و در حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم رایت قبیل الفجر کان اعطیت
للقالید و الموازین اما المقالید فهذه المفاتیح و اما الموازین فهذه التي تزنون بها
و وضعت فی کفه و وضعت امتی فی کفه و فوجت بهم ثم حجی بانی بکفر فوضع فی کفه
و وضعت امتی فی کفه فوج به ثم حجی بکفر فوضع فی کفه و وضعت امتی فی کفه فوج به ثم حجی
بقنان فوضع فی کفه و وضعت امتی فی کفه فوج به ثم رفعت الموازین رداه احمد و الطبرانی
عن ابن عمر و رواه احمد و ابن قانع و ابن منبه عن ابي حواری قال لا حجر المحاربی و رواه ابن عمر عن ابن
عباس عن ابن عمر و ابی امامة الباهلی نحوه و الطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه و عن سامه بن شریک
مشکله انجدیت بر چند بعض طرق ان حسان اند و بعضی صفات لیکن طرق کثیره دارد حکم کرده میشود
بصحة آن و نیز در احادیث داله بخلاف غیر آن هر جا که ذکر عثمان علی مستمع آمده عثمان را بر علی مستم
و ذکر کرده شده چنانچه فرموده در حقه امتی بامتی ابو بکر و اشهد هم فی حوائجهم و احدهم خیار

گفت علی با عثمان پیتر سعد شوره پرسید سعد گفت عثمان را می بینم پیتر عبدالرحمن با اوسیان
صحابی شاد و دهنوداری اکثر نشان بر عثمان قرار یافت سپس بعد از نیمه شب او را سه سبانه روزی چون
عبدالرحمن بن سمن بخنجر و جمع مهابرت و انصار گفت که ادرهم بعد از آن عثمان کسی در آن انکار
نمود و در واقع نمود این جمع است بر اجماع بر فضیلت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در
افضلیت عثمان بر خود مناقشه کرد و گفت اشد کبر بالله هل احد فیکم اخا رسول الله صلی الله
علیه و سلم یدینه و یدینه اذ الخابین المسلمین غیر ی قالوا لا پس اجماع بر فضیلت عثمان منعقد شد
و جواب فی الواقع علی رضی الله عنه مناقشه کرده و بر فضیلت خود بر عثمان استدلال بقصد موافقه نمود
اما چون این استدلال را ضعیف بود زیرا که موافقه را صحاب بنابر سولت رفق و تنه بود نه منی بر مثلث
و فضائل و ظم و مانند آن و نه اندر یک موافقه بعضی انصار را باقریش و اخا و او و در یک موافقه
بعضی اموالی با جریح و فاضل با مفضل چنانچه از تفصیل و تقریر موافقه از سید ابی سحر معلوم می شود
زیرا که بسیار است که دو کس از اموالی و عرب با هم موافق مزاج باشند و کس از عرب و دو سبانه تنه و این
در فضل با هم ارفق باشند از نظیرین در فضل که خانه های نشان طلبا بدستند پس نتواعت اهل فضیلت
نیست و نه از اجاقه صحابه با وجود او قرار موافقه علی عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع
نمود و رای دیگر اصحاب مقرر شد و بهیچ کر پس بر فضیلت عثمان البته اجماع منعقد شد و قول
علماء اهل سنته و فضله علی ترتیب خلافتهم ثابت گشت و نیز از ترتیب خلافت ترتیب فضیلت ثابت
سید اینیم که در باین خبر که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من استعمل رجلا من عصابة و فی ذلک العصر
من هو ارضی الله منه فقد اذن الله و خان رسول الله و خان المؤمنین اخراجه الحاکم من حدیث
ابن عباس پیتر رسول خدا صلعم فرمود من ولی من امی المسلمین یتیمافا و علیهم محاماة فعلیه
لعنة الله لا یقبل الله منه یرفا و لا عدا حتی یدخله جهنم اخراجه الحاکم من حدیث
ابی بکر الصدیق ازین مادیات معلوم می شود که اگر مفضل را با وجود فاضل خلیفه کنند گوشت لائق
او صحیح باشد چنانچه در سبب است و چنانچه است لیکن خلیفه کننده اثم باشد و عائن و حکم لا یجوز امتی

علی الشک انما اجماع اهل التبع برعیتة محال است پس ترتیب خلافت که باجماع نامشکک و دلیل ترتیب فضیلت
 است کما لا یخفی و اگر برای اسکات روض لیل الزامی عقد کنیم گوئیم که خلافت خلفا ائمه از قول علی
 رضی الله عنه که امامیه کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی در هیچ البلاغه آورده
 که امیر المؤمنین در کتب خود بمعاویه نوشته اند بعد فان بیعتی یا معاویه لزمناک و انت بالسنام
 لادنه یا یعنی القوم الذی یا یعوا ابابکر و عمر و عثمان و علما یا یعوهم فلیکن للتاهل اذان
 یختار الحدیث و قد مر من قبل و چون خلافت آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر
 قاعده مسلم امامیه که امامت مفضول باوجود فضل صحیح نیست و نه امامت مساوی بلکه امام را فضل بودن
 واجب است فضیلت خلفا ائمه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود و هو المقصود سوال اگر خلافت
 دلیل فضیلت است لازم آید که حاوید احسن و حسین و عبدالعزیز بن عمر و عبدالعزیز بن زبیر و مانند آن را فضل
 باشد حالانکه این چنین نیست جواب حکم خلافت ثانی است که تم لیکن ملک عضو خلافت نبوة بر حسن
 محبتی تمام شد و فضیلت حسن محبتی بر اهل زیان خود دلالت دارد و بر فضیلت کسانی که بعد از او
 شدند وجه فرق آنست اگر اهل اجماع باوجود فضل دیگر را خلیفه گیرند اتم شوند و این در صورتیست که با اختیار خود
 خلیفه گیرند و در صورتیکه اندیشه نیست نه باشد باضرورة مردم را اطاعت اولی الامر واجب و اتم نشوند لان
 الضرورات تبیح المحظورات و اعتقاد اجماع بر خلافت معاویه برای دفع فتنه شده است نه باجتهاد
 علما اهل مل و عقد خلافت باجتهاد علما منحصر و محسوس است خلفا اربعه و حسن چنانچه حسن بعد از معاویه
 خطبه خواند و گفت ان معاویة نازعنی حقها ولی دونه قطرت صلاح الامة و قطع الفتنة
 وقد کنتم بایعتونی علی ان تسالمون من سالمت و تحاربون من حاربتم و ایت
 ان اسالم معاویة و اضع الحرب بینی و بینیه و قد بایعته و رایت
 ان حق الرساء خیر من سفکها و لم ارد بذلك الا اصلاحکم
 و بقاءکم و ان ادوی لعلہ فتنه لکم و مناع الی حین و الله اعلم

ووقت چیزی بر فرشتگان حضرت مسلم ختم شده نام و دم گمان نبرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم برآمده است و در وقت
مواخاة با حضرت صلی الله علیه و سلم شریف مواخاة شریف شده و در جنگ بدر او حمزه و عبیده با پیروانان کفار
فرستاد مبارزه کردند و غالب آمدند نزد آن خصمان افتخامونی برهم در حق آنها نازل شد و در واحد و ثباتان
بود و مردم که در غوغه خندق عمرو بن عبد و پیروان کشت و قلمه خیمه بدست و مفتوح گشت و در حق او پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود و سابع خدا را جل و الله و رسول له و یحب الله و رسول له و در مواطین بسیار عامل بود و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بود و در غوغه که پیش از این آنحضرت بود و در این باب انت منی بقتلت هارون
من و حی صادر شد و در سال خیر انجوة رسول صلی الله علیه و سلم حکومت بین می بیند و قلمه بدست و مفتوح
و چون جایزه از حسن تسری نمود و مردم قتل و قاتل کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای او غیرت کرد و مردم
را از ایاد او منع فرموده و فرموده و منی و انامند و برای دفع ناخوشی مردم در غیر خم خطبه فرمود و گفت
من کنت مولاه فاعلموا الله و الله و عباد من عاداة در وقت مبارزه در مواطین
حاضر شد و در دعای اللهم اهل بی و فطرهم هم نظیر را داخل شد بلکه رئیس نگاشت و لا یحب
علیاً منافق و لا یفرضه معین و در حق او و ارگشت و روایت قرآن از وی شد و از کثرت آن و در روایت
حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که اگر کسی داد و فرمود انامندة العلم و علیاً بها و فرمود انفضا که
علی و سبب کره علم میگفت که سونوی عن کتاب الله فوائده عامی آیتة الا وانا اعلم اللیل انک
ام بنهار ام فی سهل و فخر جبل و در سرعت انما ان من در محاسبات فقیه و متجرب با چند سلسله از کتاب
سننه و قضا فی تعصیب فی دشت و در زمین و تعصیب بیت المال و تجوز و کل و شارب طبع میل نکردن
بسوی تراب نشود و در شسته بیت المال فرود علی انصیب او شد و دلیل فضیلت است بر سایر صحابه بعد از آنکه
قولی انی عبد الله و اخبر رسول الله و انا الصدیق الا کبر لا یقول لها بعدی الا کذا ذ صلیت بال
باسم سنن و حدیث و حق گو گفته که بیای بعد الا اصغر و ابتر و منافق است که خوارج حرور بر
قتل کرد و چنانچه بآن اشاره در حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقطعون العلم الا
فقال له جبریل و علی و ابن الجهم از خوارج او را شهید کرده و در حق قال علی و عافرة صالح علیه السلام

اشی الناس در حدیث مد و واحد و ثلث و رباع و غیره است و چنانچه پیش از این است و امید تعالی
 اعلم و چنین صحابه پسینی هر یک از آنها از غیرشان افضل اند به تعضای کتاب و سنت و اجماع و محمول و آثار
 مرویه از آنکه اما کتاب فقوله تعالی کند خیر ائمه اخراجت للناس قوله تعالی ائمه وسطا لکونوا
 سند علی الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافت و ما سنته فقوله صلی الله علیه و سلم خیر القرون
 قوی و مانند آن و قوله صلی الله علیه و سلم احب الی کما یقوم باهم اقدیم اهدتیم و سابق ذکر شد
 که بعضی این حدیث را مایه ترافقت مذکور و اموات و استیمنند و قوله صلی الله علیه و سلم لوان احد کما لفق مثل احد
 ذهابا بلع من احدثهم ولا تضیفه و اشال آن که بالا ذکر شد و اما اجماع پس فقها و محدثین هر چند
 روایت بعضی اصحاب را بر بعضی من حیث الضبط یا قاطعتر ترجیح میدهند اما من حیث العداله در روایت
 حدیث او ترجیح بآن بر دیگران میدهند و بخاری و مسلم صحیح کتب است و در اهل سنت چنانچه از ابی بکر و علی
 روایت می کنند هر چند از معاویه و عمرو بن العاص و غیره روایت میکنند و احادیثی را از انصار و تابعین
 اما معقول پس بودن صحابه مثل انصار و جراح آنحضرت و سنی شوند بلام واسطه از آنحضرت و واسطه
 بین الرسول و ائمه که وجوب است تفضیل اند و در همه آنها موجود است اما آثار مرویه و کتب امامیه پس متفالا و اول
 گذشت که امام ابی حمزه عسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما علمت ان
 فضل اصحاب عجل علی اصحاب جمیع المرسلین کفضل آل محمد علی جمیع المرسلین و ان
 ادم قال حتی یخیر الله الاطیبین و خیار اصحابه المنجبین و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل
 اند بعضی فی کتب سابق ذکر گشته اما چون اجماع ائمه بر ترتیب فضیلت دیگر صحابه بعد از خود نیست چنانچه بر ترتیب
 ترتیب گشته پس اینها بر فضیلت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر با دضاف یکدیگر چنانچه میگویند که ما تعیین
 بهتر اند از الا حقین و اصحاب بدر و احد و جبهه از غیرشان و مانند آن و بعد صحابه کرام در ائمه محمدی
 سبب فضیلت خود بر است علم و علم بر و در علم است یکی علم باطن پسینی علم باطن که عبارت است
 از دوام حضور و پاکی قلب از تعلل و غیره و پاکی نفس از زایل حلق و چون این علم تاثیر
 صحبت پیغمبر بصحابه و هم چنین از صحابه بیا بعضین و کذا و احد بعد و احد رسیده و تعلیم و تعلم زبانی

و تعلم زبانی را در این علم نیست لهذا این علم را علم باطن میگویند و دیگر علم ظاهر که تعلیم و تعلم زبانی تعلیم
 دارد از عقاید و تفسیر و حدیث و وجوه قرائت و توحید و تمجید علم بر دو قسم است یکی انواع را باطن
 و عبادت بدنی و مالی که اصحاب آنها را عباد و زاهد گویند و دیگر جهاد فی سبیل الله که اصحاب آنها را عابدان میگویند
 و اصحاب سول صلی علیه و سلم پیغمبر انواع علم و علم مستقیم بودند که بعضی در بعضی صفات تم و اکمل آمدند
 و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه تم و اکمل بودند اما بعد اصحاب یک از اقسام علم و علم جدا جدا
 شدند و جدا جدا نام یافتند صوفیانی علمای روز و نهار و عابدان افضل انهم صوفیانی اند که بسبب صفاتی
 قلب خلاص جسم رسانیده اند که بمنه الروح است جمیع اعمال را بسبب کشف پاک از زوال خلق شده
 اند پیغمبر علمای ظاهر نیز زاهد و عابدان فیض و تکمیل هر یک زان بسط بسیار بخیر و چون در تعالیه روح مطهر
 اصحاب ظاهر شده که منازعات و مشابرات که در حساب واقع شده بنا بر خطا و جهل وادی واقع شده
 و بکفر نیز ساز چنانچه امیر المؤمنین گفته اند الصحنه انقالت الخواند فی الاسلام علی ما دخل فیها
 من الزیغ والادعواج و الشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغه و رسول علیه السلام در حق حسن
 علیه السلام فرموده ایضا هذا سید اجل الله یصلی به بیان هفتین عظیمترین مسلمان پس از اوست
 آنها نامانی نیستند و بودن و نبودن هر دو بن معارض از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون اصحاب پیغمبر بود
 پس افضلیتشان بر غیر صحابه و ضمن عبارات لازم آمد اگر چه افضلیت افضلیت تفاوت زیاد از
 نامش دارد و هر مقصود پس از آنها را جزیه نیکی و عارضه یا دنیا یا دیگر و بابا انما کینه و عداوة دنیا بدو
 قال الله تعالی وللذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاکم و لاکم الذین سبقونا بالايمان و لا یحفل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا و مدیت ز علی بن الحسین و صحیفه کامله که برای صحابه عامی کرد و در
 بر آنها میفرستاد و مرح آنها میکرد و چنانچه در تعالیه اولی گذشت و از مشابرات آنها کف اللسان باید نمود
 و تاویل نمیکرد و قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضیوکم من جنل اذا هندیتم و قال الله
 تعالی و لا اذ سمعتم و ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله الله اصحاب
 لا یخفونهم غرضان بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی یومسکوا

وقال عليه السلام لو اصابني فاللهم اخباركم وقال عليه السلام لا تشبهوا اصحاب
 فلان احدكم انفق مثل احد ذهب ما باع ملاحدهم ولا نصيفه اينهمه عاويت صحيح اندود نياب
 احاديث بسيار واروده ليكن اينقدر مسلم كه چون اراست پيغمبر را بى محبت خداست و محبت صحابه را بى محبت
 پيغمبر صلى الله عليه وسلم و چنين معنى اطلاق است قوله صلى الله عليه وسلم فمن احبهم فاحبهم فبجى اجماع پس بعضى از
 اصحاب بني معاويه شجاع او كه آنها را محبت باكي پيغمبر نظر نمي آيد كه بخلاف آن مردى گشت به طبيعت اسلام
 منقضى نيست كه ابا ايشان محبت باشد بلكه نظر بر بعضى روايات مشهوره عداوت با آن پيغمبرى بايستى كه عداوت
 بودى ليكن چون روايات متعدده يقين نيست مخصوصا درين معركه تا در اكثر روايات احتمال افراط و تفرط
 است و اما در بيم حسن مبنى و وجه صحابى بودن آنها منقضى ترك كينه و عداوت است با آنها و قوله تعالى
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا از منجه عداوت كسى از صحابه نتوان كره كه دليل صلاحت است
 اما مجنبه با هر يك از آنها بقدر محبت هر يك از آنهاست با رسول خدا صلى الله عليه وسلم فصل در بيان برزخ و
 احوال او و حجتى از اهل سنته توقف كرده اند نظير اركم او نور اسلامان ميگفت و طالع برخانه شخصى مدين
 مشهور است پيرى خانه به كفر كسى را از قرآن يا ستواترات من السنه ظاهر نشود و من بر كافر چنين هم جائز نيست
 چه جاى كسى كه خود را مسلمان گويد ليكن تخمنايز و فقيه است كه من برزخ جائز است و من استاذ مذهب
 مختفان اهل سنته از اهل حديث من هم ابو الفرج ابن كوزى و ناهيك به علماء و جلالات اوتابى نوشته
 سمسى بالروايع العتيده المانع من نوم زياره ان كتابه كسائل از سبلى كذا از يزد بن معاويه
 جواب داد و بگفت ليكن برزخ جائز است يانه لغتم علماء يقين از اجازت نوشته اند من هم احمد بن حنبل
 كه ذكر كرد و حق برزخ را چنانست هم زباده باشد پير اين جوزى از فاضلى ابى يعلى روايت كرده كه او در
 كتاب نور معتبر الاصول با بنا و خود را صالح بن احمد بن حنبل روايت كرده كه صالح گفت اى پير قومي ما را نسبت
 ميكنند به دى برزخ گفت اى پير كسى كه ايمان بخدا دارد و دوستى يزد بن هم ميتواند كه در پر لعنه كه ذكر كسى
 كه خدا لعنت كرده بر او در كتاب خود گفته اى پير كه با حق تعالى يزد را و قرآن لعنه كرده گفت جاى كيك لعنه
 فصل عيسى بن قوليته ان تعندوا في الارض و تقطعوا رءاسكم و اولئك الذين لعنهم

فاصبرم واعلم بصبرهم این جوئی گفته که قاضی ابی یعلی کتابت شده و در آن کسانی را که سختی
 العنت اندوخته و نیز بر اهل اسلام از آنها شمرده پستتر این جوئی ذکر کرده حدیث من اخاف اهل المدینة
 نظاما الخافه الله وعلیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین و خلاص بیعت در آنکه نیز بدیده بشکر
 فرستاد و مردم مدینه را خوف داد ماسخه الدین شرح عقاید شیعی نوشته که رضایز بقبل حسین علیه السلام
 و خوش شدن بدان و امانت کردن اهل بیت نبوت را بدیده توان رسید من حیث المعنی کون فیصل کن
 احوال باشد پیش حال او توقف کنی کنم و در ایام انوینی او کا فرست بقینا لعنة الله علیه علی اعدائنا
 و آنچه صحیح است بر کفر نیز بدانت که چون سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید آورند و پیش آن لعین این افتند
 بسیار خوش شد و چوبی در دست داشت از او سر مبارک او بخلایند و بیات بنی بصری بخواند و در آن بیات
 و بیت که صحیح بر کفر دلالت دارد زیاده کرد و بگذاشت که چون یزید پیشین زمره خود معاویه بنی یزید
 را علیه نماخت معاویه بنی یزید و صحاب بود جوان بمر بست ساله چون معاویه بنی یزید خلیفه شد بر منبر
 برآمد و حمد و ستایش الهی گفت و در رسالت پناهی بر خواند پسر گفت ان هذه الخلقه جبل
 الله وان جدد معاویه بنی نازع الامم اهل اله و من هو الحق به منه علی ابن ابیطالب کب رکم
 ما تقبلون حتی انته منته فصار فقتله و هینا بذنوبه ثم قلد ابی الامم و کان غیر اهل اله
 و نازع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فصف عه و انما تر عقبه و صار وقت به و هینا
 بن نوبه ثم بکی و قال ان من اعظم الامور علینا علمنا بسوء مصر عدوئس منقلب و قتل عاترة
 رسول الله صلی الله علیه و آله و اناح الح و حزب الکعبه و انی لم اذق حلاوة الخلافه فلاحی مع موارضا
 فقتلکم امرکم و الله لاین کانت الدینا خیر افقد لنما منها خطا و لیس کانت شرا فکفی ذریة
 اباسفیان ما اصابوا منها فاشانکه امی کمند و و و و رضیم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقکم
 و البلاء من این خطبه پیشتر که یزید بر امیر میگفت پس نکاح قرآن کرده و کا فرشته چنانچه بر من
 و خوارج آنکا که کثرت قرآن میکنند و کثیر صحابه من بهترین آن ماکه صدیق و فاروق و ذوالنورین
 و رضی اندمی نمایند و چون سنی تم و خلوص نیست شان از خصوص قطعی ثابت است پس انکار آن کرده

کافر میگردد و زود فتنه و میل بر جوار لعنت بریزد و در وافض و خوارج است که آنها بصحاب و اهل بیت
 رسانیده اند پس مانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد
 اذی الله و احتمالی نمیرود و ولدین یؤذون الله و رسولہ لغنم الله فی الدنیا و الاخره لکن من
 نوافات روافض که موجب کفر آنهاست ملزم انکار آیات قرآنی نیست بیان کنیم تا مستحق این نسیب
 طاهر شود **مقاله** در ذکر نوافات آن ملعونان و بعضی مسائل فروع آنها که موجب نصیحت
 آنهاست از جمله آنکه حضرت شیخین را میگویند که معاملتشان با پیغمبر نفسانی بود و آنها را از اصحاب
 عقبه میگویند آنها که چون از غره تبوک پیغمبر صلی الله علیه و سلم رجوع بدین فرمود و شبی یک عقیقه پیش آنها
 افتاد که پس از آن اتفاق قصد کردند که پیغمبر خدا را بکشند و میگویند که ابو بکر را آنحضرت وقت حیرت همراه خود
 گرفته بود و مکر خوف نکشته گمین را خبر داد و زکند لعنه الله علی کذا وین این عداوت آن کفره با شیخین عداوت
 است میز پیغمبر را و انکار است مرقرآن را و کفر آنها را بابت شوازه ثابت شده که محمد بن عبد الله بن عبد
 موی امی و عجمی نبوة کرده و علم اولین و آخرین بر عالم بعینه و معجزات ظاهر کرده همان مردم بهمان
 کثرت روایت کردند که محمد چون تنها بود و تمام کشتار قریش پیداوت او برخواستند اول ابو بکر را
 و بعد از آنکه چهل کس با کمزیا و مسلمان شده بودند عمر اسلام آورده و از اسلام آوردن اسلام قوت گرفته
 و عداوت که نافت آنها با پیغمبر علیه السلام بنفاق باشد که در آنوقت شوکت مرگزار بود و هر که مسلمان
 میشد او را کفار و آنها را پیغمبر میخواندند چنانچه بنی سنی بنو اتر معنوی رسیده گوهر یک قصه از اخبار احاد
 است پس عقل قبول نمیکند که با وجود تنهایی محمد و خلوت بکعبه رفاقت مخلوب کعبه بنفاق و خصوصیت با کاتبان
 مانند خود از پیشند و در اطن بین کفار باشند پس نکات شیخین بعینه انکار محمد است صلی الله علیه و سلم
 بالعکس هر که از انکار شیخین با کفر ندارد از انکار محمد صلی الله علیه و سلم هم با کفر ندارد و هر که درین حسد و
 تفرقه کند منکدر است تا قائل آن نیست که مقصدی جوابی باید شد قال الله تعالی اذ یقول لصاحب
 الاخر ان الله معنا پیغمبر صلی الله علیه و سلم حجة خدا خود را ابو بکر را ثابت کرده و بنی از حسن کنیز
 بنابر حصیة الی سین هر که عداوت الی بکر کرد گو یا عداوت خدا کرد و در قصه اصحاب عقبه حجتا پیغمبر

یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلب علیهم وما واهم جهنم وبئس المصیر لکفون بالله
 ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهما بالجهنم نازلان وما نفقوا الا ان اعظم الله
 من فضله فان يتوبوا بایک خیر لهم وان يتولوا یعذبهم الله عذابا بالیغا لا یلدینا ولا الآخرة وما لهم
 فی الآخرة من دین ولا نصیر این آیه صریح بر آنکه منافقان اصحاب عقیقه اگر توبه نکنند آنها را در دنیا عذاب است
 آید و کسی در زمین یاری و مددگاری نشاء کند و نیز متعالی درین آیه پیغمبر خود را امر فرموده بجاده بکف
 و منافقان و غلبه بر آنها بدستی و محبت و رفیق و خلیفه کردن در نماز و نماز آن و شک نیست که نام صاحب
 ابوبکر و عمر یاری و مددگاری کرد و متعالی تا پیش ایشان اینند که در ایشان فیما بین عوب که توبه شده بودند
 از بنی صفین و غیره بسی شکواریت ایشان بهدایت باقیل و اسیر ساید و ملک قیصر و کسری را بر آنها منشرح شست
 و متعالی در حق منافقان میفرماید چندان منافقون ان نازل علیهم سورة تنبهم بما فی قلوبهم قل استهزأ
 ان الله صریح ما اخذ رون و نیز متعالی میفرماید سنعذبهم عذابا ثمری و نال الموعذاب عظیم
 یعنی منافقان را دو بار عذاب کنیم که یکی در دنیا بفضیحه و دوم در قبر بقتل و کرده شوند بدین پس
 آخر کار متعالی همه منافقان بفضیحه کرده و حال منافقان بر پیغمبر خود ظاهر ساخت و متعالی میفرماید
 ما کان الله لیدر المؤمنین علی ما انتم علیهم حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدا مومنان
 با منافقان را غلط نمیزداند گداشت تا که تمیز و تمیز را از طیب و چنان حضرت حمی مد علیه السلام هر چه از
 عبدا مدعی سول منافق بخاطر داشت پیشترش مخلص بود نماز کرد و نماز حضرت از نماز کردن بروی
 منع میکرد و متعالی نازل فرمود که فصل احد منهم مات ابدل ولا تقم علف به الا بیه
 پس بعد نزول این آیه چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ابوبکر را برای نماز که عادی است اما گروید
 این یعنی بر وفاقی و مخالف طاعت است پس آن قول شیخ در حق ابوبکر و عمر آنرا است بایست که مذکور که کما لا یخفی
 از بندگان است که در حق عایشه صدیق میگوند و متعالی روز قیامت بگوید اصحاب کعبه شایسته است که بر سر
 آنها شکر کنند و توبه تعالی را الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات اولئک هم المؤمنون
 ما یقولون لیس من مخفیه و رزق کسیر و از آنجمله است آنکه میگوند که ابوبکر

و عمر و تمام اصحاب بعد نبی صلی الله علیه و سلم می شدند چنانچه بالا گذشت و این کفر صریح است و انکار راست
 آیات قرآنی را تعدیل و انقضای را که دلالت از دبر حسن حق صحابه و بودن آنها حق بتقوی و اهل آن بر وعده
 کردن حق تعالی علیه نماز و روزه است یعنی الله عنهم و رضوانه و قومی را که حق تعالی نیز امتیاز حبس و لذت بخشید باید و پیغمبر را
 را نیز القرون گوید و خود را از امتیازی که کند که اصحاب و افضل از اصحاب سابقان را بنیاد و عرف و فعل و عاده حکم میکند
 که حال مرد از حال یاران او دریافت می شود با اینهمه امور آن ملاعنه کتاب و سنت و عقل را که داشته اند آن قوم را
 شر القرون و بدترین آن میگویند و سب لعن و رحی آنها بخیر می کنند و بر امام جعفر صادق اثر کرده اند که آنها
 را امتیاز ملعونه گفته لعنهم الله ای یوفکان ای برادر سرفراز قبیح و شلیع که در دعوی از خدا و تمام صحابه لازم می
 در دعوی از خدا و ابی بکر و عمر و غیره بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که آن ملعونه خود متصرف است که جاعه صحابه بر آنها
 با ابی بکر و عمر و واقعت کردند و آنها را امام گرفتند و انزال خود میدهند و مثل پیغمبر با آنها سلوک میکردند
 بلکه بزرگتر از آنها آنجا که ابو بکر و عمر را بنیامین و زینج دادند که از دین پیغمبر بخاطر و پشت ابی بکر و عمر برگشتند
 و علی حیرت فاطمه حسن و حسین را همراه گرفته خانه بخانه میفرستادند و کشتن و بختن و کشتن و بختن و کشتن و بختن
 اهل شده و روضه ثابت شده که جاعه صحابه مثل ابی بکر و عمر و دیگر را از خود نمایندند پس شناسایی که در سب
 و لعن و تکیه آنجا که لازم می آید و در سب لعن و تکیه بخیرین نیز لازم می آید باز ایداد انکار آیاتی که مخصوص بخیرین
 اند و از جمله انکار متواترات بیو بیات است که الان کفره فخره میگویند که عمر بن خطاب و فاطمه و پیغمبر علیه السلام
 دعوی راست نمود و در وازه شر را بکشاد و کفر را بر پا کرد و از دین تفرقت شد و برای سلطنت و آن چربید
 و تحریف قرآن کرد و دعای راسخ و دین را تغییر داد و دستنه را دور کرد و بدعت را ظاهر آورد و لعنهم الله
 در فرج با چند و اینها که کار بد بسیار از غیر و فضیلت توان آمد مگر از یهود که با وجود که پیغمبر در قریه صد آن اطهار
 میکردند چون اصل روضه عبد الله بن عباس بودی بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که دزدی مسلمانان
 آمده بودند که دین محمد را بر باد دهند امام از ایشان از مرد ادلهی غالب نیامد چنانچه مذکور است
 بودند آن لطیف و نازد الله با فو اھم و یا لی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکفر و ان شاعر
 یروانی را که از دین سر فروزد و آنکس یف زندیشش بسوزد و و شک نیست که در زعم و هو و خدا

و بحسب تقویم دین محمدی شرک و کفر است بچگونگی اصحابهم فی اذانهم من الصلوات حق حذر الموت
والله عجیب بالکفرین و شک نیست که چراغ دین محمدی که بحضرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سبزه
عرب شن شده بود و هنوز زبیره عرب را کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آنحضرت و از آمدن قبایل عرب
از بنی حنیف و غیره با دین مذبان چراغ رسیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرو نشیند و رحمت الهی
از آن ابا فرمود و تنبیه ای بکود عمر زبیره عرب هم از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که طلعت کفر
از تمام عالم برداشت کسری و تمیز کرد کسین با دشمنان روی زمین بودند و با دشمنان هفت قلم با آنها
بلای سید اندیشه فاروقی بیت محمدی بجهنم رسیده و اکثر بلاد و چنانچه بالا آمد که شد منقوش گشت و شیوع
اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم پیرو و نصاری و مجوس دروازه شر از دست
فاروق منقوش گشت لیکن خطی بهر الکفار و هر که انکار این مقولات و بدیهیات کند از و باید پرسید
که این چه اسلام که از شرق تا مغرب و از قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پیغمبر صلعم
تمام زبیره عرب اسلام در گرفته بود و در وقت علی قتال بن اسلمین مانده بلکه قتال با معاویه هم
به فتح نهانجا سید و دیگر از املا شاعتر کسی مصدر این امر شده محمد مهدی از خوف دشمنان در سر دابه
سرمیای مخفی است و رای کوه قاف پس پیغمبر شیخ اسلام از دست صدیق و فاروق و ذی النورین
شده از دست شام و عمان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعد هم یقولون ربنا اعفر لنا
ولا تخلفنا الذین سببقونا بالا ایمان الایة و اگر گویند که این چه شیاع شده است مذسب بیان است
اسلام نیست اسلام چیزی دیگر است گفته شود که در حیض و دست و عده خدا که با ظهار دین هم الذی ارتضی
لهم کرده بود و تخلف شده و بهر حال از نیت قوله هم رد فرض کافر شدند که انکار قوله تعالی الذین ان مکنا
هم فزالارض اما الصلوة و اتوا الزکوة و اعروا بالمعروف و نهوا عن المنکر لازم است
میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدره یا بنده نماز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره بگویند
که چون آنها ممکن شد مشرک و کافرند الا لعنة الله علی الکفرین و از چاکه قریان آنها است سب
الهی بکود عمر و عائشه و حفصه عبادت میدادند بلکه شمام احول مجسمه ملعون از صادق روایت می کنند

لکن برادر خود افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ کمرانان اقرار صادق میکنند و میگویند که گفته هر که
 آنها را لعنت کند او را هفت رسته نوشته شود و دو گناه و در شود و در بر بلبست نشوند لعنت الله بر او
 نری ایان و عباد که سب نیرانی اهل بیت پیغمبر عباد و شمار و شغالی در حق کف پیغمبر مایه و صا کات
 صلواتهم عند البیت او مکاء و تصدیقه یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون نزد بیت قدر نماز بخواند
 کفار برای تخلیط در قرا و شتم و جفیه بنزد و شغالی در حق کفار سر بود که نماز عباد و شان همین
 مکاء و تصدیق است یعنی صیور و شتم و نقص او کفار هم بدتر اند که عباد و شان سب و لعن سزا یافته
 که البته از صغیر و بزرگ که صوت بی معنی است بدتر است پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون عمل و دو کوان قابل
 کفار و عباد سب و جبریل از شغالی آمد و گفت یا محمد ان الله مابعثک سبایا و لا لعانا انما بعثک
 رحمة لیس لك من الا حشی اویتوب علیهم اویعزهم فانضه ظالمون و در پنج بلامه بر وایت
 صحیح از امیر المؤمنین روایت می کنند که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند
 گفت اذا کلام ان کونوا سبایا این مصرع بر لعن بی هزاران لعنت و از جمله کلمات
 جیشته آنهاست که میگویند که عمر غضب کرد و فرقه فاطمه و قول شنید عباد و نسبت میکنند که اصادق
 پرسیده شد حال کج آن ظاهر را صادق گفت هو اول فرج غضبنا ان ملائمة از عرق پینه فخری
 نمی یارند و از غیر صادق ناک نماند که چنین فعال افعال که از لاس آنرا گوارا نکنند بان طبعین
 و طیبات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که عمر شیع علی را یکبار بدی یا کرده بود که علی را ناخوش
 اند و با او خفا صمد کرده و قوس کس در دست داشت بر زمین زد و از او داشت تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم
 عصب علی یاد کرد که شیع بدی گوارا نکرد و غضب کردن نکرذ که گوارا کرد و از جمله کلمات جیشته که سر به
 رقصه فرجه است که فاطمه و شان علی میکنند غلا و روض میگویند که علی خداست یا خدا و روی حلول
 کرده یا علی رسول است جبریل بخلط پیش محمد آمده بود یا علی شریک است محمد را در ساله آنها عشرت نیک آن
 و شان علی افراط میکنند که اطلاق لفظ الله و رسول علیه میکنند لیکن کثرت معنی الوهیت و رسالت
 می کنند و اختیار معنی را است نه الفاظ را پس آنها هم در زانست لاله کافر شده اند آنها عشرت میگویند

و این هر دو در بابین اوصاف خود نیست مگر در ذریع نام پاک بجامه خدیه و حجاب تنین ازان برست
کنار و نم حضرت صلی الله علیه و سلم میگردند و بجای نام پاک وی نه میگویند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که حق تعالی مرا از سب ملعونان محفوظ داشته که سب کنندند هم را و من محمد و از جمله فریاد آنهاست
که حفاظ شرایع از خود می خواهند و میگویند که شیعه محب علی بدوزخ خواهد رفت و سوا ی شیعه کسی داخل
بهشت نخواهد شد چنانچه بود و انصاری میگوید نیدن داخل الجنة الا من کان هو ذا و انصاری میگوید
لحقن ابناء الله و احبابه و میگویند که از معاصی صغیره و کبیره هیچ چیز شیعه را ضرر رساند و از هیچ چیز
سوال نکرده خواهد شد این بابویه در علل الشریع از صادق روایت کرده محب علی را داخل الدار و حب
علی حست فلا یضوهم هاسیله و هم روایتی می کنند که داخل الجنة الا مشیعه علی و این بابویه
از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده من والا علیا لا یغنیه الله و ان عصاه اربین ثلاث مغفرت و من
انکار جمیع شریع لازم می آید چه در خصوص نماز خواندن هیچ فائده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و محب
علی را حاجت نداشت و شیعه اگر با دشمن خود هم زن نکند پاک ندارد و اگر شیعه و محب علی نیت کوفت را خوا
و تقوی گردنید جلالت نیت نمی شود پس چه می شنیدند بلکه نکر جمیع شریع و نکر قوا تعالی من یعمل
منقال ذرة خیار یسره و یجعل منقال ذرة شر یسره دیگر فرافات آنها در شروع اعمال بسیار
از جمله آنکه جهاد در عالم غیبه لازم می آید و فی السمت و فی الارض و فی الماء و فی النار و فی کل شیء
نیت و بر که کند فاسق باشد در خصوص تمام نظام عالم بر همه خورد و اصلاح و لطف بر حق تعالی واجب می بیند
از حق تعالی فوت شد پس ظاهر شد که اصلاح و لطف واجب نبود و چون اصلاح واجب نبود پس بر وجوب
نصب امام و بیلی دیگر نیت پس از نیت نیت شد پس بر ایضا بطل شدن الباطل کان دھوقا
میکن میگویند که اگر بمشروع شر و طریقت نباشد که در زمان وی کسی عالم ترازی نباشد او را فصل خصوصیت
و اقامت حدود و تعزیرات جایز است چه با دشمنان است که علم با نکر در وقت کسی از فلانی عالم نیت
محال است نیز از مکر و یا دو مرد فصل خصوصیات جمیع بلاد اسلام ممکن نیت که لا یخفی و از آنجا است که
میگویند که اگر کسی قبل یا در کفر ملوک خود یا نعم ولد خود را کسی حلال کند او را حلال میشود و این عمل را

موجب بر و قایب میدانند و روایت می کنند و از آنکه که آنها باریان خود را و شیعه خود را میگویند و فرج حواریان را
و خود شهنشاه و این اسلام را حلیه امرا و علماء را آنها اگر بگزینان و امهات اولاد خود را برای زمانه وقت میگویند و
این علماء عینیت اند و اعدای آنکه که این سر شیخ را با بکر نسبت میکنند و از آنجمله است آنکه میگویند اگر ذمی
مسلمانان بکشند زن و دخترش برود زنش متحول حلال میشود و از آنجمله آنکه میگویند که در خبیثه امام چون جهاد فاسد
باشد اینچنین از آن کفار و قیدی آید آنچه که بگزینان نامند و امام بگزینان خود را بر شیعه حلال کرده است پس هر شیعه
را جماع با هر هم از آنها جایز است و مال غنیمت را بگوید ملک غزایان نیست ملک صاحبان زمان است پس شیعی
از غزای اگر غضب کرده بگیرد او را گرفتن جایز است که امام بدان افزون داده است و از آنجمله است آنکه جایز
میدانند متعه دوری را که ده کس شش ماه بکشد و یک عقیقه میوه من مهربی متعه کنند برده ساعت بر یک
از آنها یک ساعت با وی جماع کنند و از آنجمله است آنکه عیث در نماز جایز دارند و بودن نجاست غلیظ بر مکان
مصلی یا میز یا عمامه یا کعبه و مانند آن جایز دارند و میعانقه کردن با حیل در نماز جایز دارند و از آن جمله است
آنکه خوردن بچه مرده که از شکم جانور مرده بر آید جایز دارند و از آنجمله است آنکه زکوة در فریب قضیه غیر
مسکوک واجب میگویند و از آنجمله است آنکه میگویند بر زن از استلام غسل واجب می شود لیکن میگویند
که امام صادق منع کرده است از آن موختن زن مسلمة استلام را از آنجمله است آنکه میگویند که اگر تقسیم
احول وین بخلق منع کرده اند از آنجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را چند کتاب ممنوع ترک تفسیر
کرده بود اینها بر آن عمل نکردند ازین قول عصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است از آنجمله است
آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود را بگیری نه در وان دیگر مضطرب باشد و از حلال است که صاحب طعام را بکشد
و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب قیمت گرگان طلبد جایز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از آنجمله
است آنکه قصاص مخصوص بغیر اعمی دارند و از آنجمله است آن که زنا اگر بیاورد در آن مانده آن نرد موت
والدین و اولاد و اولاد او لا پدر جایز است و مردان بر بعضی از آنها که بیاورد در بدن مانده
آن جایز است نه اند **فصل** امامیه یا پیروی و نصاری و پیروی و محسوس عقاید و اعلان مشابهت دارند و شباهت
غلاة و حنفیة امامیه با طنبیه و سبیه و قرامطه و زلاری و غرابیه و ذمیه که گفته باشند ظاهر است و اثنا عشریه

که بیشتر مقلان با آنها است بعضی عبارتند از مقلان که در کتب دیگر مشابهت آنها با یهود است
که یونان بعضی الکتاب یکفزون بعضی چرا که قرآن را محرف میداشتند و مثل تهم حزقیل بن اتمایان
ندارد و پیشانی یهود میگوشید که خروج و حال جهاد جائز نیست اما انکیه میگوشید که تا خروج مهدی که جهاد
جائز نیست و تا آنوقت تاخیر میکنند تا اشتباک خود را تغییر می دهند و یهود قتل سلمان را و امامیه قتل
سنی را از حسنهات می شمارند اگر مردی زن خود را گوید طلاق نکند نزد امامیه و یهود طلاق واقع نشود
و چنانچه یهودی گویند لیس عیلمانی الامیکین سیل امامیه میگوشید لیس عیلمانی السکین سیل یهودی
و حوارین مقرران خدا را سب می کنند امامیه سب به بعضی اهل بیت را سب می کنند یهود و ظاهر خلاف
باطن ظاهر میکنند هم چنین امامیه تقیه میکنند و مشابهت آنها عشره با نصاری است که نصاری تنزه از نجاست
ندارند امامیه هم بعد بول تفرقت سب با میکنند و بعد از آن از سرچ بول بلکه اگر چه تا زانو رسد پاک ندارند
و از نجاست موزه و حمامه و کمره و مانند آن پاک ندارند نصاری نماز چهار سوره خوانند همچنین امامیه در
نماز نقل استقبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی تشیع الهی نند نصاری عید گرفته اند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمر و شبته اثنا عشره چهار بیان آنست که صاحبان بعضی مخلوقات را مثل
کواکب مؤثر و قادر میدانند امامیه حیوانات را خالق افعال خود میدانند و شبته اثنا عشره را با مجوس
که مجوس خالق خیر و زوال را میگویند و خالق شر را هم من را و میگوشید که مراد اهرمن اکثر حاصل می شود
و مراد زوال کمتر همچنین امامیه میگویند که خالق خیر حق تعالی و خالق شر شیطان است و مکاران
و مراد اهرمن اکثر حاصل میشود مراد خدا پس ایشان از مجوس بیاد و شرکاء ثابت کردند چنانچه
مجوس میگویند که در جماع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن بشرط نکاح امامیه میگویند
که اگر محب علی باشد کوبی نکاح هم با اینها جایز کند باک نیست چه محب علی از چنگاه عذاب نخواهد
شد و چنانچه مجوس کثیران و امهات اولاد خود را بر دامن حلال میکنند و این عمل عبادات میباشد
همچنین امامیه و مشابیه آنها یهود است که یهود هم از نجاست پاک ندارند و سوره چهار سوره میگویند چنانچه
امامیه و مقلان و سجده تلاوت و سهند و در دفعن قدی را پاک میدانند و چنانچه یهود و خورون

و قال ثم قال ولا تزلوا الى الدين اخلوا فقتلوا النار وقال الله تعالى لا تقولوا قوما غضب
 الله عليهم الا كمن سبقوا من قبلهم فاستبشروا في الدنيا فان الله قد غفر لكم ذنوبكم ولا يذكركم
 وخراج را که کسی گوید که ملازمین آیات منع از مولات و ستی کفار است بل قبله گفته شود که اکثر فض
 و خراج را که لازم بیاید قطع نظر از آن اعتبار عموم الفاظ است مخصوص موارد و شکی که کلمه من
 و نکریم لایانکم خیال الی اخر الصفات المذکوره فی الایة و کلمه الذین یظلمون و قوما غضب علیهم خیال کفار را
 است و بعضی خراج را نیز شامل است ایگو گوئیم که الحاق کرده میشود در دفع و خراج را درین حکم که کفار
 بتیس پس بنی غیر موجب از یاد محبت از سلام گفتن و مدینه فرستادن و شمشینی آنها کردن و عیاده بجا آید
 نمودن روا باشد و نماز را بجا آید و نماز بخانه آنها خواندن مکره است عن ابنی النبی صلی
 الله علیه و سلم قال ان الله اخذنا ذنوبنا و اخذنا الى صحابی و اصهارى و سبانی قوم یسبونهم و ینقصونهم
 خلاف السویم و لا تشاربهم و لا تناکحهم رواه العقیله و رواه الشیخ محمد بن عبد الله بن عبد القادر
 الشافعی بحلی رضا الله عنه و زاد و لا تضلوا معهم و لا تضلوا علیهم حلت اللعنة و غیره کما کرون
 باون را فضیه یا خارجیه مکره است بقوله علیه السلام لا تناکحهم و قوله تعالى لا منه و منتهی من
 مشترک و لو اعجبتم که و از احادیث صحیحه ثابت شده که در سنا که نظر بر حال و مال نباید کرد بلکه بر دین و تقوی
 باید کرد و قوله تعالى علمت نفسی قدمت و اخیرت دلالت دارد بر آنکه در هر خبری جاذب تقوی را مقدم
 داشت بر فواید دنیوی چنانچه تعالی میفرماید لا تمدن عینیك الى ما تمنعنا به از واجباتهم و هدره
 الحیوة الدنیا و قال الله تعالى المال و البنون ذیناء الحیوة الدنیا و الباقیة الصلح خیر
 عند ربك ثوابا و خیرا ملا اگر بعضی و قاضی ثابت شود بر بنیه یا اقرار بر یکیکه تفضیل علی شریحین
 کرده علی رضی الله عنه در حق وی فتوی داده که او را حد فقری باید زد چنانچه بالا گفته شد و اکثر علماء
 فتوی داده اند باینکه او را تکریر کرده شود از جهت آنکه ویریز یک حد شرعی دارد نشده باشد او را مبلغ حد رسانید
 جایز نیست کیست بر صلی الله علیه و سلم از آن منع فرموده و از حدیث عا و قیاس حد ثابت نمیشود و پس
 نزد فقیر مکرر از شترها و کم کرده تغیر بر او مضاعف و دودره گفته شود و بر قولی بجهت سی و دودره و اگر کسی
 شتر ششین السایز باشد ثابت شود او را قتل باید کرد عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم

يا ابا الحسن ان انت وشيعتك في الجنة وان قوما من عمو انهم يحبونك يصغرون
 الاسلام ثم يلفظونه يموتون منه كما يموت السهم من كبدا لقوس لهم نزل يقال لهم الراضية
 فان اذركم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الدارقطني وروى ايضا عن علي عن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال شيابي بعدى قوم لهم نزل يقال لهم الراضية فان اذركم
 فاقتلهم فانهم مشركون قلت يا رسول الله ما العداقة فيهم قال يفرطونك ليس
 فيك ويطعنون على السلف واخرج الدارقطني من طريق اخر نحوه ذراد فيه ينتحلون جبنا
 اهل البيت وليسوا كذلك واذا ذلك اية انهم يسيبون ابا بكر وعمر واخرج ايضا من طريق اخر
 عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضى الله عنهما نحوه وعن حماد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا واداك على عمل اذا فعلت كنت من اهل الجنة سيكون بعدى قوم يقال لهم الراضية اذا
 اذركم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي قلت ما عداوة ذلك قال انهم يسيبون ابا بكر وعمر رواه الطبري
 والبقوي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي قوم يسيبون الراضية
 يرفضون الاسلام رواه البيهقي وعن فاطمة الزهراء رضى الله عنها ما... نظر النبي صلى الله عليه وسلم
 الى علي فقال هذا في الجنة وان من شيعة قوم يرفضون الاسلام لهم نزل يسمون الراضية على
 اذا اذركم فلنعلنهم فانهم مشركون رواه الطبراني والبقوي وروى اللخوي في المعالم عن علي
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شريك ان تكون من اهل الجنة فان قوما ينتحلون
 حباك يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيم نزلهم الراضية فان اذركم فاجاهدكم فانهم مشركون
 وروى الهروي عن ابراهيم بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب عن ابي عن حماد قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر في امتي في اخر الزمان قوم يسيبون الراضية يرفضون
 الاسلام وروى الحافظ ابو موسى المدني والحافظ في الدين احمد بن محمد بن يوسف بن الحارث
 عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلي انت في الجنة وسيكون بعدى
 قوم يقال لهم الراضية فاذا اذركم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي يا رسول الله ما عداوة

هرگاه قال علیه السلام لا یرون جمعت ولا جماعت ویشمون ابابکر و عمار
 و اخرج الطبرانی و المحاکم و المحلی عن عویم بن ساعد قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله اختار لی اصحابا و اختار لی فیهم وزرا و انصا
 واصهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین این حدیث
 هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما با اعتقاد حکم بصحة یا حسن آن کرده شود و از قطنی گفت
 که این حدیث طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود کسی سب ثقیین اکثر علما میگویند که
 او را تخریض بیکر کرده شود و قتل واجب نمی شود و ثمت از زود فقیر است که از سب ثقیین و عاقل
 و فاطمه و انس را آنکه سب شان را جمع است سب رسول صلی الله علیه و سلم خیار
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده من سب علیا فقد سب بنی و من اذا علیا
 فقد ذانی و من سب من سب علیا فقد سب بنی ما را با بها قتل واجب می شود و الله علم و از
 مکره شعل ما صاحب رسول صلی الله علیه و سلم زجر و جس و تعزیر واجب است
 قال الله تعالی و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما حکمت بسوا فقد
 احتملوا بهتاننا و انشامیدنا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده الله الله
 فی اصحابی لا یتخذونهم غرضا من بعدی فمن احبهم فحببی اجمعهم و من
 ابغضهم فببغضی ابغضهم و من اذا هم فقد ذانی و من اذا ذانی فقد ذی
 اذی الله پس باید که از نکویش ادنی از اصحاب قتل واجب شود و لعین با قتلتم
 فی نخستین و امثالها گفته شود فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
 شده است اما لفظ اصحاب و در احتمال دارد یکی آنکه هر که سب پیغمبر را دیده باشد یا ایمان کریم
 یکبار دویم آنکه اکثر الصحابه باشد چنانچه مقتضای عرف است و کثره صحبه را بعضی پیشتر
 ماه تقدیر کرده اند پس بجهت مکن شبه حکم قتل آن نتوان کرداری کبار صحابه
 از مهاجرین و انصار که صحابی بودن و مناقب آنها بر چه قوازه غوی پیچیده مثل ابن مسعود

و ابن عمر و معا بن جبل و ابو موسی اشعری و ابو هریره و انس بن مالک و زید بن ثابت
 و مانند آنها که بسیارند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که سنگ کلام و عداوتی
 باشند با وجود خول آنها درین و عده و غیر متواتر پس حکم بقتل و میتوان کرد اما از کسی
 از فقهای این فتوی مروی نگشته چه مسلمة امام محی السنه نبوی در عالم التزیل
 در سوره چشم از امام مالک فتوی نقل کرده که گفت که هر کس کی را از اصحاب پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم نبض کند یا در دل او کوبد یا زوی باشند او را در مال فیه مسلمانان حصه
 نمی رسد و این آیه برین فتوی سند آورده خوانند الفقرای المهاجرین الایة والذین
 نبوا الدار والایمان الا یثرو والذین جفا وامن بعدهم یقولون ربنا
 اغفر لنا و اغفر لانی الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فقتلونا غدا
 للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم مراتب مسلمانان هم سه مرتبه است که درین
 آیه مذکور شده هر که خارج ازین سه مراتب است مسلمان نیست و کذا ذکر صاحب
 الفصول من الامامیه عن محمد الباقر علیه السلام کما ذکرنا
 فی ما سبق و باید که تا کسیم این بحث را بخطبه امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه اخراج الحافظ ابو سعید اسلم عیسی بن علی بن الحسین بن
 سمان عن سواد بن غفلة انه قال قلت لعلی انی مودت بقوم من
 الشیعة یدکرون ابا بکر و عمر و ینتقصوניהما و لولا یعلمون
 انک لضمهم ما علیه لم یجرؤا علی ذلک فقال علی عوذ بالله
 عزوجل ان اضرهما الا الحسن الجمیل خوارسول الله صلی الله
 علیه و سلم و وزیراه ثم نهض و امع العین یمسکی قاپضا علی
 یدیه حق صعد المنبر قاپضا الحیثه ینظر فیها و هی بیضاء
 و قد اجتمع الناس قمام و خطب خطبة مویزة فقال ما بال افنوا م

نیکرون سیدنی فریق و ابوالمومنین با انا عنه متنازه و مایقولون بروی علی
 مایقولون معاذ فی الذی فانی الحجة وبریه النسبة انه لا یجهد الامومون ولا یغضرها
 الا فاجر روی من لکم به مثلها من احبها فقد احبنی ومن ابغضها فقد ابغضنی وانا
 منبر روی و قال ن قومایضناونی علیها فی قلوبهم بقیة من النفاق یریدون بذلك
 فزواهل الاسلام واختلاف الامنة قد نبأ فی خبر محمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم و امر فی قتلهم اخوان العدا بینه اعداء السیرة یحسن الکذب عندهم و یظهر
 الفجور بینهم یطولون المصاحف و یواصلون الفجور و یتفکرون بشتیم اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم و الوفیة فیهم و اتباع ما یشر بینهم ما قد غفر الله
 تعالی لهم یتعلم المصغیر من الکبیر و یریدوا ذلک الصغیر حتی یکون کبارا فیندرس
 السنة و یحیی البدعة المستنکة بستم رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک افضل
 المجاهد بن فطوی لهم لم یرید رج علم و جبال الارض انقض علی الله من الارض ارض الله
 سبحانه علیهم غضباء و السماء نزل کارهة لهم علماءهم یومئذ شر من ظل علیهم السماء من
 عندهم یخرج الفتنة و فهم یعودوا للکذیبون فی ملک السموات الارجاس و الانجاس
 ازین اخبار اگر چه روایض تنکد باشند اما چون آیات قرآنی و آثار مریدیه امامیه از انکه مؤید این احادیث
 اند پس روایض را مجال انکار آن نیست بدانکه انچه شرط کرده شده که درین کتاب
 استدلال با حادیث مریدیه اهل سنته نکرده شود مگر آنکه روایض بسمت آن معترف باشند
 این شرط در سنت الاولی که در ابطال مذہب افض و اثبات مذہب اهل سنته احاطه دارد
 است و اویم که در ابطال مذہب روافض و اثبات مذہب اهل سنته است تفصیلا مرعی گشته
 و در متعالمه بینیم که در کمال امانت است چون روایض نصب امام بر خدا و پیغمبر گویند و در امام
 بودن و معصوم و محدث و منصوب علیها پیغمبر یا امام اول و اطهار او و دعوی امانت و محبزه
 شرط میدهند و اهل سنته متکثرین از امور اند نصب امام بر خدا واجب نمی گویند و معتقدند

با امام خبر و ایمان نمیدانند و نصب امام مانند دیگر فروع واجبات بر بندگان واجب نمیکونند
 و در امام سوای اسلام شرعی لازم نمیدانند پس در نیقاله و افض و در مقام دعوی و استند لال
 اند و اصل سنته در مقام منع و جواب است و در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرورت و
 همچنین در مقام چهارم که در جواب مطاعن سلف است نیز اصل سنته در مقام جواب مطاعن اندکند و درین مورد
 مقاله حاویث معتدله ای که در کتب اصل سنته نیز آورده شده در مقاله پنجم که در فضیلت است موقت است
 به فتم که در بعضی سایل فروع اصل سنته است چون این دو صحت الی بعد اثبات مذمت اصل سنته
 و ابطال آن بر بطلان اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امانه یعنی فخره و افض و واقع شده اند و درین
 بر دو مقاله هم احادیث کتب اهل سنت است آورده شد چرا که بنابر این هر دو صحت الی بر صحت مذمت سنته
 است درین مورد و مقاله نزاع بار و افض نیست بلکه با بعضی محطیان اصل سنته است و الله اعلم
 خامنه در ذکر ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بدانکه امانه چند معنی دارد یکی معنی فخره و افض
 که اصلا از ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم و دوم معنی خلیفه و ذکر آن هم سابق
 زده و ما بر این معنی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی
 در فروع و اقرار است بیوم معنی پیشوای ملت و ما بر این معنی اطلاق بر اکثر اکابر ائمه کرده می شود و چون
 امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهل بیت هم بطریق اولی کراره شود که دیگر اکابر ائمه را در اسلام
 ظاهر و باطن بیشتر بر جوع بان اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر ائمه
 ائمه اگشت صریح که یکی از اسباب علم است و سابق در اسباب علم مذکور شده امام بهمنی دیگر ظاهر
 شده و آن است که فیوض و برکات کاخانه ولایت که از جناب الهی بر او سار آمده
 نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از آن شخص قسمت شده به هر یک از اولیاء عصر
 موافق مرتبه و بحسب مقدار و او میرسد و سبب اولیاء سار الله تعالی توسط او یعنی نیز سبب
 کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه ولایت نمی یابد با قطاب بزرگی و او تا دو بار مال مجنبا
 و نقیبه و جمیع انعام اولیاء خدا بر وی عین میباشند صاحب این منصب عالی را امام و خطب است و

بالا صلواته تر خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام روح پاک علی مرتضی
 کرم الله وجهه مستقر بود که پیشین از نشانه حضرت هم در اتم سابقه سرگردان و درجه و لایحه
 میرسد توسط روح پاک آنحضرت میسرید و بعد بود و عنقریب تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین هر
 را این دولت متوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی حسین
 شهید کربلا پیغمبر امام زین العابدین پیغمبر محمد باقر بعد از آن به جعفر صادق پیغمبر موسی
 کاظم پیغمبر علی رضا پیغمبر محمد تقی بعد از آن به علی نقی پیغمبر حسن العسکری
 علیه السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام وقت ظهور سید الشهدا
 غوث الثقلین محمّد بن عبد القادر الجلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود
 چون حضرت غوث الثقلین پیدا شدند این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد
 مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدسی جلّه
 علی مرتبه کل ولی الله سر برده و این بیت ترنم نموده شد عرش افلاک ششوس
 الاولین و ششناه ابداع علی افعی العلی لا تقرب یعنی فرود نتواند آفتابها که
 سرگردان و بارگرم پیشین و آفتاب استیاری عظام همیشه برافق بلند می باشد
 غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا
 انقراض زمان بوی مفوض باشد و این قول که روح همیشه المؤمنین علی رضی الله
 عنه و الله همراه است یا پیشین بود بحکم که انکذب قد یصدق امامیه هم گفته اند
 لیکن با غلطی بسیار در آن و قول غوث الثقلین و انجی خلیلی کان موسی بن
 عمران نیز بر آن دلالت دارد و این مدعا بکثرت و الهام ثابت شده و استنباط
 این مدعا از کتاب الیه و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله هم و سلم نیز
 میسر میسر کرد و قال الله تعالی قبل لا یسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
 القربی یعنی سوال کنی کنم از شما چه اجرة و نمی خواهم لیکن می خواهم

از شما دوستی از بابی من وجه استنباط است که انبیا سابقین لا اله الا الله علیه السلام
ان اجری الاعلی الله گفته اند صلا الحجة بر فرضیت تبلیغ رسالت در خواست نکرده
لکه وجه احتمال در خواست اجرة بود پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم حق تعالی بتغییر سبب
کلام امیر مودع کت در آن است که تاریخ انبیا سابقین بعد وفات آنها منسوخ میشد و
این شریعت مؤبد است پس ایمان را باید که بعد از حلت پیغمبر نائب پیغمبر رجوع آرند
لذا آنکه در علیه السلام برای شفقت بر ائمه خود رهنوی کرده بحجت آل خود و اشاره
فرموده تشبیه دامن پاک آنها که دارند آن پیغمبر و دروازه علوم وی اند و انداخته قال
علیه السلام ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الحدیث یعنی که هشتم در شما
دو وسیله حکم فرم آن مجید و آل خود را و قال علیه السلام انما مدینة العلم و علی بابها من
شهر علم ام و علی دروازه آن شهر است مراد ازین علم ظاهر نیست که همه اصحاب در آن
شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تحصیل علم باطن هشتم سبوی
علی و آل پاک او رفته و بحجت آنها امر صادر شده حیث قال من کنت
مولاه فاعلم مولاه و قال حب علی عبادته و غرض از محبت آنست که محبت
مرید را در رنگ پیغمبر انداخته قال علیه السلام لا اجمع حجب اگر کسی
گوید که چون دیگر اصحاب را ولایت بنوسط علی رضی الله عنه رسیده پس افضلیت
علی برضی الله عنه بر خلف ائمه لازم می آید و این خلاف اجماع است گفته
شود که چنانچه بکشف قطبیه کمالات ولایت که از امامت گویند معلوم و ائمه ثابت
می شود و همچنین اگر کشف ثابت می شود که از پیغمبر صلوات الله علیه و سلم دهم
کمالات بانه رسیده کلی کمالات ولایت که بعد از او رسیده و این کمالات
تا قیام قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی فرموده
ثلاثة من الاولین و ثلثة من الاخرین مراد از اولین انبیا سابقین اند و ائمه انبیا

و مراد از آخرین ائمه حرم پیغمبر علیه السلام و کمالات دویم کمالات نبوة است که طفیل از خود علیه السلام
 بحسب جمیع صحابه کرام رسیده و از تابعین و تبع تابعین رسیده و بسبب ولایت
 از باب کمالات نبوة و درین ائمه حق تعالی فرموده ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین
 چرا که در زمان پیشین انبیاء پیدا میشدند و درین زمانه بزرگ پیغمبر بنمیدیدند و کسی را درین
 ائمه این دولت رسیده و طفیل و تبعه است و طفیل را در جنب مقیم چندان اعتبار نیست نظر
 برین ثلثة من الاولین و طفیل من الاخرین فرموده و این کمالات بعد قرون ثلثة رو استقامت
 آورده و ضرورتی که در زمان آخر با آن نسبت کمالات نبوة بمنصه ظهور آید بقوله علیه السلام
 مثل امتی مثل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها او کحد یقته اطعم فوجا منها
 عامدا و فوجا منها عامدا لعل اخرها فوجا هو اعرضها عرضا و اعظمها عظماء و احسنها
 حسنا ایسی حال تنه من مانند حال بادران است دانسته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
 با حال آن مثل حال غنای خوراندیده می شوم فوجی ازان سالی و فوجی دیگر ازان سالی دیگر نشاء
 که آخر آن فوج پیرن تر باشد در پنداری و عمیق تر باشد در عین و نکوتر در کنونی کمایت از
 همان ظهور کمالات نبوة است در آخر زمان و اگر نه کمالات ولایت گاهی کم نشده پس
 بدانکه از کشف ثابت شد که قطب ارشاد کمالات ولایت علی مرتضی است که مانند عبارت
 از همان قطبیه است و دیگر صحابه درین کمالات ولایت بوی محتاج اند و پس از باب
 کمالات ولایت هر چند بنا بر حشیده اهل سنت به فضیلت شیخین قایل اند لیکن حکم الان
 عبید الاحسان شکر علی زیاده تر میکنند و گردید که بوی بیشتر از قطب
 ارشاد کمالات نبوة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطبیه ارشاد کمالات نبوة
 بوزارت قیصر بایسته چیست قال علیه السلام و ذریای فی الارض ابو بکر و عمر و حضرت
 عثمان از قطبیه کمالات نبوة و ولایت از هر دو منصفید دارند و لهذا او را فخر النورین گفته
 شده و چون کمالات نبوة که در آن تجلی داشت محبت بی پرده صفات بهتر

از کمالات ولایت است که در آن تجلی صفات است یا تجلی ذات در پرده صفات است یعنی
 در دایره علم قرار یافته که علم از صفات است و ابو بکر و عمر از دین بجای سر از جد گشته و بهجت
 صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار داشت
 لهذا تمام اصحاب رضی الله عنهم عتی خود علی رضی الله عنه افضلیت شیخین قائل شدند
 و آن جماع که دند و دیگران متابعت آن اجماع کردند پس افضلیت خلفا ثلثه بر علی
 رضی الله عنهم اجماع ثابت شد فافهم و لا تکن من القاصرين **فصل**
 در بیان نفوت و تنایل محمد مهدی بدانکه موافق مذکور سبیل سنته محمد مهدی مردی خواهد
 بود از اولاد فاطمه اکثر بر آنست که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در واسطه
 از ابی داود آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او بطین و تخمین علما بر ظاهر و باطن
 در او ایل حدیث دهم از حبره گفته اند لیکن این سخن یعنی تالیخ ظهور از پیش سبیل
 علیه السلام ثابت نشده احمد و او روی از پیش سبیل رضی الله علیه و سلم بواجب کردند
 که فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم مهدی از عتره من باشد بر آنچه در حالت
 اختلاف مردم و لغزش پس برگزید زمین را از هدالت چنانچه پیشده بود و از طریق
 در ارضی نژاد و گمان آنجا ساکنان زمین و در رودی از ابی داود و در مذکر آمده که نام او نام
 سن و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را چهار و یک کند
 و بهای مردم بتو گوی و در رودی از حاکم آمده که در آنچه از فرزندان بی سخت که نشیده شده بالای
 سخت تر از وی سیاهند مردم جای پناه پس بکنیز و حی نقاسی مردم که
 از عتره من و بهیت من برگزید زمین را از هدالت چنانچه پیشده بود و از طریق
 دوست دارند و از ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باریان پنهان باید
 بار و زمین روی بکها رو پاند و درین هیچ فتوری نشود زندگانی کنند
 در مردم هفت سال یا هشت سال یا نه سال و طرا نند و هزار و مانند آن

م و افضلیت علی بر سایر صحابه
 در حدیث دهم از حبره گفته اند لیکن این سخن یعنی تالیخ ظهور از پیش سبیل

روایت کردند و در روایتی از طبرانی بیست سال آمده و ابو نعیم و دیگران کرده که رسول فرموده
صلی الله علیه و سلم بر آنکه در جنگ غزاه از عترت من مروی از آن است که یا جلی البجیه یعنی پیوسته
و بدان که کشته شدن ایشان در روایتی از طبرانی در ویانی روی او در خشان باشد
مانند کوب وری رنگ و مانند رنگ بر دم حوب باشد و جسم او مانند جسم اسیران
باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و نماز گذارد
خلعت او کند و کشته او را بر قتل و جلال در زمین فلسطین و الله اعلم و جمهور اما سید کیسانیه
کلام میگویند که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است مگر آنکه از خوف دشمنان
پوشیده و قول ایشان را در محفل مساعده می کنند و نقل و باعث ایشان برین قول نیست
و در دعوی ایشان که نصب امام بر حق تعالی حرام و واجب است و امام معصوم می باید
و این بر دو متدیه باطل است کلام و الا در وقت جاهلیت پیش از بعثت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم هم باید که امامی معصوم موجود بود و او که نمی آمدند بر وجوب نصب امام
معصوم بر تفسیر تسلیم همان اوله نعمی می کنند امامی را که معنی باشد لا یضرب و لا ینقض پس
این ادعای ایشان لغو و لا طایل است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی معنی گذران جنگ
کثیر در دنیا عشرت میگویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سر دایه سر من را
در عهد پادشاه پانچ ساله مخفی شده و در گیاره ان اسکا را این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری پسری
و میراث او را در شش گرفته و امامت بوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی
پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر و در سال لکن وفات یافته زنده نمانده و افتراق کردند
اما میده در بنیاب بر بیست فرقه و کیسانیه میگویند که مهدی محمد بن عیسی است و فرقه از سنیانیه
که اسمیل بن جعفر است و بعضی میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی
جعفر صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن المثنی بن الحسن العتبی
است و یک فرقه میگویند که محمد بن حسین است که او را معتقدند که یک سال در قید ماند و پسر



اورا برآورند پتیر خورش معلوم نیست و یکفرقه میگوید که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
 و یک فرقه میگوید که آن یکی بن عمر است از بنیرهای زید بن علی بن الحسین و کلمه کان من
 عند خیر الله لوحده و افیه اختلاف فاکتیدا و چون این کتاب بنام امامت تمام کردیم پس
 که این دو کلام بیات حسین علیه السلام که در بلا سبک گام شهادت بان رجز کرده و در ترم فزوده شهادت شده
 احتشام تأیید قال رضی الله عنه انا ابن علی الخیر من آل هاشم کفانی بهذا مفرجین اخر
 وجد و رسول الله اکرم شیء و نحن سراج الله فی الارض نزهة و فاطمة امی سلا لة احمد
 و عی ی مدی و الخناحین جعفر و فیدنا کتاب الله ازل صادق و فیدنا الهدی و الوحی الخیر
 یدکر و شیعتنا فی الناس اکرم شیعتنه و مبغضنا یوم القیمة الخیر اللهم صل وسلم و بارک
 علی سید الخلق و رسول الحق محمد و آله و اصحابه و ازواجهم امانات المؤمنین و عزیزة
 الطیبین الطاهرین که ما صلیت و سلمت و بارکت علی ابراهیم و علی ابی ابراهیم
 انک حمید مجید قطع دروید که ان احببت نیل الطالب فلا تقدر عن ترتیل
 المناقب من قبل المصطفی قدوة الوری بهمه یبغی مطو به کل طالب من
 اصحاب النبوة الهندی هم الماظم العلیا و دعا السراغ علیها سر و جهر افانها
 فحاول عند الله علی المراتب وجد عند فانت لولسانک ایها بدعوة قلب حاضر غیر غائب فمن
 سال لکیم باجابه فقد جاءه الاقبال من کل جانب
 شکر خدای که مالک جهان خالق کون مکان و دوارنده زمین و آسمان بزرگی بخش بزرگان است
 که کتاب مستطاب سخی بیت السلول علی مبغض اصحاب الرسول که هر نقش چوبی است و ندان کوب پر
 فخالقان و عصائی است راه های موافقان و برین سه قیاس کن رنگستان من بهار ما از الضیف زنده
 خلاصه کلامین جامع المعقول المنقول حاوی القروح و الاصول لابل الموجد کل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه فاضی
 مولوی شاد اندیشی که کوی پاکش در بانه رضوان چکان باد در مسبح احمدی واقع دلی با تمام غفر علی مسبح شکر

عَنْ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُ أَصْحَابُ مَا لَا تُحِذُّوهُمْ
 عَصَاؤُكُمْ بَعْدِي مَنْ أَحَبَّهُمْ فَيَحْيِي أَحِبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ
 فَيَبْغِضْهُمْ فَيَبْغِضْهُمْ وَمَنْ أَذَاهُمْ فَقَدْ أَذَى إِلَيَّ وَمَنْ أَذَى
 إِلَيَّ فَقَدْ أَذَى إِلَيَّ وَمَنْ أَذَى إِلَيَّ فَقَدْ أَذَى إِلَيَّ
 رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ



شماره
۲۰

ف. ۲۹۶۶۲۲

DUE DATE

8 Jul 76

1707

شماره

۲۹۷۵۴۴

۷۸۷۱

شماره

۲۵

۷۸۷۱

۲۹۷۵۴۴

الصف، السلول

DATE

NO

DATE

NO